یثبت الله الذین آمنوا بالقول الثابت فی الحیوة الدنیا وفی الآخرة

درین زمان برکت نشان بعون خالق کون ومکان این برنامج معروف به

فهرست ثمار التنکیت
و رسالة البنا لسد العیب

تألیف رافع اعلام کتاب وسنت خافض اعلام ناصبه جدل ...

باهتمام راجی رحمت رحمن عبده محمد عبد المجید خان مهتمم مطابع ریاست بهوپال

مطبع شاهجهانی بهارستان ماه ۱۲۹۳ھ
درخشانی هفت دلستان ارباب علم گردید

فہرس کتاب تمام التثبیت فی شرح ابیات التثبیت

وضالۃ الناشد الکئیب فی شرح المنظوم المسمی بانیس الغریب

يثبت الله الذين آمنوا بالقول الثابت في الحيوة الدنيا وفي الآخرة

درین زمان هدایت نشان هر دو کتاب جامع احوال فتنهٔ مقبورها و وقائع برزخ و قبور مسمی به

[illegible] سنه ۱۳۰۱ [illegible]

ثمار التثبيت في شرح أبيات التثبيت

و ضياء النادي الغريب من بشرى الكئيب بلقاء الحبيب

[illegible] اعلام کرام [illegible] سنت قامع عوامل ناصبهٔ جدل و بدعت مقدام جامعه علما [illegible]

بسعادت مهد علیا حضرت ملکه نواب شاهجهان بیگم صاحبه ادام الله اقبالها وعلیها النعم باهتمام [illegible] محمد عبد المجید خان

در مطبع شاهجهانی بهفتم ماه [illegible] آراسته گردید

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله ذی الجلال والاکرام الذی یبقی وجهه وکل من علیها فان والصلوة والسلام الاتمان
الاکملان علی عبده ورسوله محمد سید ما فی الوجود والامکان وعلی آله وصحبه ذوی معارج
الاسلام ومدارج الایمان ومناهج الاحسان اما بعد معلوم باد که باخبار متواتره نبویه واحادیث صحیحه
محمدیه علی صاحبها الصلوة والتحیه بصحت رسیده وبثبوت پیوسته که میت بعد موت مفتون می شود بسؤال ملائکه
وسعید کسی ست که در جواب آنها ثابت ماند قال تعالی یثبت الله الذین آمنوا بالقول الثابت فی الحیوة الدنیا
وفی الآخرة وشیخ جلال الدین عبد الرحمن بن ابی بکر سیوطی طیب الله ثراه وجعل الفردوس منزله ومأواه مضمون
فتنه قبر وما یتعلق بها را در یکصد وهفتاد وسه بیت نظم کرده ونامش التثبیت عند التبییت نهاده وجمعی از اهل علم
قدیما وحدیثا بشرح آن ابیات پرداخته وپرده از روی کار برافراشته اند چنانچه شیخ حسام الدین حسین بن ابراهیم
مغلوی بران شرحی وافی نگاشته وشیخ احمد بن خلیل سبکی شافعی متوفی سنه سبع وثلاثین والف فتح المقیت فی شرح
التثبیت تالیف ساخته وشرحی دیگر مسمی بفتح الغفور بشرح منظومة القبور نوشته واین شرح ممزوج ست بعده
سید علامه بدر الملة المنیر محمد بن اسمعیل بن صلاح الیمنی الامیر در سنه یکهزار ویکصد وشصت وهفت شرحی حافل بران
تعلیق فرموده ونامش جمع الشتیت شرح ابیات التثبیت نهاده واین شرح بهترین شروح ابیات مذکوره ست
وچون این ابیات از جنس ترهیب ست در آخرش کتاب دیگر سیوطی را که در باب ترغیب ست موسوم به بشری الکئیب

بلقاء الحبیب ست نظم ساخت ازانجا که درین روزگار پرآشوب که هدوش ساعت کبری ست اعظم زواجر واکبر مواعظ
تنبیه نومان وایقاظ وسنان بذکر چیزی از وقائع برزخ وهول مطلع وماجرای قبور در اول منزلهای ارتحال ست لاغیر
بناء علی ذلک محرر سطور درین اوراق نظر بافادهٔ اولاد واخوان تحریر شرح پارسی زبان بر هر دو قسم ابیات مذکوره
اراده کرد وهرچه از اخبار صحیحه وآثار صریحه در بارهٔ احوال مقبور از حضور وشرور با نوز بود بر وجه تنقیح وتحقیق ایراد نمود
وتعرض بمباحث لفظیه وتراکیب نحویه که محل سامع ومخل مقاصد اصلیه ست نکرد بلکه اقتصار بر بیان روایات ودرایات
فرمود تا در سر وسائل اصل مقاصد فوت نگردد ودر پی مبادی عین غایات از دست نشود وباین گفته شنود برای
خود ذخر ونزول لحد مونسی بهم رساند چه آنجا جز اعمال دیگری رفیق طریق نباشد وکیف که قبر اول مرحلهٔ آخرت وآخر
روز دنیاست اگر روی تیسیر وتسامح دست بهم داد مابعدش ایسر وآسان ترست وخدا نکند اگر صعوبت وعسر
همخوابه باشد دنبالهٔ او مشکل تر وسخت ودشوار ست چه میت را از برآمدن از گور وافتادن بصحرای رستخیز چاره نیست
ما غریبان را بزیر خاک هم نگذاشتند صبح محشر میکند فریاد کز منزل برآ بنابرین درین مختصر آنچه ضروری الثبت بنظر
وتذکاری از خود برای نزدیکان ودوران بگذاشت ونامش ثمار التنکیت فی شرح ابیات التثبیت
نهاد وبالله التوفیق وهو المستعان وخیر رفیق قال الناظم رحمه الله تعالی الحمد لله علی الاسلام والشکر لله علی الانعام
حمد بلغت بمعنی شکر وجزا ورضاست ودر اصطلاح ثنای جمیل بر جمیل اختیاری بر وجه تعظیم والتزام ذات مستحق جمیع
محامد جامع همه اوصاف کمال ونعوت جمال وجلال ست واسلام در لغت بمعنی مطلق انقیاد ست ودر شرع انقیاد برای
اوامر ونواهی الهی وتحققش بقبول احکام واذعان او ست ومفهوم اسلام وایمان واحد ست یکی از دیگری جدا یافته نمیشود
ودر نفس تصدیق زیادت ونقصان راه نمی یابد وایمان شرعی کم وبیش می شود در قوت وضعف واجمال وتفصیل وباین
تقریر توفیق حاصل شد در میان نصوص صریحهٔ داله بر زیادت واقاویل مختلفهٔ سلف وهمین را نووی پسند کرده
وتفتازانی نسبتش بسوی محققین نموده وتاج سبکی گفته خلاف درین باب لفظی ست وبالجمله اسلام چیزی ست که جز وی
دینی دیگر پذیرا نیست قال تعالی ومن یبتغ غیر الاسلام دینا فلن یقبل منه وهو فی الاخرة من الخاسرین
ومراد باسلام درینمقام چیزی ست که رسول خدا صلعم تفسیرش در حدیث جبرئیل علیه السلام فرموده وگفته الاسلام
ان تشهد ان لا اله الا الله وان محمدا رسول الله وتقیم الصلوة وتوتی الزکوة وتصوم رمضان وتحج البیت ان استطعت الیه
سبیلا اخرجه مسلم ودرین حدیث سؤال از ایمان واحسان وجواب ازین هر دو نیز مذکور ست پس اسلام نام انقیاد احکام
ظاهری ست وایمان علم تصدیق باطنی واحسان اسم تهذیب ظاهر وباطن هر دو واطلاق تصوف وآنچه بمعنی او ست
بر احسان احداث لفظ وابتداع عبارت ست سنت مطهره وکتاب عزیز بدان وارد نشده واین تغییر ظاهر لفظ سلف
تبدیل معانی او گشته وچیزها دران از طرف پیران ومریدان درآمده که مستند باصلی از اصول موصلهٔ دین نیست

و در ادعیهٔ نبویه آمده اللهم توفنا مسلمین و الحقنا بالصالحین غیر خزایا ولا مفتونین اخرجه احمد و البخاری فی الادب و النسائی
والحاکم و صححه عن رفاعة الزرقی و قال تعالی ولکن الله حبب الیکم الایمان و زینه فی قلوبکم و کره الیکم الکفر
والفسوق والعصیان و از ینجا شناخته باشی که هیچ نعمت در عظمت و کرامت بنعمت اسلام نمیرسد ابراهیم خلیل الله
علیه السلام سوال اوامت بر اسلام برای خود و ذریت خویش کرده و گفته ربنا واجعلنا مسلمین لک و من ذریتنا
امة مسلمة لک باز اولاد خود را بدان وصیت فرموده و گفته یا بنی ان الله اصطفی لکم الدین فلا تموتن
الا و انتم مسلمون و کدام نعمت بالاتر از اسلام خواهد بود و حالانکه ملت ابراهیم علیه السلام ست و حق تعالے
این امت را بدان مسمی ساخته قبل از انکه بوجود آید سفیان در قوله تعالی هو سماکم المسلمین من قبل فرموده
ای فی التوراة والانجیل و فی هذا قال فی القرآن و این اسلام چیزی ست که اهل ایمان از قوم موسی علیه السلام سوالش
از خدا کرده اند و گفته ربنا افرغ علینا صبرا و توفنا مسلمین و از انبیا علیهم السلام یوسف صدیق و محمد رسول
الله صلعم خواستگار آن شده اند یوسف گفته توفنی مسلما و الحقنی بالصالحین و دعای آنحضرت درین باره
گذشته و کدام منت اعظم تر از اسلام خواهد بود حالانکه خدای تعالی نامش دین نهاده و فرموده ان الدین عند الله
الاسلام و کدام هبه اشرف تر ازین هبه باشد حال آنکه جز اسلام دینی دیگر مقبول نیست کما تقدم و کدام عطیه اسنی تر
از عطیهٔ اسلام خواهد بود حال آنکه او تعالی آنرا برای ما پسند فرموده و گفته و رضیت لکم الاسلام دینا و کدام منحه
اجل تر ازین منحه باشد و همه آنچه در آسمان و زمین ست متصف باوست قال تعالی و له اسلم من فی السموات
والارض طوعا و کرها و الیه ترجعون و کدام حله فاخرتر از اسلام باشد و حال آنکه یمبرا و حق تعالی ست
که خلیل خود و سائر مسلمین و مهدیین را بپوشانیده و فرموده ما کان ابراهیم یهودیا ولا نصرانیا ولکن کان
حنیفا مسلما و ما کان من المشرکین و کدام بخشش بهتر از اسلام خواهد بود و حال آنکه او تعالی خیر خلق و افضل
رسل خود را علیهم الصلوات و التسلیمات امر فرمود بگفتن انا اول المسلمین و این قول را او را ذکار اشرف طاعات
مومنین گردانیده و مفتاح اکرم عبادات مسلمین ساخته تا آنکه قائلش در یک روز چند نوبت آنرا مکرر میگوید و چه قسم این
اسلام عظیم العطایا و اسنی الهدایا نباشد با آنکه نجات از اهوال یوم قیامت و عنا و مقاسات شدائد مواقف عرصه
ساعت و تبییض وجوه مسلمین نزد تسوید وجوه معرضین از وی منوط بدامن اوست و همین اسلام شرب از حوض
سید ولد عدنان نزد ذود اهل عصیان از کوثر دست بهم خواهد داد و بسبب وی جواز بر صراط نزد تهافت اشقیاء
از ان در نیران صورت خواهد گرفت و همین اسلام ست که بطفیلش مسلم از مجرم ممتاز خواهد گردید و همین اسلام ست
که بدولت او حق تعالی بندهٔ مومن را در جواب سوال ملائکه منکر و نکیر زیر خاک ثابت خواهد داشت عن جابر قال
قال رسول الله صلعم اذا وضع المؤمن فی قبره اتاه ملکان فانتهراه فقام یهب کما یهب النائم فیقال من ربک

فيقول الله ربي والاسلام ديني ومحمد نبيي فينادي مناد ان صدق عبدي فافرشوه من الجنة اخرجه البيهقي وابن مردويه
وابن ابي عاصم في السنة و در شرح ابيات آينده درين معني چند حديث بيايد و همين اسلام ست كه نزول روح القدس
براي بشارت بدان بوده قل نزله روح القدس من ربك ليثبت الذين امنوا وهدى وبشرى
للمسلمين و از براي همين اسلام او تعالى بندگان خود را نعمتهاي بيشمار ارزاني داشته چنانكه كريمهٔ والله جعل
لكم من بيوتكم سكنا الى قوله كذلك يتم نعمته عليكم لعلكم تسلمون بدان ناطق ست و اين هر دو آيهٔ
شريفه مشتمل بر تعداد نعمتهاي ست كه زبان خلق وفا بتعبيرش نمي تواند كرد بلكه اگر تكلم بر يكي ازين هر دو على انفرادهما
كرده آيد مستغرق اوقات و ازمان گردد فالحمد لله الذي منّ علينا بالاسلام وهدانا له بفضله والانعام وما كنا لنهتدي
لولا ان هدانا الله كلمة صادقة يقولها المسلمون في دار السلام و وجه اطالت كلام در بيان نعمت اسلام آنست كه غالب
اهل اسلام را ديده مي شود كه قدر اين نعمت عظمى نمي شناسند و شكر اين منت كبرى بجا نمي آرند بلكه نظر ايشان بر حطام متاع
دنيا و رياست و جاه اين هيچي سراست و اين چنين كس جاهل حقيقت و گمراه از صراط مستقيم طريقت ست و وجه اختيار
ناظم لفظ اسلام را بر لفظ ايمان درين مقام با آنكه محل اسلام اركان ست و موضع ايمان قلب و جنان آنست كه تعريف
ايمان در قول رسول انس و جان عليه وعلى آله الصلوة والسلام چنين آمده ان تؤمن بالله وملائكته وكتبه ورسله
واليوم الآخر وتؤمن بالقدر خيره وشره و اين طرفي از حديث مسلم ست كه در جواب سوال جبرئيل از ايمان وارد شده و عن
انس عن النبي صلعم قال الاسلام علانية والايمان في القلب ثم يشير بيده الى صدره ثلاث مرات ويقول التقوى ههنا التقوى
ههنا اخرجه احمد والبزار وابو يعلى وابن مردويه بسند صحيح و اين دليل ست بر آنكه اسلام نام عمل بجوارح ست و اثرش براي عيون واضح
و استقرارش حقن دماء و اطابت ثنا بر عبد و وصف بعدالت و نيل رضا و قبول شهادت و اعتماد بر روايت وابسته بذيل
اوست و ايمان خفي المكان از ابصار ست بلكه اگر دل را بشگافند و محل و را بنگرند خود براي وي اثري و نشاني بچشم شناخته نشود
لاجرم اسلام را درين مقام عمود عليه ساخت اگرچه نزد تحقيق اسلام و ايمان متلازم يكديگرند و رجاء نجات از نيران و حلول
در غرف جنان بمجموع هر دو ست و در قرآن كريم در مواضع بسيار آمده ان الذين امنوا وعملوا الصالحات پس
كسيكه تصديق بقلب دارد و چيزي از مامور به بجا نمي آرد مثل ابوطالب او را بجهر تصديق با اعراض از فعل مامور به ناجي
نيست و هر كه عامل خصال اسلام ست و مصدق چيزي از احكام نيست همچو منافقين وي در درك اسفل از نار ست كما
نطق به القرآن و صحيح الاخبار و باخبار متواتر ثابت شده كه هر كه در دلش برابر ذرهٔ از ايمان باشد وي نجات يابد اگرچه
چيزي از اركان بجا نياورده ست بخلاف فاعل خصال اسلام خالي القلب از تصديق كه وي در مقر نيران باشد و فريق
خدا هر بود و چون ايمان سر ست و اسلام علانيه لهذا آنحضرت صلعم در جواب سعد بن ابي وقاص اني لاراه مؤمنا ارشاد
فرموده او مسلما حافظ ابن حجر گفته درينجا اشارت ست بسوي توقف از ثنا بامر باطن و با آنكه ثنا بامر ظاهر ست انتهى و گاهي

مراد باسلام نزد اطلاق ایمان باشد واین در آیات قرآنیه واحادیث نبویه بسیار ست پس محتمل که مراد ناظم باسلام
درینجا ایمان باشد وعلماء اصول را در فرق میان اسلام وایمان مباحث طویله ست واختلاف کرده اند درآنکه اعمال
شطری از ایمان ست یا شرط است دران وسید علامه محمد بن اسمعیل امیر تحقیقش در رد رایه حاشیه غایه بر وجه نهایه فرموده
مزید اطلاع را از مراجعه آن چاره نه وآیراد ظاهر در مقام مضمر بنابر تلذذ باسم شریف وتشرف بنام الهی ست من باب قوله
بالله یا ظبیات القاع قلن لنا + الیلای منکن ام لیلی من البشر + وعطف شکر بر حمد از باب عطف عام بر خاص
نظر باسلام وانعام ست چه اسلام راس هر انعام باشد وانعام داخل ست زیر حقیقت اسلام اگرچه اول محمود علیه
وثانی مشکور وهم ثنا ست وانعام جمع نعمت ست بکسر نون بمعنی انعام بمعنی منعم به وبفتح نون بمعنی تنعم ست و
بضم نون بمعنی مسرت وچون هر خیر دین ودنیا که از طرف او تعالی بامت محمدیه رسیده بواسطه جناب رسالت مآب ست
صلی الله علیه وآله وسلم ومکافات احسان واجب لهذا ناظم میگوید وافضل الصلوة والثناء + علی النبی
خاتم الانبیاء + اهل علم را در معنی صلوة کلامی واسع ست وهمچنین در حکم صلوة بروی صلعم بر ده مذهب اختلاف
کرده اند چنانکه در هدایة السائل الی ادلة المسائل بتحقیق وتفصیلش پرداخته ایم وادله وجوبش ذکر ساخته وتضعیفش
را نشان داده وفضل تصلیه بیان نموده ولفظ ثنا وصف مدح یا ذم یا خاص بمدح ست کما فی القاموس غیره
واولی عموم ست چه در حدیث آمده مر علی رسول الله صلعم بجنازة فاثنی علیها خیرا فقال وجبت ومر باخری فاثنی
علیها شرا فقال وجبت پس دریافت شد که استعمال ثنا در هریکی از خیر وشر صحیح ست بنابر تجانس ومشاکلت
کلام کقوله تعالی وجزاء سیئة سیئة مثلها ومکروا ومکر الله بغوی گفته هرکه مردم اوتعالی الهام ثنای
خیرش در دل مردم کرد این دلیل ست برآنکه وی از اهل جنت باشد خواه افعالش مقتضی آن بود یا نبود چه اعمال
داخل اند زیر مشیت وباین الهام استدلال بر تعیین آن میتوان کرد وبهذا تظهر فائدة الثناء انتهی وآین در جانب خیر
ظاهرست ومؤید اوست روایت انس مرفوعا ما من مسلم یموت فیشهد له اربعة من جیرانه الادنین انهم لا یعلمون
منه الا خیرا الا قال الله قد قبلت قولکم وغفرت له ما لا تعلمون اخرجه احمد وابن حبان والحاکم من طریق حماد بن سلمة عن
ثابت عن انس واما جانب شر پس ظاهر احادیث آنست که آن نیز همچنین ست ولیکن وقوعش در حق کسی ست
که شرش غالب بر خیر اوست وقوله صلعم انتم شهداء الله فی الارض اگرچه مخاطب بدان صحابه کرام اند اما حکم آن
مقصور بر ایشان نیست بلکه هرکه بصفت ایشان ست از ایمان شهادت او نافع ست ان شاء الله تعالی وهذا
هو الصواب وآین حدیث اصل ست در جواز شهادت باستفاضه وقبل استشهاد وقبول شهادت قبل استفصال
وتزکی کسی ست که خبر میدهد از جانب حق تعالی وترک همزه دران مختار ست وتعریف برای عهد خارجی ست چه معهود
در السنه علماء محمد صلعم ست ونبی اعم ست از رسول چه در رسول شرط ست که شرع مستجد آرد بخلاف نبی پس هر رسول

نبی ست وهر نبی رسول نیست ولفظ انبا بضم نون وموحده مهموزه جمع نبی ست ودر قاموس گفته ان النبی یجمع علی انبیا
ونبأ وخاتم آخر قوم را گویند پس مراد آخر انبیا ست چه او تعالی برسالت وی صلعم هر رسالت را ختم نموده وبه نبوتش
هر نبوت را بانجام رسانیده قال تعالی ولکن رسول الله وخاتم النبیین اکنون تا قیام قیامت ونهوض ساعت
رسولی ونبی مبعوث شدنی نیست بحسب وعدهٔ الٰهی نه بنا بر عدم قدرت وعجز از اتیان بمثل وی واختیار لفظ نبی
بر لفظ رسول سه نکته دارد اول اقتباس از حدیث الا انه لا نبی بعدی دوم جناس اشتقاقی میان نبی ونبا سوم آنکه
چون وی خاتم انبیا ست اعم که نبی ست ختم شد واز ان ختم اخص لازم آمد وآن رسول ست وآخر الرسل بودن
مستلزم آخر الانبیا بودن نیست زیرا که افادهٔ نه آمدن کدام نبی بعد وی نمیکند بجهت آنکه اخصیت رسول معلوم ست
واز نفی خاص نفی عام لازم نمی آید بخلاف عکس او پس عبارت ناظم صریح افادهٔ تبیین هر دو امر ساکرد ومعلوم مجمع علیه
ازدین آنست که بعد وی صلعم کدام رسول یا نبی نیست وجناس خطی که درمیان ثنا ونبا ست ظاهر ست واله اهل
الوفا وصحبه وجنده اهل التقی وحزبه. ودر مراد بآل اختلاف ست بر اقوال ذکرها الحافظ ابن حجر فی فتح الباری
والعبد الضعیف فی هدایة السائل واین لفظ مشترک ست تعیین مراد بدان جز بقرینه نمی شود ومختار جمعی از محدثین آنست که
آل درینجا کسانی اند که صدقه برایشان حرام ست وهم آل علی وآل عقیل وآل جعفر وگفته اند علی وفاطمه ونسل ایشان ست وشک
نیست که ابنا فاطمه وابنا حسن وحسین ابنا وی صلعم اند واتیان بآل درین مقال بنا بر امتثال امر وی صلعم در حدیث تعلیم
صلوة ست وعجب از کسانی ست که قائل اند بوجوب صلوة بر آنحضرت صلعم وبندبش بر آل وی در تشهد وجز آن با آنکه وجود
خودش روایت حدیث تعلیم کرده اند وسید علامه محمد بن اسمعیل امیر برای اصحاب حدیث از اهل صحاح وسنن وجز ایشان
تمهید اعذار صحیحه در ترک لفظ آل نزد صلوة بر خاتم الارسال کرده وگفته ایشان بنا بر غلبهٔ امویه وعباسیه که تقارب با آل بیت
رسالت داشتند اگر خطا بترک تصلیه پرداختند مضایقه نیست دیگران را بلا عذر ترک آن نمیرسد چه امتثال امر صلوة
بدون اتیان آل صورت نمی بندد ودرین باب کلام بسیط در مؤلفات عدیدهٔ خود ایراد کرده وذکرش درینجا خارج از
مقصود اولی ست وتوصیف آل بلفظ اهل الوفا واطلاقش برایشان شامل وفا بحقوق خدا وحقوق عباد هر دو ست
وکدام صفت بالاتر ازین وصف خواهد بود ودر بعض نسخ بجای اهل الوفا اهل التقی دیده شده واین ابلغ اوصاف کمال و
اکمل واجمع اخلاق حسنی ست چه تقوی چیزیست که هیچ مرتبه از مراتب دین بوی نمیرسد وتمام حسنات وصالحات
زیر او داخل اند واو تعالی بدان بندگان خود را وصیت کرده وانبیا علیهم السلام جمیع امم خود را بدان راه نموده گویا
ملاک همه خیر وجماع جمله بر ست ودر قرآن کریم در مواضع بسیار بدان امر واقع شده وعطف صحب بر آل از قبیل عطف
عام بر خاص ست چه بعض آل او از صحب او ست مثل علی وفاطمه وهر دو پسر او علیهم السلام وصاحب لفظی ست که
مضاف میشود بسوی کسیکه ادنی ملابست بچیزی دارد تا آنکه بجمادات نحو صاحب السجن ومثل اصحاب الجنة واصحاب النار

واهل علم تعریف کرده اند مشرف بصحبت رسول خدا صلعم را کما الصحابی من لقی النبی صلعم مومنا به ومات علی الاسلام
چنانکه حافظ در نخبة الفکر گفته وشک نیست که همه صحابه عدول اند وافضل امت الی یوم القیام اگرچه باهم ایشان تفاضل
باشد باعتبار قلت وکثرت صحبت و براوت وحضارت وجند بضم جیم وسکون نون بمعنی عسکر واعوان ست کما فی القاموس
وشاید که جند اعم از صاحب ست زیراکه در صاحب لقا شرط ست ودر جند شرط نیست پس عطف جند بر صحب از باب
عطف عام بر خاص ست واهل التقی صفت صحب وجند هر دو ست وتقی بر وزن علی ست یقال اتقیت الشئ تقی
وتقیة والاسم التقوی وتفسیر تقوی اتیان بواجبات واجتناب از مقبحات ست ودر بعض نسخ بجای اهل التقی اهل النهی
دیده شد ونهی جمع نهیة بمعنی عقل ست ووصف جند بعقل بمحل خود ست چه تمام عقل ایثار آخرت بر دنیا واختیار آجل
بر عاجل وتقدیم حق بر باطل ست واین معنی در صحابه وجند نبوی بر وجه کمال موجود بود وتا آنکه مافوقش متصور نیست وعقل
دنیا که ممدوح اهل دنیاست در حقیقت سفاهت وحماقت ست وضررش بعد مرگ زود تر ظاهر میگردد ولهذا در حدیث
آمده میگویند که فلانی چه عاقل ودانشمند وخوش تقریر ست ونیست در دل او برابر ذره از ایمان واین حال درین آخر
زمان بر وجه کمال مشاهد ست وهرکه ادنی حصهٔ از ایمان واحقر بهرهٔ از اسلام دارد بر وی مخفی نیست بل الانسان
علی نفسه بصیرة ولو القی معاذیره وحزب بکسر حاء مهمله بمعنی ورد ووطائفه وسلاح وجماعت ناس ست کما فی القاموس
وغیره وجمع حزب احزاب ست مراد جماعت وی صلعم ست واین قریب بمعنی جند ست چه جند رجال اصحاب رجال اند که بر
رای وی باشند اللهم اجعلنا من حزب النبی صلی الله تعالی علیه وعلی آله وسلم وجنده واحشرنا معهم تحت لوائه آمین

وهذه ارجوزة مفیدة ضمنتها فواید اعدیة

لفظ هذه اشارت ست بسوی معانی که در ذهن ناظم ست وچون از بروز ووضوح بمحلی ست که گویا مشاهد ست لهذا اشارت
کرد بسوی آن اشارت محسوس ورجز بتحریک نوعی از شعر ست که وزنش مستفعلن باشد شش بار سمی شد بدان بنا بر
تقارب اجزا وقلت حروفش وخلیل زعم کرده که رجز شعر نیست بلکه انصاف واثلاث ابیات ست وارجوزه بمعنی قصیده
از وی ست کذا فی القاموس ومفیده صفت ارجوزه ست وناهم چیزی ست که مستفاد می شود از وعلم یا مال وفوائد
جمع فائده ست وعد بمعنی احصا وشمار کردن ست واسم ازان عدد وعدید ست مراد درینجا معدود ست یعنی
این ارجوزه کثیر الفائده شامل فوائد معدوده ست بعده انچه درین فوائد ست آن را ذکر کرده وگفته

فی فتنة المقبور حین یسأل وما اتی به النبی المرسل

فتنه بمعنی اختبار وامتحان وابتلاء ست قال تعالی فی حق موسی علیه السلام وفتناك فتونا ای ابتلیناك ابتلاء
وراغب گفته الفتنة ما یبین به حال الانسان من خیر وشر ودر قاموس نوشته بالکسر الخبرة ومنه بایکم المفتون ومعانی دیگر
ذکر کرده که مناسب این مقام نیست ومقبور اسم مفعول ست از قبره قال تعالی اماته فاقبره لیس مقبور بمعنی

مدفون شد و قبر واحد قبور ست بمعنی مقبرة ست و در اصل مصدر قبر ست از او فتنه و مقبره محل قبور و مدفن
مقبور را گویند شاعر گوید ؎ لکل اناس مقبر بفنائهم + وهم ینقصون والقبور تزید + و کافر جاهل
ما دامیکه در دنیاست مقبور ست چون بمرد از قبر بیرون آمد یعنی از جهالت و این ست معنی حدیث الناس نیام فاذا
ماتوا انتبهوا و باین اشارت ست در قوله تعالی وما انت بمسمع من فی القبور منادی گفته ای الذین فی حکم
الاموات و اضافت فتنه بسوی مقبور از وادی اضافت مصدر بسوی مفعول ست ای فتنة الملک المرسل الیه ایاه
بسواله و اختلاف کرده اند در آنکه اول من قبر کدام ست بعضی گفته اند غراب ست وقتیکه قابیل هابیل را بکشت
قال تعالی فبعث الله غرابا یبحث فی الارض لیریه کیف یواری سوءة اخیه و بعضی گویند بنی اسرائیل اند
و اول اصح و اولی ست و این سنت در بنی آدم مستمر و دائم و باقی ماند و تحقیق سوال و کیفیت فتنه خواهد آمد چه سوق
کلام و تالیف این نظام از برای همین مرام ست و کلام بنبی و رسول گذشت و مرسل بمعنی رسول ست و در کلام ناظم
عموم سوال مقبور و غیر مقبور مثل مصلوب و غریق و جز آن بیاید و چون قبر مدفن انسان ست چنانکه در قاموس گفته پس
مصلوب و جز آن داخل در مقبور نمی شود مگر آنکه مراد اغلب و اکثر باشد و اگر بجای المقبور المیت می گفت شامل همگنان شدی
و قبر را جدث گویند قال تعالی فاذا هم من الاجداث الی ربهم ینسلون و جدف بفا هم خوانند کذا فی الکشاف
و مثله فی القاموس و در من بهم نامند قال الشاعر ؎ وما ینفع المرموس عمران قبره + اذا کان فیه جسمه
یتهدم + سید علامه محمد بن اسمعیل امیر در مقام فصلی زیاده کرده و گفته ؎ وقبل الموت تاتی النذر + للعبد من
مولی الوری تحذر + وقد رایت نقلها الی هنا + عسی عسی یحمنا الضنا + و شرح این اجمال آنست که
قرطبی در تذکره گفته که در خبر آمده که بعضی انبیاء علیهم السلام ملک الموت را گفتند ترا رسولی نیست که پیش از خود او را
بفرستی تا مردم از تو بر حذر باشند وی گفت والله رسولان بسیار اند از علل و امراض و شیب و هرم و تغیر سمع و بصر
لیکن چون کسیکه این رسول بوی نزول میکنند متذکر نمی شود و از معاصی توبه نمی نماید من او را قبض میکنم و خبر میدهم
که مگر بسوی تو رسولی بعد رسول نفرستادم و نذیری بعد نذیر مقدم نکردم منم آن رسول که بعد من رسولی نیست و آن
نذیرم که بعد من نذیری نباشد هیچ روز نیست که آفتاب برآید و غروب شود مگر آنکه فرشته ندا میکند ای ابناء اربعین
یعنی چهل ساله این وقت اخذ زاد ست اذهان شما حاضر اند و اعضای شما قوی و شدید ای ابناء خمسین یعنی پنجاه ساله
نزدیک شد اجل و حصاد ای ابناء ستین یعنی شصت ساله فراموش کردید شما عقاب را و غافل شدید از رد جواب نیست
شما را نصیر و مددگار اولم نعمرکم ما یتذکر فیه من تذکر وجاءکم النذیر و لنعم ما قیل ؎ موی سفید از اجل آرد پیام +
پشت خم از مرگ بگوید سلام + ابن الجوزی در کتاب روضة المشتاق والطریق الی الملک الخلاق نیز مثل قرطبی ذکر کرده
و در بخاری از ابوهریره رضی الله عنه مروی ست که فرمود رسول خدا صلعم اعذر الله الی رجل اخر اجله حتی بلغه ستین سنة

در اهل علم تعریف کرده اند متصف بصحبت رسول خدا صلعم را آنکه الصحابی من لقی النبی صلعم مومنا به و مات علی الاسلام
چنانکه حافظ در نخبة الفکر گفته و شک نیست که همه صحابه عدول اند و افضل است الی یوم القیام اگرچه باهم ایشان تفاضل
باشد باعتبار قلت و کثرت صحبت و بداوت و حضارت و جند بضم جیم و سکون نون بمعنی عسکر و اعوان ست کما فی القاموس
و شاید که جند اعم از صاحب ست زیراکه در صاحب لقا شرط ست و در جند شرط نیست پس عطف جند بر صحابه از باب
عطف عام بر خاص ست و اهل التقی صفت صحب و جند هر دو ست و تقی بر وزن علی ست یقال اتقیت الشی تقی
و تقیة و الاسم التقوی و تفسیر تقوی اتیان بواجبات و اجتناب از مقبحات ست و در بعض نسخ بجای اهل التقی اهل النهی
دیده شد و نهی جمع نهیه بمعنی عقل ست و وصف جند بعقل بمحل خود ست چه تمام عقل ایثار آخرت بر دنیا و اختیار آجل
بر عاجل و تقدیم حق بر باطل ست و این معنی در صحابه و جند نبوی بر وجه کمال موجود بود تا آنکه مافوقش متصور نیست و عقل
دنیا که ممدوح اهل دنیاست در حقیقت سفاهت و حماقت ست و ضررش بعد مرگ زود تر ظاهر میگردد و لهذا در حدیث
آمده میگویند که فلانی چه عاقل و دانشمند و خوش تقریر ست و نیست در دل او برابر ذره از ایمان و این حال درین آخر
زمان بر وجه کمال مشاهد ست و هرکه ادنی حصه از ایمان و احقر بهره از اسلام دارد بروی مخفی نیست بل الانسان
علی نفسه بصیرة و لو القی معاذیره و حزب بکسر حاء مهمله بمعنی ورد و طائفه و سلاح و جماعت ناس ست کما فی القاموس
و غیره و جمع حزب احزاب ست مراد جماعت وی صلعم ست و این متقارب معنی جند ست چه جند رجال اصحاب جال اند که بر
رای وی باشند اللهم اجعلنا من حزب النبی صلی الله تعالی علیه و علی آله و سلم و جنده و احشرنا معهم تحت لوائه آمین

وهذه ارجوزة مفيدة ضمنتها فوايد اعدية

لفظ هذه اشارت ست بسوی معانی که در ذهن ناظم ست و چون از بروز و وضوح بمحلی ست که گویا مشاهد ست لهذا اشارت
کرد بسوی آن اشارت محسوس و رجز بحریست نوعی از شعر ست که وزنش مستفعلن باشد شش بار مسمی شد بدان بنا بر
تقارب اجزا و قلت حروف و خلیل زعم کرده که رجز شعر نیست بلکه انصاف و اثلاث ابیات ست و ارجوزه بمعنی قصیده
از وی ست کذا فی القاموس و مفیده صفت ارجوزه ست و نام چیزی ست که مستفاد می شود از وی علم یا مال و فوائد
جمع فائده ست و عدّ بمعنی احصا و شمار کردن ست و اسم از آن عدد و عدید ست مراد در نجا سعدو ست یعنی
این ارجوزه کثیر الفائده شامل فوائد معدوده ست بعده آنچه درین فوائد ست آن را ذکر کرده و گفت

في فتنة المقبور حين يسأل وما اتى به النبي المرسل

فتنه بمعنی اختبار و امتحان و ابتلا ست قال تعالی فی حق موسی علیه السلام و فتناك فتونا ای ابتليناك ابتلاءً
و راغب گفته الفتنة ما يبين به حال الانسان من خير و شر و در قاموس نوشته بالكسر الخبرة و منه بايكم المفتون و معانی دیگر
ذکر کرده که مناسب این مقام نیست و مقبور اسم مفعول ست از قبره قال تعالی اماته فاقبره پس مقبور بمعنی

مدفون شده و قبر واحد قبور ست بمعنی مقبریت و در اصل مصدر قبرته ست از او فتنه و مقبره محل قبور و مدفن
مقبور را گویند شاعر گوید ع لکل اناس مقبر بفنائهم + وهم ینقصون والقبور تزید + و کافر جاهل
ما و اسکه در دنیاست مقبور ست چون بمرد از قبر بیرون آمد یعنی از جهالت و این ست معنی حدیث الناس نیام فاذا
ماتوا انتبهوا و باین اشارت ست در قوله تعالی وما انت بمسمع من فی القبور منادی گفته ای الذین فی حکم
الاموات و اضافت فتنه بسوی مقبور از وادی اضافت مصدر بسوی مفعول ست ای فتنة الملک المرسل الیه ایاه
بسواله و اختلاف کرده اند در آنکه اول مسن قبر کدام ست بعضی گفته اند غراب ست وقتیکه قابیل هابیل را بکشت
قال تعالی فبعث الله غرابا یبحث فی الارض لیریه کیف یواری سوءة اخیه و بعضی گویند بنی اسرائیل اند
و اول اصح و اولی ست و این سنت در بنی آدم مستمر و دائم و باقی ماند و تحقیق سوال و کیفیت فتنه خواهد آمد چه سوق
کلام و تالیف این نظام از برای همین مرام ست و کلام بر نبی و رسول گذشت و مرسل بمعنی رسول ست و در کلام ناظم
عموم سوال مقبور و غیر مقبور مثل مصلوب و غریق و جز آن بیاید و چون قبر مدفن انسان ست چنانکه در قاموس گفته پس
مصلوب و جز آن داخل در مقبور نمی شود مگر آنکه مراد اغلب و اکثر باشد و اگر بجای المقبور المیت می گفت شامل همگنان می‌شد
و قبر را جدث گویند قال تعالی فاذا هم من الاجداث الی ربهم ینسلون و جدف بفا هم خوانند کذا فی الکشاف
و مثله فی القاموس و در مس هم آمده قال الشاعر ع وما ینفع المرموس عمران قبره + اذا کان فیه جسمه
یتهدم + سید علامه محمد بن اسمعیل امیر درین مقام فصلی زیاده کرده و گفته و قبل الموت تاتی النذر + للعبد من
مولی الوری تحذر + و قد رایت نقلها الی هنا + عسی عسی یحصنا الهنا + و شرح این اجمال آنست که
قرطبی در تذکره گفته که در خبر آمده که بعضی انبیا علیهم السلام ملک الموت را گفتند ترا رسولی نیست که پیش از تو و اورا
بفرستی تا مردم از تو بر حذر باشند وی گفت والله رسولان بسیار اند از علل و امراض و شیب و هرم و تغیر سمع و بصر
لیکن چون کسیکه این رسول بوی نزول میکند متذکر نمی شود و از معاصی توبه نمی نماید من او را قبض میکنم و خبر میدهم
که مگر بسوی تو رسولی بعد رسول نفرستادم و نذیری بعد نذیر مقدم نکردم منم آن رسول که بعد من رسولی نیست و آن
نذیرم که بعد من نذیری نباشد هیچ روز نیست که آفتاب برآید و غروب شود مگر آنکه فرشته ندا میکند ای ابن اربعین
یعنی چهل ساله این وقت اخذ زاد ست اذهان شما حاضر اند و اعضای شما قوی و شدید ای ابن خمسین یعنی پنجاه ساله
نزدیک شد اجل و حصاد ای ابن ستین یعنی شصت ساله فراموش کردید شما عقاب را و غافل شدید از رد جواب ست
شمار النصیر و ید و گار اولم نعمرکم ما یتذکر فیه من تذکر و جاءکم النذیر ولنعم ما قیل ع موی سفید از اجل آرد پیام +
پشت خم از مرگ بگوید سلام + ابن الجوزی در کتاب روضة المشتاق و الطریق الی الملک الخلاق نیز مثل قرطبی ذکر کرده
و در بخاری از ابوهریره رضی الله عنه مروی ست که فرمود رسول خدا صلعم اعذر الله الی رجل اخر اجله حتی بلغه ستین سنة

یقال اعذر فی الامر اذا بالغ فیه ای اعذر غایة الاعذار وانه لا عذر بعده و در خبر ست که او تعالی نظر میکند در روی
پیر هر روز پنج بار و میفرماید ای ابن آدم کلان شد عمر تو و سست شد استخوان تو و نزدیک گردید مرگ تو شرم نمیداری
از من و من شرم میدارم از آنکه پیری را عذاب کنم و از ینجا گفته اند که حق شرم دارد ز موی سفید + و انشدوا
رایت الشیب من نذر المنایا + لصاحبه وحسبك من نذیر + تقول النفس غیّر لون هذا + عساك
تطیب فی عمر قصیر + فقلت لها المشیب نذیر عمری + ولست مسودا وجه النذیر + و ابیات عربیه درین باب
بسیارست قرطبی در تذکره ذکرش کرده فلیراجعه اعلم هداك الله للرشاد + موفقا لطرق السداد + اعلم کلمه ایست
که می آرند آنرا اگر وقتیکه بعد آن کدام امر عظیم آینده باشد و مخاطب را باید که گوش هوش خود بران بیندازد و حاضر
دل باشد نحو فاعلم انه لا اله الا الله و فاعلموا انما انزل بعلم الله و فاعلم انما یرید الله ان یصیبهم ببعض ذنوبهم پس میتوان گفت
که اعلم ان الذباب یطیر و این کلمه درین موضع بر مجرای خود آمده چه بعدش ذکر سوال ملکین الی آخره ست و این سوال
امری عظیم ست و ناظم مخاطب را دعای هدایت کرد و مخاطب شخصی معین نیست زیرا که مراد هر صالح خطاب ست چنانکه ائمه
بیان و تفسیر در قوله تعالی ولو تری اذ المجرمون ناکسوا رؤسهم عند ربهم الایه و نحو آن گفته اند و هدایت
اشرف چیزی ست که بدان عباد را دعا باید کرد و او تعالی در اشرف کتب و اشرف سور سوال هدایت در اشرف عبادات
تعلیم فرموده و هو قوله اهدنا الصراط المستقیم و اضافت هدایت بسوی خدا و رسول و قرآن آمده و در قرآن انواع
هدایت وارد شده یکی هدایت عامه برای حیوان و جماد مثل قوله تعالی اعطی کل شیء خلقه ثم هدی و مراتب این
هدایت بیشمارست جز خدای تبارک و تعالی دیگری احصاء آن نمی تواند کرد دوم هدایت بیان و دلالت و تعریف خیر و شر
و نجات و هلاک و منت این هدایت بر جمیع عباد نهاده پس هر که قبول کرد فائز شد و هر که ممتنع گردید خائب گردید سوم
هدایت الهام و توفیق ست و این مستلزم اهتدا ست و همین ست مراد بقوله تعالی انك لا تهدی من احببت
ولکن الله یهدی من یشاء و این هدایت خاصه ست هرگاه که اهدیان نوازش میفرماید چهارم هدایت بسوی
جنت و نار ست و آن غایت و نتیجه قسم دوم و سوم ست و هی المراد من قوله تعالی ان الذین آمنوا وعملوا
الصالحات یهدیهم ربهم بایمانهم و قوله تعالی فاهدوهم الی صراط الجحیم
و رشادا مصدر رشد ست مجد الدین در قاموس گفته رشد کنصر و فرح رشدا و رشدا و رشادا اهتدی
والرشد الاستقامة علی طریق الحق مع تصلب فیه انتهی و رشد نقیض غی ست و توفیق بمعنی تیسیر یسیری برای عبد
و جذب او بسوی خیر ست و غیر هم را درینجا التفاسیر مذهبیه ست که حاجت ذکرش نیست و چون توفیق چیزی عزیز ست
در قرآن جز در یک موضع مذکور نشده و ما توفیقی الا بالله و طرق جمع طریق ست مذکر و مؤنث هر دو می آید و سداد بفتح
اول بمعنی صواب ست چه قول و چه عمل کما فی القاموس ان الذی علیه اهل السنة + و نهج امضی من الاسنة

مراد باهل سنت کسی ست که بر طریقهٔ رسول خدا صلی الله علیه و علی آله وسلم و اصحاب او باشد چه سنت قول و فعل و تقریر
رسول را گویند و متمسک بدان صاحب سنت ست و اصحاب رسول خدا اکثر مردم بودند در اتباع سنت نبی علیه السلام
پس هر که بر سیرت ایشان باشد بغیر ابتداع و زیادت و نقص در دین و اختراع و احداث در شرع مبین وی سنی ست
و هر که سر مو از طریقهٔ رسول و صحابه مخالفت داشته باشد در وی بعد از سنت ست بقدر آن مخالفت و ثابت ست بمقدار
خلاف سنت و هر طائفه بجای خود مدعی تسنن ست و میگوید که ما اهل سنت و جماعتیم حالانکه چنین نیست چه مجرد دعوی بی
عمل ست نه دعوی و علامتش عدم تعقیب بغیر کتاب عزیز و سنت مطهره و خلع ربقهٔ تقلید احبار و رهبان ست لیکن اینجا
امری ست که متمذهبان بسترش پرداخته اند و حکم سهل را محال ممتنع وانموده و انی لهم التناوش من مکان بعید گمان
کرده اند که مدعی معرفت قرآن و حدیث محجوج ست و باب معرفتش مسدود و مثل سد یاجوج و ماجوج و اینمعنی بر متتبع
اقوال و عارف مؤلفات رجال مخفی نیست بلکه اظهر من الشمس و ابین من الامس ست پس حاجت اطالت مقال بذکر آن
قیل و قال درین مجال نیست و نیست این سخن از من مگر نفثهٔ مصدور و مظهر صدقش روز عرض و یوم نشور ست ع
بوقت صبح شود همچو روز معلومت * که با که باخته عشق در شب دیجور * و مراد ناظم درینجا از لفظ اهل سنه تعریض بمعتزله
و مبتدعه ست کما سیصرح به فی النظم و لکن آنچه در کتب معتزله هست اقرار ست بثبوت عذاب قبر و سوال ملکین و احدی
از ایشان دران مخالف نیست آری معتزله در کتب خود ذکر کرده اند که ضرار بن عمرو اثبات عذاب قبر نکرده و ضرار از
معتزله نیست بلکه از فرق جهمیه ست میگفت که رویت خدا تعالی در آخرت بحاسهٔ ششم خواهد شد و همه معتزله هرگز منکر
عذاب و سوال نیند و نسبت مذهب ضرار بسوی ایشان از عجائب روزگار ست و در حقیقت این تقصیرات از حیثیت
ورعی خصم ست بهر حجر و مدر و مسلم را ارتکاب مثل اینمعنی روا نیست نووی در شرح مسلم نفی عذاب قبر را بسوی معتزله نسبت
کرده چنانکه ناظم درینجا بعمل آورده حال آنکه کتب معتزله بر روی زمین موجود ست و ایشان فرسان اسناد و جهابذه
یعنی نووی و سیوطی ۱۲
نقاد اند پس چرا استثبات در روایت نکردند و در معرفت مذهب خصم باین همه تقصیر راضی شدند و چیزیرا بایشان نسبت
نمودند که هیچ صغیر و کبیر ایشان بدان قائل نشده بجان آفرین که جنایات بعض بر بعض بسی بزرگ ست هر طائفه بسوی
طائفهٔ دیگر نسبت هر بلیه میکند و آن دیگر این گروه را باقوالی رمی مینماید که وی از آنها بری ست حال آنکه حق آنست
که هر مومن با ملاحظهٔ صحت نقل بطریق معروف کند و از مولای واحد قهار بترسد در نسبت قولی و عملی بسوی هر که باشد
اندیشه نماید و گر گفتیم که ضرار معتزلی ست باری نسبت مقالهٔ یکی بسوی تمام طائفه یعنی چه و همین قیاس احوال و ماجریات
طائفهٔ مبتدعه با جماعهٔ نجدیه ست که چیزها بر ایشان بر بسته اند و نشانی از آن در مؤلفات و مقالات این گروه نیست
و حجج جمع حجت ست بمعنی برهان و دلیل بر اثبات مدعا قطعی باشد یا ظنی و اسنه جمع سنان ست و سنان آهنی را
گویند که در رمح آنرا ترکیب دهند برای طعن و جرح و حجت را بگذرنده تر از سنان ازانجهت گفت که چنانکه اسنه

نقوذ و را بدان میکنند زیاده بران این براهین در انکار داو هان نا قد و ماضی ست چه معلوم ست که ماضی در غیر محسوس
الیغ از ماضی در محسوس باشد ابن القیم رحمه الله گفته عذاب قبر چنانکه مقتضای سنت صحیحه ست همچنان متفق علیه اهل سنت
نیز هست ابو عبد الله گفته عذاب قبر حق ست انکار نمیکند آنرا مگر ضال مضل و حنبل گفته ابن عبد الله را از عذاب گور پرسیدیم
گفت این همه احادیث صحاح اند بدان ایمان می آریم و اقرار میکنیم و هر چه از آنحضرت صلعم باسناد جید آمده بدان مقریم
و اگر مقر نشویم و رد و دفع کنیم امر خدا را بر خدا رد کرده باشیم قال تعالی و ما اتاکم الرسول فخذوه و عذاب قبر حق ست
در گور ها معذب می شوند و نیز ابو عبد الله را شنیدیم میگفت ایمان داریم بعذاب قبر و منکر و نکیر و بسوال عبد در گور و او
تعالی ثابت میدارد کسانی را که ایمان آورده اند بقول ثابت در حیات دنیا و در آخرت قال المروزی

ان سوال الملکین من قبر + حق به الایمان فرض قل شهس + سوال مصدرست
و اضافتش بسوی فاعل کرده و آن هر دو فرشته سائل اند و من قبر مفعول بهست و گذشت که سوال
برای میت عام ست مقبور شود یا نه پس اگر چنین میگفت ~~ ان سوال الملکین المیتا حق به الایمان فرض
نبینا اشمل می بود و حق امر ثابت متحقق الثبوت را گویند و ثبوت سوال با دله صحیحه متحقق گشته و ایمان نام تصدیق ست
و فرض نزد اکثر واجب را گویند پس تصدیق آنکه دو فرشته نزد هر مرده می آیند و او را می نشانند و سوال میکنند واجبست
زیرا که رسول خدا صلعم بدان خبر داده و برامت تصدیق رسول واجب ست بنا بر ثبوت او ثبوت امور آنجا و اجب شد
قبول چیزی که بدان اخبار کرده ست از امور دارین و احوال کونین و تلقی آن بتصدیق قلب بلا امتراء و یقین و حمل آن بر
لغت عربیه بغیر تحریف و تاویل و فتح باب غلو و قیل بلکه تصدیق عین قول واجب ست اگر بفهم در آمد فهما و رنه حواله
آن بقائل و عدم تاویل بکذا و کذا می باید و از خدا سوال فهم باید نمود تا آنچه نشیده علمش را بوی ارزانی دارد و رب
زدنی علما سبحانک لا علم لنا الا ما علمتنا حافظ ابن القیم رح درین مقام چه خوش مضمونی ارشاد کرده و اراءت
طریق رشاد و سداد نموده و گفته لائق آنست که از رسول خدا صلعم مراد او را فهم کنند بغیر غلو و تقصیر و سخن او را به
آنچه محتاش نیست فرود نیارند و در بیان وی که مقصود و مراد اوست کوتاهی نکنند و از اهمال و دان و عدول از وی
آنچه از ضلال و عدول از صواب حاصل شده جز خدا کسی آن را نمی تواند دانست بلکه سوء فهم از خدا و رسول اصل هر
بدعت و ضلالت ست که در اسلام ناشی شده بلکه اصل هر خطا در اصول و فروع ست خصوصا اگر باین سوء فهم سوء
قصد هم مضاف گردد قدریه و مرجیه و خوارج و معتزله و جهمیه و رافضیه و سائر طوائف بدع که در ضلال و ضلال افتادند
موقع ایشان دران گمراهی بجز سوء فهم از خدا و رسول نبوده ست لا غیر تا آنکه دین در دست اکثر مردم عبارت از افهام
گردیده و آنچه صحابه از خدا و رسول فهمیده و دانسته بودند مهجور گشته کسی بسوی آن التفات نمیکنند و سری بجانب آن
بر نمیدارد انتهی آری ~~ هر چه ما در حسرت فهم درست ❋ زینکه میگوییم بقدر فهم تست ❋

استے به القرآن بالاشارة + وو افقت آیاته الانارة + انارة واضاءة ووسیے
یعنی نورست بلکہ او تعالی کتاب خود را مسمی بنور ساختہ وفرمودہ قد جاءکم من اللہ نور
وکتاب مبین یهدی به الله من اتبع رضوانه سبل السلام ودر جمع الشتیت این لفظرا ہمچنین تفسیر کردہ ودر
دیگر نسخ بجای الانارہ آثارہ آمدہ واین اظہرست واوفق بمطلب یعنی عذاب قبر در کتاب عزیز بطریق اشارت
وارد ست نہ بطور صراحت واحادیث نبوی صلعم موافق او بتصریح آمدہ ودرین بیت جواب سوال واردست درین مقام
یعنی حکمت در عدم ذکر عذاب قبر در قرآن شریف چیست باآنکہ حاجت بسوی وی شدید وایمان بدان وحذر ازان
واتقاء از وی واجب پس در جواب گفت کہ ہر چند در قرآن تصریح بدان نیست اما باشارت النص ثابت ست و
علی الاطلاق غیر مذکور در قرآن نیست ونیز این سوال را دو جواب دیگر اجمالی وتفصیلی ست تفصیلی در شرح قول ناظم
والآیة السوال فیها کامن بیاید واجمالی آنست کہ او تعالی بر رسول خود دو گونہ وحی فرستادہ وایمان بہر دو وعمل بدان
واجب ساخت وآن دو وحی یکی کتاب ست دیگر حکمت ست قال تعالی وانزل الله علیک الکتاب والحکمة وفرمود ویعلمهم الکتاب والحکمة
من آیات الله والحکمة وحکمت باتفاق سلف امت وائمہ ایشان سنت ست کہ بر زبان رسول خدا صلعم بدان
اخبار فرمودہ وایمان بدان وتصدیق آن چنانکہ آمدہ واجب ست واین اصل متفق علیہ ست میان اہل اسلام احدی
از ایشان انکارش نمیکند وقد قال صلعم الا انی اوتیت الکتاب ومثله معه الحدیث پس کتاب وسنت اخ وحی بیگانہ
ودر احتجاج بفتاوی الاقدام وتفصیل این مرام محرر سطور در سلسلة العسجد ومنہج الوصول الی اصطلاح احادیث الرسول
نوشتہ فلیراجعها تواترت به الاحادیث التی + قد اخذت ببین عند العدة + تواتر در لغت بمعنی تتابع وپیاپی بودن ست
ودر اصطلاح نقل جماعت از جماعت کہ تواطوء آنہا بر کذب نزد عقل محال باشد باستواء ہر دو طرف ووسط یا اسناد
بسوی امر محسوس کہ خبر از وی دہند وتواتر مفید علم قطعی یقینی ست وگفتہ اند افادہ علم استدلالی یا ضروری میکند
وتحقیق این بحث در علم اصول حدیث وفقہ ست ودلیل بر عذاب قبر از قرآن آیہ کریمہ ست قال تعالی یثبت الله
الذین آمنوا بالقول الثابت فی الحیوة الدنیا وفی الآخرة ونتوان گفت کہ این آیہ مکی ست وعلم بعذاب قبر در
مدینہ حاصل شد زیرا کہ عذاب قبر ازین آیہ ماخوذ بطریق مفهوم ست ودر حق غیر متصف بایمان وبطریق منطوق از آیۃ
النار یعرضون علیها غدوا وعشیا ماخوذ ست واین کریمہ در حق آل فرعون فرود آمدہ وملحق ست بایشان ہر کہ
حکم او حکم کفار ست ومراد بہ ثبات ایشان بر کلمہ توحید تمکن باوست وعدم تزلزل ازان نزد فتنہ دین اگرچہ در نار
انداختہ شوند وعدم ارتیاب بشبہات کافرین ومبتدعین اگرچہ مبتلای آفات النفس والسوال شوند وتثبیت در آخرت
عدم توقف در جواب ست نزد سوال در قبر ودر حشر ودر موقف وعدم دہشت از اہوال قیامت وبالجملہ ثبات ہر کس
در قبر وما بعد او بمقدار ثبات او بر توحید در دنیا ست وہر کہ درینجا اسرع در اجابت حق ست وی در آنجا اسرع

و تخلص از اهوال خواهد بود و سیوطی در کتاب شرح الصدور بشرح احوال الموتی فی القبور نوشته احادیث درباره فتنه
قبر که عبارت از سوال ملکین ست از انس و براء و تمیم داری و بشیر و ثوبان و جابر بن عبد الله و عبد الله بن رواحه
و عباده بن صامت و حذیفه و ضمره بن حبیب و ابن عباس و ابن عمر و ابن عمرو و ابن مسعود و عثمان بن عفان و عمر بن الخطاب
و عمرو بن العاص و معاذ بن جبل و ابی امامه و ابی الدرداء و ابی رافع و ابی سعید و ابی قتاده و ابی موسی و اسماء
و عایشه بحد تواتر رسیده بعده احادیث این جماعه سوق کرده و این بیست و شش کس اند و در در منثور احادیث این
باب را به هفتاد عدد رسانیده و این باعتبار طرق خواهد بود نه باعتبار تعداد رواة از صحابه والله اعلم و در جمع الشتیت
گفته انه ساق المصنف فی الدر المنثور کثیرا طیبا من الاحادیث گویم بعض احادیث جماعه مذکوره این ست اخرج الشیخان من
طریق قتادة عن انس قال قال رسول الله صلعم ان العبد اذا وضع فی قبره و تولی عنه اصحابه انه لیسمع خفق قرع نعالهم قال یاتیه
ملکان فیقعدانه فیقولان له ما کنت تقول فی هذا الرجل و عند ابن مردویه الذی کان بین اظهرکم الذی یقال له محمد قال فاما
المومن فیقول اشهد انه عبد الله و رسوله فیقال له انظر الی مقعدک من النار قد ابدلک الله به مقعدا من الجنة قال فیراهما
جمیعا قال قتادة و ذکر لنا انه یفسح له فی قبره سبعون ذراعا و یملأ علیه خضرا و اما المنافق او الکافر فیقال له ما کنت تقول فی
هذا الرجل فیقول لا ادری کنت اقول ما یقول الناس فیقولان لا دریت و لا تلیت و یضرب بمطارق من حدید ضربة
فیصیح صیحة یسمعها من یلیه الا الثقلین گویم ملائکه بسوال هذا الرجل گفتند نه هذا النبی و غیره از الفاظ تعظیم بقصد امتحان
مسئول تا ذکر تعظیم موجب تلقین وی نشود و لیکن او تعالی مومن را بر قول ثابت قائم و دائم میدارد و کرمانی گفته مطارق
بصیغه جمع موذن ست بآنکه هر جزء از اجزاء آن مطرقه مطرقه بر اساس ست مبالغة انتهی و در غیر این حدیث بجای
قول کافر لا ادری هاه هاه آمده و عن انس بن مالک قال قال رسول الله صلعم ان هذه الامة تبتلی فی قبورها و ان المومن
اذا وضع فی قبره اتاه ملک فسأله ما کنت تعبد فان الله هداه قال کنت اعبد الله و یقال ما کنت تقول فی هذا الرجل فیقول
هو عبد الله و رسوله فما یسأل عن شیء بعدها و ینطلق به الی بیت کان له فی النار فیقال له هذا بیتک کان لک فی النار و لکن الله
عصمک و رحمک فابدلک به بیتا فی الجنة فیقول دعونی حتی اذهب فابشر اهلی فیقال له اسکن و ان الکافر اذا وضع
فی القبر اتاه ملک فینتهره فیقول له ما کنت تعبد فیقول لا ادری فیقول له ما کنت تقول فی هذا الرجل فیقول کنت اقول
ما یقول الناس فیضربه بمطارق من حدید بین اذنیه فیصیح صیحة یسمعها من یلیه الا الثقلین اخرجه احمد و ابو داود و البیهقی
فی عذاب القبر و در اینجا دلیل ست بر آنکه سوال ملکین در قبر شامل مومن و کافر هر دو ست و ضارب منکر و نکیر اند یا غیر ایشان
هر دو و در حدیثی وارد خواهد آمد که فرشته کور و کر و گنگ است با گرز آهنین بر وی بیگار زند که اگر بر کوه زند خاک گردد
و نعوذ بالله منه و عنه رضی الله عنه یرفعه قال یدخل منکر و نکیر علی المیت فی قبره فیقعدانه فان کان مومنا قالا له
من ربک قال الله قالا و من نبیک قال محمد صلی الله علیه و سلم قالا و ما امامک قال القرآن فیوسعان علیه قبره و ان کان

کافر ایقولان لہ من ربک قال لا ادری قالا و من نبیک قال لا ادری قالا و من امامک قال لا ادری فیضرب بانہ بالعمود ضربۃ
حتی یلتہب القبر نارا و یضیق علیہ حتی تختلف اضلاعہ اخرجہ الدیلمی دریں حدیث سوال از امام زیادہ کردہ وایں دلیل ست
برآنکہ اہل قرآن ثابت القول در جواب خواہند ماند انشاء اللہ تعالی و ہر کہ با قرآن سروکار ندارد خدا حافظ او ست تا چہ
جواب بدہد و عن البراء بن عازب رضی اللہ عنہ قال خرجنا مع رسول اللہ صلعم فی جنازۃ رجل من الانصار فانتہینا الی
القبر ولما یلحد فجلس رسول اللہ صلعم و جلسنا حولہ کانما علی رؤوسنا الطیر و فی یدہ عود ینکت بہ الارض فرفع راسہ و قال استعیذوا
باللہ من عذاب القبر مرتین او ثلاثا ثم قال ان العبد المومن اذا کان فی انقطاع من الدنیا و اقبال من الآخرۃ نزل الیہ ملائکۃ
من السماء بیض الوجوہ کان وجوہہم الشمس معہم اکفان من اکفان الجنۃ و حنوط من حنوط الجنۃ حتی یجلسوا منہ مد البصر و یجیٔ ملک
الموت حتی یجلس عند راسہ فیقول ایتہا النفس المطمئنۃ اخرجی الی مغفرۃ من اللہ و رضوان فتنسل کما تنسل القطرۃ من فی
السقاء و ان کنتم ترون غیر ذلک فیاخذہا فاذا اخذہا لم یدعوہا فی یدہ طرفۃ عین حتی یاخذوہا فیجعلوہا فی ذلک الکفن و فی ذلک الحنوط و یخرج منہا کاطیب
نفحۃ مسک وجدت علی وجہ الارض فیصعدون بہا فلا یمرون علی ملأ من الملائکۃ الا قالوا ما ہذہ الروح الطیب فیقولون فلان بن فلان باحسن اسمائہ
فی الدنیا حتی ینتہوا بہا الی السماء الدنیا فیستفتحون لہ فیفتح فیشیعہ من کل سماء مقربوہا الی السماء التی تلیہا ثم ینتہی الی السماء السابعۃ فیقول اللہ تعالی
اکتبوا کتاب عبدی فی علیین و اعیدوہ الی الارض فانی منہا خلقتہم و فیہا اعیدہم و منہا اخرجہم تارۃ اخری فیعاد روحہ
فی جسدہ فیاتیہ ملکان فیجلسانہ فیقولان لہ من ربک فیقول اللہ ربی فیقولان لہ ما دینک فیقول دینی الاسلام فیقولان
ما ہذا الرجل الذی بعث فیکم فیقول ہو رسول اللہ صلعم فیقولان و ما علمک فیقول قرأت کتاب اللہ فامنت بہ و صدقت
فینادی مناد من السماء ان صدق عبدی فافرشوہ من الجنۃ و البسوہ من الجنۃ و افتحوا لہ بابا الی الجنۃ فیاتیہ من روحہا و
طیبہا و یفسح لہ فی قبرہ مد بصرہ و یاتیہ رجل حسن الوجہ حسن الثیاب طیب الریح فیقول لہ ابشر بالذی یسرک ہذا یومک الذی
کنت توعد فیقول لہ من انت فوجہک الوجہ الحسن یجیٔ بالخیر فیقول انا عملک الصالح فیقول رب اقم الساعۃ رب اقم الساعۃ حتی ارجع الی اہلی
و مالی قال و ان العبد الکافر اذا کان فی انقطاع من الدنیا و اقبال من الآخرۃ نزل الیہ ملائکۃ من السماء سود الوجوہ معہم
المسوح فیجلسون منہ مد البصر ثم یجیٔ ملک فیجلس عند راسہ فیقول ایتہا النفس الخبیثۃ اخرجی الی سخط من اللہ و غضب فتفرق
فی جسدہ فینتزعہا کما ینتزع السفود من الصوف المبلول فیاخذہا فاذا اخذہا لم یدعوہا فی یدہ طرفۃ عین حتی یجعلوہا
فی تلک المسوح و یخرج منہا کانتن ریح جیفۃ وجدت علی وجہ الارض فیصعدون بہا فلا یمرون علی ملأ من الملائکۃ الا قالوا ما ہذہ
الروح الخبیث فیقولون فلان بن فلان باقبح اسمائہ التی کان یسمی بہا فی الدنیا حتی ینتہی بہ الی السماء الدنیا فیستفتح فلا
یفتح لہ ثم قرأ رسول اللہ صلعم لا تفتح لہم ابواب السماء فیقول اللہ تعالی اکتبوا کتابہ فی سجین فی الارض السفلی فیطرح روحہ
طرحا ثم قرأ رسول اللہ صلعم و من یشرک باللہ فکانما خر من السماء فتخطفہ الطیر او تہوی بہ الریح فی مکان سحیق فیعاد روحہ فی
جسدہ و یاتیہ ملکان فیجلسانہ فیقولان لہ من ربک فیقول ہاہ ہاہ لا ادری فینادی مناد من السماء ان کذب عبدی

فافرشوا له من النار وافتحوا له بابًا الى النار فياتيه من حرها وسمومها ويضيق عليه قبره حتى تختلف اضلاعه ويأتيه رجل
قبيح الوجه قبيح الثياب منتن الريح فيقول ابشر بالذي يسوءك هذا يومك الذي كنت توعد فيقول من انت فوجهك الوجه
الذي يجيء بالشر فيقول انا عملك الخبيث فيقول رب لا تقم الساعة رب لا تقم الساعة اخرجه الطيالسي وابن ابي شيبة
في المصنف واحمد بن حنبل وهناد بن السري في الزهد وعبد بن حميد وابو داود وابن جرير وابن مردويه والحاكم وصححه و
ابن ابي حاتم والبيهقي في كتاب عذاب القبر وعن ابي سعيد الخدري قال شهدت مع رسول الله صلعم جنازة فقال ايها
الناس ان هذه الامة تبتلى في قبورها فاذا الانسان دفن فتفرق عنه اصحابه جاءه ملك في يده مطراق فاقعده فقال
ما تقول في هذا الرجل فان كان مومنا قال اشهد ان لا اله الا الله وان محمدًا عبده ورسوله فيقول صدقت
ثم يفتح له بابا الى النار فيقول هذا كان منزلك لو كفرت بربك واما اذا آمنت فهذا منزلك فيفتح له بابا الى الجنة فيريد
ان ينهض اليه فيقول له اسكن ويفسح له في قبره وان كافرا او منافقا قيل له ما تقول في هذا الرجل فيقول لا ادري سمعت الناس
يقولون شيئا فيقول لا دريت ولا تليت ولا اهتديت ثم يفتح له باب الى الجنة فيقول هذا منزلك لو آمنت بربك فاما اذا
كفرت به فان الله ابدلك به هذا ويفتح له باب الى النار ثم يقمعه قمعة بالمطراق يسمعها خلق الله غير الثقلين فقال بعض القوم
يا رسول الله ما احد يقوم عليه ملك في يده مطراق الا هيل عند ذلك فقال رسول الله صلعم يثبت الله الذين آمنوا بالقول
الثابت اخرجه احمد وابن ابي الدنيا في ذكر الموت وابن ابي عاصم في السنة والبزار وابن جرير وابن مردويه والبيهقي بسند
صحيح يقال هاله الشيء هولا افزعه كما في القاموس ومطراق بروزن مفعال بكسر ميم از طرق بمعنى ضرب ست ومقمعه
هيچو مكنسه بمعنى عمود حديد وآحاديث در ثبوت آن بمعنى چنانچه ناظم گفته متواتر اند وهمه افاده علم ميكنند وحافظ ابن القيم
آيات ديگر دال بر عذاب قبر ذكر كرده وگفته اين آيه خاص در بارهٔ سوال ملكين ست پس وگفته ذكر نعيم وعذاب
برزخ در قرآن مجيد در چند موضع آمده منها قوله تعالى ولو ترى اذ الظالمون في غمرات الموت والملائكة باسطوا
ايديهم اخرجوا انفسكم اليوم تجزون عذاب الهون بما كنتم تقولون على الله غير الحق وكنتم عن
آياته تستكبرون وآين خطاب ست ظالمانرا نزد موت وملائكه راستگو هستند خبر داوند كه آنها جزا داده شوند بعذاب
هون اگرچه اين عذاب از ايشان تا انقضاي دنيا متاخر گردد زيراكه بصحت پيوسته كه بآنها گفته شود اليوم تجزون گويم
ابن عباس در تفسير آيه باسطوا ايديهم گفته اي بالعذاب وحق تعالى فرموده فوقاه الله سيئات ما مكروا وحاق
بآل فرعون سوء العذاب النار يعرضون عليها غدوا وعشيا ويوم تقوم الساعة ادخلوا آل فرعون
اشد العذاب وآين عذاب وارين ست كه ذكر صريحش كرده واحتمال غير آن ندارد وزمخشري گفته ويستدل بهذه الآية
على عذاب القبر انتهى گويم شيخين از حديث ابن عباس روايت كرده اند كه ان النبي صلعم مر بقبرين فقال انهما يعذبان وما يعذبان
في كبير اما احدهما فكان لا يستنزه من البول واما الآخر فكان يمشي بالنميمة الحديث ومسلم از زيد بن ثابت آورده قال

بینا رسول اللہ صلعم فی حایط لبنی النجار علی بغلتہ ونحن معہ اذ حادت فکادت تلقیہ فاذا اقبر خمسۃ او ستۃ او اربعۃ فقال من
یعرف اصحاب ہؤلاء القبور فقال رجل انا یا رسول اللہ قال فمتی مات ہولاء قال ماتوا فی الاشراک قال ان ہذہ الامۃ تبتلی فی
قبورہا فلولا ان لا تدافنوا لسألت اللہ ان یسمعکم عذاب القبر الذی اسمع منہ ثم اقبل علینا فقال تعوذوا باللہ من عذاب القبر تعوذوا
باللہ من عذاب القبر تعوذوا باللہ من الفتن ما ظہر منہا وما بطن الحدیث و در مسلم و سنن از ابی ہریرہ رضی اللہ عنہ مروی ست ان
النبی صلعم قال اذا فرغ احدکم من التشہد الاخیر فلیتعوذ باللہ من اربع من عذاب جہنم و من عذاب القبر و من فتنۃ المحیا والممات
و من فتنۃ المسیح الدجال و در صحیح مسلم وغیرہ از حدیث ابن عباس آمدہ انہ صلعم کان یعلمہم ہذا الدعا کما یعلمہم السورۃ من القرآن
اللہم انی اعوذ بک من عذاب جہنم واعوذ بک من عذاب القبر واعوذ بک من فتنۃ المحیا والممات واعوذ بک من فتنۃ المسیح
الدجال و در صحیح ست از حدیث ابی ایوب قال خرج النبی صلعم وقد وجبت الشمس فسمع صوتا فقال الیہود تعذب فی قبورہا
و ہم در صحیح ست از عایشہ قالت دخلت علیّ عجوز من عجائز المدینۃ فقالت ان اہل القبور یعذبون فی قبورہم قالت
فکذبتہا ولم انعم ان اصدقہا قالت فخرجت و دخل علیّ رسول اللہ صلعم فقلت یا رسول اللہ ان عجوزا من عجائز یہود المدینۃ
دخلت علیّ فزعمت ان اہل القبور یعذبون فی قبورہم قال صدقت انہم یعذبون عذابا تسمعہ البہائم کلہا فما رایتہ بعد فی
صلوۃ الا یتعوذ من عذاب القبر بعض اہل علم گفتہ اند وہمین سبب مردم دواب مغلہ خود را بسوی قبور یہود و نصاری و
قرامطہ و نحو ایشان می برند چون خیل مذکور عذاب قبر می شنود با ینہا خوفی و فزعی پیدا میگردد و حرارتش مغل را دور میکند
گویم مغل بفتحتین و بعین معجمہ ست در قاموس گفتہ مغلت الدابۃ کمنع و نصر فہی مغلۃ اکلت التراب مع البقل فاخذہا وجع فی بطنہا
انتہی حاصل آنکہ درد شکم چہارپایہ را کہ از خوردن خاک و ترہ بہم میرسد بشنوانیدن عذاب گورکسان مذکور مداوا و علاج
میکنند نعوذ باللہ منہ قرطبی در تذکرہ نوشتہ کہ ابو محمد بن عبد الحق گفتہ کہ مرا حدیث کرد مرا فقیہ حکیم ابو الحکم بن مرجان و بود
از اہل علم و عمل کہ مردہ را در قبری کہ در بلندی اشبیلیہ بود دفن کردند چون از دفن او فارغ شدند در گوشہ نشستہ سخن میکردند
و دابہ ایشان بچرید ناگاہ آن چارپا ترسناک شدہ روی بسوی قبر آورد و گوش خود بران نہاد گویا چیزی می شنود
بعدہ پشت دادہ بگریخت و باز بسوی گور آمدہ گوش نہاد گویا چیزی می شنود باز گریختہ برگشت و چند بار ہمچنین کرد گفت
پس عذاب قبر را یاد کردم و قول آنحضرت صلعم را یاد آوردم کہ انہا تعذب فی قبورہا عذابا تسمعہ الدواب بعدہ قرطبی
ضغطۂ قبر را ذکر کردہ و گفتہ ضغطۂ قبر برای ہر یکی می باشد اگرچہ صالح و نیکوکار بود و در حدیث عبد اللہ بن عمر رضی اللہ عنہ
آمدہ کہ فرمود رسول خدا صلعم ہذا الذی تحرک لہ عرش الرحمن وفتحت لہ ابواب السماء وشہدہ سبعون الف ملک من الملائکۃ
لقد ضم ضمۃ ثم فرج عنہ اخرجہ النسائی وقال یعنی سعد بن معاذ و عن عایشۃ قالت قال رسول اللہ صلعم ان للقبر ضغطۃ
لو نجا منہا احد لنجا منہا سعد بن معاذ رواہ النسائی و درین باب حدیثہا ذکر کردہ کہ دلالت دارند برانکہ ہیچ یکی از ضغطۂ
قبر نجات نمی یابد بعدہ بابی در ذکر نجی از ضغطۂ قبر ذکر نمودہ و حدیثی آوردہ کہ فرمود آنحضرت صلعم من قرأ قل ہو اللہ احد

فی مرضه الذی یموت فیه لم یفتتن فی قبره وامن من ضغطة القبر وحملته الملائکة یوم القیامة باکفها حتی تجیزه الصراط الی الجنة
گفته که این حدیث حسن غریب است نصر بن حماد بجلی بدان منفرد بوده و روی ابوهریرة عن النبی صلعم اتدرون فیمن انزلت
هذه الآیة فان له معیشة ضنکا ونحشره یوم القیامة اعمی اتدرون ما المعیشة الضنکی قالوا الله ورسوله اعلم قال عذاب القبر والذی
نفسی بیده انه لیسلط تسعة وتسعون تنینا اتدرون ما التنین تسع وتسعون حیة لکل حیة تسعة رؤس ینفخون فی جسمه ویلسعونه
فی جسمه ویلسعونه ویخدشونه الی یوم القیامة اخرجه البزار وابن ابی حاتم ببعض اختصار واللفظ الذی نقلناه لفظ القرطبی و در تفسیر
معیشة ضنکی چند حدیث آمده و آن عذاب قبرست و ذکر حیات در ان بوجوه کثیره ثابت شده وعن ابی سعید الخدری مرفوعاً
فی قوله معیشة ضنکی قال عذاب القبر اخرجه سعید بن منصور ومسدد فی مسنده وعبد بن حمید وابن جریر وابن المنذر وابن ابی
حاتم وصححه وابن مردویه والبیهقی فی کتاب عذاب القبر ومثله عن ابی هریرة مرفوعا ولفظ عبد الرزاق قال یضیق علیه قبره حتی
تختلف اضلاعه ولفظ ابن ابی حاتم قال ضمة القبر وعنه قال المعیشة الضنکی ان یسلط علیه تسعة وتسعون حیة ینهشون لحمه حتی
تقوم الساعة اخرجه البیهقی وعن ابی هریرة قال قال رسول الله صلعم المومن فی قبره فی روضة خضراء ویرحب له فی قبره
سبعین ذراعا ویضیء حتی یکون کالقمر لیلة البدر هل تدرون فیما انزلت فان له معیشة ضنکی قالوا الله ورسوله اعلم قال عذاب
الکافر فی قبره یسلط علیه تسعة وتسعون تنینا هل تدرون ما التنین حیة لکل حیة سبعة رؤس یخدشونه ویلسعونه وینفخون فی
جسمه الی یوم القیامة اخرجه ابن ابی الدنیا فی ذکر الموت والحکیم الترمذی وابو یعلی وابن جریر وابن المنذر وابن ابی حاتم وابن
حبان وابن مردویه والبیهقی هذیل بن شرحبیل گفته ارواح آل فرعون در اجواف طیر سود است صبح و شام میکنند بر آتش این است
عرض وابن مسعود بجای آتش لفظ جهنم گفته وابو هریره دو صارخ میکرد هر پگاه و بیگاه و میگفت رفت شب و آمد روز و
عرض کرده شد آل فرعون بر آتش پس احدی آواز او نمی شنید مگر آنکه پناه میخواست از آتش مردی اوزاعی را گفت ای
ابا عمرو پرندگان سیاه را می بینیم که فوج فوج از بحر می بر آیند و شمار آنها جز خدا هیچ کسی نمیداند و چون وقت شام میشود مثل
آن سفید بر میگردند گفت شما این را در یافتید گفتند آری گفت در حوصل این طیور آل فرعون ست که عرض کرده میشوند
بر نار صبح و شام و بر میگردند این طیور بسوی آشیانهای خود و حال آنکه سوخته شده پرهای ایشان و سیاه گشته و رویید
بران پر سفید و بر افتاد سیاهی باز معروض میشوند بر نار و بر میگردند بسوی آشیانه این است داب آنها در دنیا و چون روز
قیامت آید حق تعالی فرماید ادخلوا آل فرعون اشد العذاب وعن ابن عمر قال قال رسول الله صلی الله علیه
وسلم ان احدکم اذا مات عرض علیه مقعده بالغداة والعشی ان کان من اهل الجنة فمن اهل الجنة وان کان من اهل النار فمن اهل
النار یقال هذا مقعدک حتی یبعثک الله الیه یوم القیامة اخرجه ابن ابی شیبة والبخاری ومسلم زاد ابن مردویه ثم قرا النار یعرضون
علیها غدوا وعشیا والآیة السوال فیها کما مر + یثبت الله الذین آمنوا + مراد بسوال در آیه بیان است که تعبیر ان
چه چیز باشاره گذشته و حق کیون دلیل الست کرد است بتفسیر این سوال آمده کما یدل له ما اخرجه الطیالسی وابن حبان

وابوداود والترمذي والنسائي وابن ماجه وابن جرير وابن المنذر وابن ابي حاتم وابن مردويه والبيهقي في كتاب
عذاب القبر عن البراء بن عازب ان رسول الله صلعم قال المسلم اذا سئل في القبر يشهد ان لا اله الا الله وان محمدا رسول الله صلعم
فذلك قوله سبحانه وتعالى يثبت الله الذين امنوا بالقول الثابت في الحيوة الدنيا وفي الاخرة وطيبي در شرح مشكوة
گفته درين آيه دليل بر عذاب مومن در قبر نيست پس چگونه آنرا نازل درباره عذاب قبر گفته اند وجوابش آنست كه
شايد احوال بنده را در قبر عذاب قبر نام نهاده اند بطريق تغليب و فتنه مومن براي ترغيب و ترهيب باشد و قبر مقام
هول و وحشت ست ولقاء ملكين عادةً انسان را سراسيمه و پريشان ميكنند و كرماني نيز مانند آن جواب گفته و كلام
در ثبوت عذاب قبر از آيات كريمات و احاديث بينات پيشتر گذشته فليراجعه و چون زنادقه بر قول بعذاب قبر ايرادها
كرده اند ناظم رح اشارت بسوي آن كرده و گفته وكوننا اذا كشفنا الموتى + لم نر حسا منه وصوتا + يعني موتى
را بعد وضع در قبور بر حال سابق و بدستور مي يابيم و اثري از عذاب و تغييري در حالت سابقه نمي بينيم در جمع التشتيت
گفته ــه فصل وهذا في عذاب القبر جميعا اورده في النكت + لانه يختص بالسوال + كما يفيده الناظم
الجلال + يعني عبارت سيوطي رح موهم آنست كه انكار منكر مخصوص بسوال ملكين ست باآنكه اين انكار عام ست شامل
همه آنچه از عذاب قبر و هول جديث واقع شده گويا مرادش آنست كه چون انكار سوال كردند وآن اول واقعه در قبر ست
معلوم شد كه انكار ما بعدش هم ميكنند و عبارت اين اشارت آنست كه زنادقه ملاحده كه انكار عذاب قبر و سعت و ضيق
او ميكنند ميگويند كه نزد كشف قبور ملائكه ضاربين نيست بمطارق حديديه و حيات و ثعابين و نار متاجج ما را يافته نمي شود
بلكه اگر بر چشم مرده زيبق نهيم يا بر سينه او دانه خردل بگذاريم آنرا بر حالش مي يابيم هرگز حركتي و تغيري دران محسوس
نمي شود و مسافت قبر نزد مساحت بر حال سابق ست فسحت مد بصر و ضيق موضع زائد و كم نميگردد و اين مغاك تنگ كجا
گنجايش مرده و ملائكه و صور موحشه يا مونسه ميدارد و اخوان زنادقه از اهل ضلال و بدع ميگويند كه هر حديث مخالف
مقتضاي حس و عقل مقطوع الخطا ست و تخطيه از ناقل او ست و مصلوب را بر چوب مي بينيم كه حركت نميكند و مسئول
و مجيب نميگردد و جسم او فرو خته نمي شود و هر كرا سباع مفترس و طيور نهش كرده اند و اجزا او در بطون سباع و حواصل
طيور و شكمهاي ماران و مدارج رياح متفرق گشته وي چگونه مسئول مي تواند شد هرگز مسئلت ملكين براي هيچ كس مشهود
نيست و با اينهمه قبر چه قسم براي او روضه از رياض جنت يا حفره از حفر ناري تواند شد و كجا اينقدر تنگ مي تواند گشت
كه اضلاع او ملتئم گردد بلكه اين همه اشارت بسوي حالاتي ست كه بر روح از عذاب روحاني وارد ميشود و براي اينها
بر موضوع لغت عرب خود هيچ حقائق نيست اين ست آنچه قرطبي و ابن القيم و غيرهما از ايراد منكرين عذاب قبر ذكر
كرده اند و ناظم بسوي جواب اين ايراد اشارت كرده و گفته اجاب عنه المالكي المغربيه + اعني ابا بكر
هو ابن العربي + يعني ابو بكر محمد بن عبد الله اشبيلي ختام علماء اندلس و حفاظ او ابن بشكوال در كتاب الصلة احوال

ودر حلت او بسوی شرق وبغداد و مصر و اسکندریه ذکر کرده و بروی ثنا بالکرده و گفته ولادتش شب پنجشنبه بیست و دوم
شعبان سنه چهارصد و شصت و هشت بوده و وفات بماه ربیع الآخر ببلده فاس وقت صبح در سنه پانصد و چهل و سه اتفاق
افتاده و جوابی که جلال بسوی آن اشارت کرده قرطبی ذکرش چنین نموده که او تعالی ما جبریات مرئیین مصلوبین را از
چشم مکلفین محجوب ساخته چنانکه رویت ملائکه را محجوب کرده با آنکه انبیاء علیهم السلام ایشان را دیده اند و هر که انکار این معنی
میکند وی را باید که از نزول جبریل علیه السلام منکر شود حالانکه حق تعالی در صفت شیاطین ارشاد کرده ست انه یراکم هو
وقبیله من حیث لا ترونهم انتهی و سیوطی بسوی آن چنین اشارت نموده ست بانما الادراك معنی یخلق +
لمن یشا و من یشا یرتزق + یعنی ادراک بصر معنی ست که خالق او حق تعالی ست پس گاهی برای زید می آفریند نه برای
عمرو گاهی رویت کثیر را قلیل و قلیل را کثیر میسازد قال تعالی و اذ یریکموهم اذ التقیتم فی اعینکم قلیلا و
یقللکم فی اعینهم و ابن مسعود گفته کفار روز بدر آنقدر در چشم ما قلیل گشتند که مردی را که در پهلوی من بود گفتم
ایشان را هفتاد کس می بینم گفت نه بلکه صد کس اند تا آنکه مردی را از آنها گرفتار کرده پرسیدیم وی گفت ما هزار کس
بودیم بلکه شیطان آن روز ملائکه را دید که قتال میکنند و مشرکان ندیدند قال تعالی و اذ زین لهم الشیطان اعمالهم
الی قوله انی اری ما لا ترون و درین باب روایات ست و این دلیل ست بر قول ابن العربی که ادراک بصر مخلوق
خداست برای هرکه میخواهد میدهد و از هرکه میخواهد باز میدارد + ولیس بالطبع ولا بالذات + ولا باسباب ولا صفات
درین بیت اشارت ست بسوی خلاف معتزله که چون موانع هشتگانه مرتفع شود رویت واجب گردد و بسط این مسئله
در علم اصول ست و طبع و طباع بالکسر و طبیعت بیک معنی ست مراد بران سجیه ایست که انسان بران مطبوع شده ست
حاصل آنکه ادراکش از انسان بالطبع یا بالذات یا باسباب و صفات نمی آید بلکه بخلق و مشیت او تعالی می باشد و در بعضی
نسخ بجای باسباب لفظ بالافعال آمده و هر دو وا فاده یک معنی مراد میکنند بعده ابن العربی استدلال دیگر کرده چنانکه ناظم گفته
الا تری جبریل حین انزله + بالوحی تکلیما کمثل الصلصله + قائل انزله او تعالی ست و حین بمعنی
وقت ست و درین بیت اشارت ست بحدیث عایشه ان الحرث بن هشام سأل رسول الله صلعم کیف یاتیک الوحی فقال احیانا
یاتینی مثل صلصلة الجرس و هو اشده علی فیفصم عنی و قد وعیت عنه الحدیث اخرجه البخاری وغیره و در فتح الباری نوشته
صلصله بصاد مهمله مفتوحه و لام ساکن و در اصل آواز افتادن بعض آهن بر بعض ست بعده اطلاقش بر هر آواز که طنین
دار آمده و صلصله مذکور درینجا صوت فرشته بوحی ست خطابی گفته مراد آنست که صوتی متدارک مسموع ست
اولا آن را می شنود سپس آن را فهم میکند و گویند که آواز پرهای فرشتگان ست انتهی گویم مراد ناظم درینجا معنی اول ست
و وجه شدتش آنست که فهم از کلامیکه مثل صلصله باشد مشکل تر از فهم سخن مردی ست که تخاطب معهود میکند و معنی
یفصم یقلع و ینجلی ما یغشانی ست و وعیت بمعنی حفظت ست + لیسمعه النبی فیرتفع + وصحبه من حوله لا یسمع

این بیت تمام استدلال مذکورست یعنی جبرئیل می آمد وحاضران او را نمی دیدند وآنحضرت صلعم میدید والقاء وحی میکرد
وآنحضرت صلعم تلقی میفرمود ودیگران آنرا نمی شنیدند باآنکه دریکجا نشسته می بودند پس رویت وسماع مخصوص بآنحضرت
می بود وازینجا ثابت شد که این همه از طرف خداست آدمی را دران دخل واختیار نیست بعده ناظم گفته ونحو هذا

القول فی المراد + مقالة الامام فی الارشاد + مراد بامام ابو المعالی عبد الملک بن محمد بن عبد الله جوینی معروف
بامام الحرمین فقیه شافعی ست ابن خلکان بروی ثنا کرده وگفته اعلم متاخرین از اصحاب شافعی بود علی الاطلاق و
امامتش مجمع علیه وغزارت ماده ونفع او در علم از اصول وفروع وادب وغیر ذلک متفق علیه بوده ودر ذکرش اطالت
کرده ومولفاتش برشمرده منجمله آن یکی ارشاد ست یعنی وی نیز در جواب منکر عذاب قبر مثل ابن العربی پاسخ گزارده
وبرد انکار منکر پرداخته وحجة الاسلام فی الاحیاء + وکم امام راح ذا اکتفاء + یعنی امام حجة الاسلام محمد بن
محمد بن محمد غزالی که شاگرد امام الحرمین جوینی ست در کتاب خود احیاء علوم الدین منکر عذاب قبر را مثل جوینی جواب
داده وسید محمد بن اسمٰعیل امیر گفته وهو من انفس الکتب واجلها قدرا گویم این مدح صحیح ست لیکن خالی از بعض مواد فاسده
نیست مثل مادۂ احادیث موضوعه ومادۂ فلسفه وجز آن اما بعض اهل علم بتطهیر احیاء از مواد فاسده پرداخته اند وبالجمله
حاصل جواب غزالی در کتاب مذکور درین مسئله آنست که در تصدیق امثال این مسائل سه مقام ست یکی که اظهر واصح
واسلم ست آنست که تصدیق بوجودش باید کرد وبآنکه این حیات میت را می گزند لیکن ما اینها را نمی بینیم چه این چشم دنیا
صلاحیت مشاهدۂ امور ملکوتیه نیست وهرچه تعلق بآخرت وارد از عالم ملکوت ست نمی بینی که صحابه چه قسم ایمان بنزول
جبرئیل علیه السلام آورده اند حال آنکه جبرئیل را ندیدند وتصدیق کردند که رسول خدا صلعم جبرئیل را مشاهده میفرماید پس اگر
ایمان باینمعنی نیست تصحیح ایمان در بارۂ ملائکه ووحی اهم ترباشد واگر ایمان بمشاهدۂ نبی صلعم وعدم مشاهدۂ امت حاصل ست
واینمعنی جائز پس در حق میت چه قسم جائز نمی تواند شد وچنانکه ملائکه مشابه آدمیان وحیوانات نیستند همچنین حیات
وعقارب که میت را می گزند از جنس حیات وعقارب این جهان ما نیستند بلکه جنس دیگراند که بحاسۂ دیگر مدرک می شوند
مقام دوم آنست که حال نائم را یاد کنند که در خواب می بیند که مار او را میگزد واو متالم می شود تا آنکه در خواب فریاد می آرد
وجبین او عرق می ریزد واز جای خود منزعج میگردد واین همه را بنفس خود ادراک می نماید ومثل شخص بیدار بدان متاذی
میگردد وتو این حال را مشاهده میکنی وتو آنرا در ظاهر ساکن می بینی وحوالی او حیات موجوده را در حق وی وعذابی
را که دران گرفتارست نمی یابی زیرا که در حق تو مشاهده نیست وچون عذاب والم لدغ موجودست پس هیچ فرق
درمیان حیه تخییل ومشاهد نیست مقام سوم آنکه این صفات مهلکات منقلب بموذیات ومولمات میگردد نزد موت
والمش مثل الم لدغ حیات می باشد بغیر وجود حیات وانقلاب صفت موذی ست چنانکه موذی میگردد عشق نزد موت
معشوق انتهی لیکن اول اولی ست ومراد ناظم از مصراع دوم آنست که جماعتی از ائمه اکتفا بجواب قاضی [illegible]

کرده اند و در بعض نسخ بجای اکتفا اختفا واقع شده یعنی درین جواب پیروی قاضی نموده و حاصل هر دو لفظ یک معنی ست
و حافظ ابن القیم رح در جوابش بسط کرده و در کتاب الروح بر جواب قاضی زیاده نموده و گفته هر که مقر بقدرت او تعالی ست
چه قسم انکار همچنین می تواند کرد که وی بعض ابصار خلق را از حوادث مصروف میدارد بنا بر حکمت و رحمت برای ایشان
زیرا که طاقت رویت و سماعش ندارند و بنده در بصر و سمع اضعف از ان ست که برای مشاهدهٔ عذاب قبر ثابت می تواند ماند
چه بسیاری از انها که عذاب قبر را شنیده اند بهوش افتاده و مغشی علیه گردیده و اندک زمان متمتع بعیش نشده و بعض
از ایشان کشف این قناع کردند فی الفور جان بجان آفرین سپردند پس چه قسم انکار حکمت الٰهی در اسبال غطای حائل میان
ملکین و رویت عذاب قبر میتوان نمود آری نزد کشف غطا عیانا مشاهده وست بهم دهد و آنچه معقول ست محسوس گردد
و چون یکی از ما قادر برازالهٔ زیبق و خردل از چشم و سینه میت ست و بسرعت آنرا رد می تواند کرد پس ملک چگونه ازان
عاجز می تواند شد و چه قسم او تعالی بران قادر نخواهد بود با آنکه وی بر هر شی قادر ست و نیست قیاس امر برزخ بر مشهود مردم
مگر محض جهل و صرف ضلال و تکذیب اصدق صادقین و تعجیز رب العالمین و سر مسئله آنست که این سعت و ضیق و اضاءت
و ظلمت و خضرت و نار از جنس معهود این عالم نیست و بنی آدم مشاهدهٔ همان چیز میکنند که از جنس این عالم ست و آنچه از ام
آخرت ست بران پرده انداخته اند تا اقرار بدان و ایمان بآن سبب سعادت باشد و عجیب تر ازین آنست که دو کس
پهلوی یکدیگر مدفون می شوند آن یکی در مغاکی از آتش ست و حرش تا همسایه او نمیرسد و این دیگر در چمن بهشت ست
نعیمش تا جار او نمیرسد و قدرة الرب اوسع و اعجب من ذلک بلکه او تعالی خود درین دار ما را از آیات قدرت خویش چیزها
وانموده که شمار نتوان کرد و لکن نفوس بنی آدم آشفته تکذیب شی نا معلوم ست الا من وفقه الله و عصمه و اگر همگنان را
بران مطلع سازد حکمت تکلیف و ایمان بغیب زائل گردد و مردم از دفن موتی باز مانند کما فی الصحیح لولا ان لا تدافنوا
سالت الله ان یسمعکم من عذاب القبر ما اسمع و چون این حکمت در حق بهائم منتفی ست لهذا اینها سماع و ادراک آن دارند
چنانکه ذکر بغله نبوی گذشته صاحب من محمد بن وزیر حرانی گفته که از خانه خود بعد عصر بسوی بستان برآمدم و قبیل غروب
شمس میان قبرستان رسیدم گوری را دیدم گویا اخگر آتش ست و مرده میان اوست چشم خود را مالیدم و گفتم مگر در خوابم
و ملتفت بسوی سور بلد شدم و گفتم نائم نیم و بخانه آمدم و من مدهوشم اهل خانه طعام آوردند خوردن نتوانستم بشهر اندرون
رفتم و از صاحب آن قبر پرسیدم گفتند وی مکاس ست که امروز وفات یافته غرضکه رویت نار در قبر مثل رویت ملائکه
و جن ست که احیانا برای بعض کسان بمشیت الٰهی اتفاق می افتد ابن ابی الدنیا از شعبی آورده ان رجلا قال للنبی صلعم
مررت ببدر فرایت رجلا یخرج من الارض فیضربه رجل بمقمعة حتی یغیب فی الارض ثم یخرج فیفعل به ذلک قال ذاک ابو جهل
بن هشام یعذب الی یوم القیامة و ازین جنس واقعات و حکایات بسیار ست که این مختصر گنجایش ذکر آن ندارد و آما
رویت منام پس ذکرش خواهان در فاتحه خواهد شد و هر که بران وقوف خواهد باید که بکتاب المنامات ابن ابی الدنیا

و کتاب البیان قیروانی و قصر الآمال و جز آن رجوع فرماید و او تعالی امر آخرت و تفصیل بها را از ادراک مکلفین درین
دار فانی محجوب ساخته و این کمال حکمت بالغه ست تا مؤمنین بالغیب از غیر خود ممتاز گردند و اول این معامله آنست که ملائکه
بر محتضر فرود آمده نزدیک وی می نشینند و وی ایشان را عیاناً مشاهده میکند و با ایشان اکفان و حنوط از جنت یا نار
می باشد و آمین میگویند بر دعای حاضرین بخیر یا بشر و سلام میکنند بر محتضر و وی جواب سلام ایشان میدهد گاهی بعبارت
و گاهی باشارت و گاهی بقلب نزد عدم تمکن از نطق و اشارت و بعض حاضرین آن را می شنوند که میگوید مرحبا اهلا
و سهلا بهذه الوجوه و شیخ الاسلام ابن تیمیه رح گفته محتضری را شنیدم میگفت علیک السلام هاهنا فاجلس و قصه خیر نساج
مشهور است که وی نزد موت خود بگفت اصبر عافاک الله فان ما امرت به لا یفوت و ما امرت به یفوت بعده آب خواست
و وضو کرد و نماز گزارد و گفت امض لما امرت و بمرد و ابن ابی الدنیا گفته عمر بن عبد العزیز رح نزد موت خود گفت بنشانید
مرا چون بنشانیدند گفت انا الذی امرتنی فقصرت و نهیتنی فعصیت و لکن لا اله الا الله بعده سر برداشته نظر تیز کردن
گرفت پرسیدند ای امیر المؤمنین این چیست گفت می بینم کسانی را که نه انسان اند و نه جن بعده مقبوض شد و چون این
اول امر غیر مرئی و مشاهد ما درین وارست پس ما بعدش چه میتوان گفت بعده در کتاب الروح نوشته که او تعالی سه خانه
آفریده است یکی دنیا دوم برزخ سوم دار القرار و برای هر خانه حکمهای مختصه بدان مقرر کرده و انسان را از بدن و نفس
مرکب داده و احکام دار دنیا را بر ابدان مقرر ساخته و ارواح تابع اوست و لهذا احکام شرعیه مرتب بر چیزی است
که از حرکات لسان و جوارح ظاهر میگردد اگرچه نفوس خلاف آن مضمر داشته باشند و احکام برزخ را بر ارواح مقرر نموده
و ابدان تابع اوست درین امر پس چنانکه در احکام دنیا ارواح تابع ابدان است و متألم بالمش و متلذذ براحتش میگردد
و همین ارواح مباشر اسباب نعیم و عذاب است همچنین ابدان تابع ارواح است در نعیم و عذاب و مباشرش درین حین
همین ارواح است پس ابدان در دنیا ظاهر و ارواح خفی هستند و ابدان همچو قبور اند برای آنها و انجا ارواح ظاهر و ابدان
خفی اند در قبور احکام برزخ بر ارواح جاری ست و بسوی ابدان نعیماً یا عذاباً ساری چنانکه احکام دنیا بر ابدان جاری ست
و بسوی ارواح نعیما و عذابا ساری فاحط بهذا الموضع علما و اعرفه کما ینبغی یزیل عنک کل اشکال یورد علیک من داخل
او خارج و اذا عرفت هذا عرفت قول الناظم رح فکن بهذا جازم اعتقاد تسلک به فی سبل الرشاد
یعنی در اعتقاد بعذاب قبر جزم بوجوب باید کرد تا سلوک شاهراه هدایت دست بهم دهد جمهور گویند سوال روح و جسد
هر دو را مقامی باشد و روح را در جسد یا بعض او اعاده میکنند چنانکه در صحیح آمده و تفرق اجزاء میت مانع از آن
نیست چه او تعالی قادر ست بر اعاده حیات بسوی جزوی از جسد برای وقوع سوال چنانکه قادر ست بر جمع جمله اجزاء
کما فی حدیث الذی اوصی بنیه اذا انا مت فاحرقوه و اسحقوه و ذروه فی الهواء و هو فی الصحیحین حافظ ابن القیم رح گفته
احادیث مصرح اند باعاده روح ببدن نزد سوال لیکن باین اعاده حیوة معهوده که بدان قیام روح و تدبیر او بدانی

باشند و محتاج طعام و نحو آن گردد حاصل نمیشود بلکه حیاتی دیگر که بدان امتحان سؤال دست بهم دهد حاصل میگردد چنانکه حیات نائم که زنده است غیر حیات
مستیقظ است چه نوم برادر موت است و نفی اطلاق حیات از نائم نتوان کرد همچنین حیات میت نزد اعاده غیر حیات حی ست و این حیات نافی
اطلاق اسم موت از وی نیست بلکه امری متوسط میان موت و حیات ست چنانکه نوم متوسط بود میان آن هر دو و نیست
دلالت در حدیث بر آنکه حیات مذکوره مستقر ست بلکه دلالتش بر تعلق وی با بدن ست و این همیشه متعلق می ماند اگرچه
جسد بالی و دریده و متفرق و منقسم گردد انتهی و شیخ الاسلام ابن تیمیه صریح گفته احادیث متواتر اند بر آنکه عود می کند
روح بسوی بدن وقت سوال و سوال بدن بلا روح قول طائفه ست منهم ابن الزعفرانی و حکی ست از ابن جریر و جمهور
انکارش کرده اند و دیگران در برابر ایشان میگویند که سوال روح را بلا بدن ست قاله ابن حبیره و آخرون منهم ابن عقیل
و ابن الجوزی و این غلط فاحش ست ورنه قبر را بدان اختصاص نباشد و در بعض احادیث مرفوعه آمده من فارق الدنیا
و هو سکران فهو فی القبر سکران اخرجه الاصبهانی فی الترغیب و ابو الفضل الطوسی فی عیون الاخبار عن انس فیه فانه یعاین ملک الموت سکران
و یعاین منکرا و نکیرا سکران قاله القرطبی و چون جثه ملکین بغایت عظیم ست خلق کثیر را در جهت واحده در مدت واحده
مخاطبت احد و خطاب می توانند کرد و هر یکی مخاطب خیال میکند که مخاطب وی ست نه غیر او و او تعالی او را از سماع جواب بقیه موتی
باز میدارد و انما المنکر للسؤال + ذو ابتداع و ذو اعتزال + پیشتر از زمخشری در تفسیر قوله تعالی النار یعرضون
علیها غدوا و عشیا گذشت که بدان استدلال بر عذاب قبر کرده اند و در سوره طه در تفسیر قوله تعالی فان له
معیشة ضنکا گفته اند عذاب القبر قاله ابو سعید الخدری ابن القیم گفته و اما قول اهل بدع پس ابو هذیل و مریسی گفته اند
که هر که خارج شد از سمت ایمان وی معذب گردد در میان هر دو نفخه و مسئله در قبر واقع می شود و جبائی و بشر بلخی و
اثبات عذاب قبر کرده اند لکن از مومنین نفی آن نموده و برای اصحاب تخلید از کفار و فساق بر اصول خود ثابتش
کرده اند صالحی گفته جریان فتنه عذاب قبر بر مومنین بغیر رد ارواح بسوی اجساد وست و حس و علم و تالم میت بلا روح
جائز ست و اینقول جماعه از کرامیه ست و بعض معتزله گویند که او تعالی موتی را در قبور عذاب میکند و در ایشان احداث
الم میفرماید و موتی آنرا نمیدانند چون بحشر آیند آن آلام را احساس کنند و دریابند و سبیل معذبین از موتی همچو سبیل
سکران و مغشی علیه ست که اگر مضروب شوند وجدان الم نکنند و چون اعاده عقل نمایند احساس الم ضرب کنند و جماعتی
از ایشان را [illegible] انکار عذاب قبور کرده منهم ضرار بن عمرو و یحیی بن کامل انتهی و از اینجا شناخته شد که اطلاق قول بنفی
عذاب قبر از معتزله جمیعا کما ینبغی نیست و ناظم درین بیت اشاره بسوی نقل مسئله خلاف میان علما در عذاب قبر کرده
که بر روح ست یا بر بدن یا بر هر دو معا و در جمع التشتیت درین مقام اسحاق کلام کرده و گفته **وفصل**
واثبات عذاب للمیت + لروحه و جسمه فاستثبت + ابن القیم فرموده قول قائل که عذاب قبر بر جان
یا بر تن یا بر نفس و بدن هر دو یا بر بدن نه بر نفس یا بر نفس نه بر بدن و آیا بدن مشارک نفس ست در نعیم و عذاب

یا نه پس شیخ الاسلام احمد بن عبد الحلیم بن عبد السلام بن تیمیه حرانی رح گفته عذاب و نعیم بر بدن و نفس هر دو ست
و باتفاق اهل سنت و جماعت منعم و معذب می شود نفس تنها از بدن و متصل بدان و بدن متصل بنفس پس عذاب و نعیم
بر هر دو درین حال مجتمع ست چنانکه در روح تنها از بدن باشد و در عذاب و نعیم بدن بدون روح دو قول مشهورست برای
اهل حدیث و سنت و اهل کلام و در مسئله اقوال شاذه ست که از کلام اهل سنت و حدیث نیست فلاسفه منکرین معاد ابدان
میگویند که عذاب و نعیم نمی باشد مگر بر روح و ابدان غیر متنعم و معذب اند و ایشان کافر اند باجماع مسلمین و قول بسیاری
اهل کلام از معتزله و غیر ایشان که مقر بمعاد ابدان اند نیز همین ست لیکن میگویند که این در برزخ نیست بلکه نزد قیام
از قبور خواهد بود و این انکار عذاب بدن فقط در برزخ ست و قول ایشان آنست که منعم و معذب در برزخ تنها
ارواح ست و چون روز قیامت شود روح و بدن هر دو معذب گردند و این قول را طوائف از مسلمین از اهل کلام
و حدیث و غیر هم گفته اند و همین ست مختار ابن حزم و ابن بزه پس این قول از اقوال ثلثه شاذه نیست بلکه مضاف بسوی
قول مقر بعذاب قبر و مقر بقیامت و مثبت معاد ابدان و ارواح ست لکن ایشان را در عذاب قبر سه قول ست یکی آنکه
تنها بر روح ست دوم آنکه بر هر دو ست و بر بدن بواسطه او ست سوم آنکه بر تنها بدن ست و منضم باین قول ست
قول مثبت عذاب قبر وی روح را حیات میگوید و ثانی را قول منکر عذاب ابدان مطلقا میگرداند و چون اقوال شاذه
سه قول آمد قول ثانی شاذ قول کسی ست که میگوید تنها روح منعم و معذب نیست بلکه روح همین حیات ست و باین
قائل اند طوائف از اهل کلام و معتزله و اشعریه مثل قاضی ابی بکر و غیره و انکار میکنند بقاء روح را بعد فراق بدن و
این قول باطل ست و مخالف اصحاب او مثل جوینی و غیره بلکه بکتاب و سنت ثابت شده که روح بعد فراق بدن باقی ست
و منعم ست یا معذب و چون اینهمه اقوال شناخته شد پس باید دانست که مذهب سلف امت و ائمه او آنست که میت
بعد موت در نعیم ست یا در عذاب و این روح و بدن هر دو را حاصل می شود و روح بعد مفارقت بدن منعم یا معذب
باشد و متصل میگردد بعذاب بدن احیانا و حاصل میشود او را همراه وی نعیم و عذاب باز چون روز قیامت کبری
آید اعاده ارواح باجساد شود و از گورهای خود برای رب العالمین برخیزند و معاد ابدان متفق علیه مسلمین و یهود
و نصاری ست بعده ناظم رح اشارت بسوی حکمت او تعالی در سوال و جواب میت کرده و گفته قال الحلیمی
من الاصحاب . فی حکمة السؤال و الجواب . نام حلیمی ابو عبد الله حسین بن حسین بن محمد بن حلیم فقیه شافعی معروف
بحلیمی جرجانی منسوب بسوی جد خود حلیم بفتح حاء مهمله ست طلب علم کرد تا آنکه امامی معظم مرجع الیها وراء النهر
گردید در مذهب وجوه حسنه دارد افاده ابن خلکان و در قول او من الاصحاب اشعارست بآنکه وی باقی بر تقلید
شافعی و انتساب بسوی او بود با آنکه وی مدعی ست بآنکه وی مجتهد مائه ست و چیز سنت و کتاب منسوب بسوی
غیر نیست و هر که چنین باشد پس همه مسلمانان اصحاب شافعی اند و گویا که ناظم این لفظ را بنا بر او فی ولایت گفته

واگرچه باعتبار تقلیدش قبل از اجتهاد وی باشد افاده السید العلامه محمد بن اسمعیل الامیر رح و مراد بحکمت درینجا حکمت الهیه
در افعال و اقوال وی ست و سید محمد بن ابراهیم وزیر تفسیر حکمت در ایثار الحق علی الخلق چنین کرده که معنی حکمت درینجا
علم با فضل اعمال ست و عمل کردن بمقتضای علم مذکور و مثالش علم ست بآنکه صدق اولی از کذب و عدل اولی از جور ست
و نیست خلاف درآنکه این حکمت ست در حق حکما و علما از مخلوقین و در اثبات این حکمت برای او تعالی و ابقاء آن
اشعریه خلاف کرده اند و حجاج و لجاج میان آنها و میان مثبتان بطول کشیده و حجت باکسی ست که اثباتش کرده انتهی
حافظ ابن القیم گفته حنابله مخالف اشعریه اند در اثبات حکمت و در کتاب حادی الارواح نوشته محال علی احکم الحاکمین و
اعلم العالمین ان تکون افعاله معطلة عن الحکمة و المصالح و الغایات الحمیدة و القرآن و السنة و المعقول و النظر و الآیات شاهدة
ببطلان ذلک و در کتاب الجواب الشافی نوشته و ما قدر الله حق قدره من نفی حقیقة حکمته التی هی الغایات المحمودة المقصودة
بفعله و در جمع التشتیت گفته و قد تقدمه الی نظره هذا القول شیخه ابن تیمیة رح و بالغ فی اثبات الحکمة و الرد علی من نفاها و المسئلة
مبسوطة فی ایثار الحق و غیره و قد بسطناها فی کتابنا ایقاظ الفکرة بمراجعة الفطرة و ذکرنا ادلة المثبتین و النفاة اذا عرفت
هذا فالذی الحافظ جلال الدین یخالف اصحابه الاشعریة فی المسئلة فقد وفق لاصابته شاکلة الصواب او کما قال السید محمد رح
انهم اذا تکلموا بالفطرة اثبتوا الحکمة انتهی گوییم خلاف میان اشعریه و حنابله در مسائل اعتقاد قریب بدوازده مسئله ست
منجمله آن یکی این مسئله اثبات حکمت ست و صواب درین مقام همراه حنابله ست نه اشعریه و چون فعل انسان حکیم خالی از
حکمت نمی باشد بفعل حکیم علی الاطلاق چه رسد جلبت حکمته و عمت نعمته و دامت دولته و عزت عظمته القبر بعد الموت
للانسان + هو الطریق المقر الثانی + انسان بشر را گویند واحد و انثی ست بکسر و سکون نون و انس بفتحتین
و جمع اناسی و زن را هم انسان گویند نه انسانه و انسان عین مثال مردمی و سواد را گویند و تصغیر انسان انیسیان آید
و اناس لغتی در انسان ست ابن عباس گفته انما سمی انسانا لانه عهد الیه فنسی در قاموس گفته اول ناس اول الناس و طریق بمعنی
سبیل ست مذکر و مؤنث هر دو آید جمع آن طرق ست و این بیت بیان قول حلیمی ست در جمع التشتیت گفته حق تعالی
بحکمت بالغه خود سه دار مقرر کرده دار دنیا و دار برزخ و دار قرار پس برزخ آنست که مراد بقوله تعالی ست و من
ورائهم برزخ الی یوم یبعثون در کشاف گفته ای امامهم حائل بینهم و بین الرجعة الی یوم البعث و در قاموس نوشته
البرزخ الحاجز بین الشیئین و من وقت الموت الی القیامة من مات دخله انتهی گوییم معنی برزخ لغة همین حاجز میان دو شی ست
و از وقت مرگ تا روز قیامت معنی شرعی ست و عادت صاحب قاموس ست که حقائق لغویه را با معانی شرعیه مخلوط
میگرداند و این حرکتش منجمله انتقادات اهل علم بروی ست و تمییز ان کار حذاق ست لا غیر مجاهد در آیه موصوفه گفته
حجاب بین المیت و الرجوع الی الدنیا و تحقیق آنست که نفس را چهار خانه ست هر یکی از دیگری عظیم تر اول دار شکم مادر ست
و درین خانه ضیق و حصر و ظلمات ثلاثه باشد ظلمت رحم و ظلمت مشیمه و ظلمت بطن و بهذا فسره ابن عباس و عکرمة و سعید

بن جبیر دوم این دار دنیاست که دران نشو ونما یافته و بدان مالوف گردیده وکسب خیر وشر واسباب سعادت و
شقاوت نموده و با محبوب ومکروه آشنا وملاقی گشته سوم دار برزخ ست وآن اوسع واعظم ازین دار ست بلکه نسبت او
باین دار مثل نسبت این دار بسوی اول دار ست چهارم دار قرار وآن جنت یا نار ست وبعد آن کدام دار نیست واو
تعالی بقدرت وحکمت خویش النفس را ازین دور ثلاثه طبقا بعد طبق نقل میکند تا آنکه منتهی می شوند بسوی داری که جز وی
صالح دیگر وار نیند ودران استقرار این النفس ست وقبل آن دران دو مسافر بود ند ودر هر حین قطع مراحل بسوی دار قرار
میکردند واو تعالی را بنا بر حکمت خود در هر داری ازین دارها شانی وحکمی غیر حکم وشان دار دیگر ست فتبارک الله احسن
الخالقین فیه یکون الفحص عن ایمانه + لیعرج الروح الی جنانه + ضمیر فیه درینجا برای قبر ست واین تبارک
اغلب باشد زیرا که سوال برای میت معلوم ست خواه مقبور باشد یا نه وفحص بمعنی بحث ست ولیعرج علت فحص ست
لیکن مقید ست بقول ناظم رح ع ان کان معدودا من الابرار + او هو ان کان فی الفجار یعنی عروج
روح بسوی جنان بعد بحث وتفتیش از ایمان بشرطی ست که از نیکوکاران باشد البر بالفتح من الاسماء الحسنی والصادق والکثیر
البر کالبارح ابرار وبررة یقال بر بیر فهو بار وبر والکسر بمعنی خیر ست بیشتر اختصاص به اولیاء العباد وزهاد ست قال تعالی ان الابرار لفی علیین
در برسی ست که همش از محقرات امور وحطام این دهور ساهی گشته دنیا هیچ حکمت از دلش نمایان شده واز مساکنت
دنیا عار گرفته زیرا که روح مالوف ست بمحلی که دران مطمئن بود پس هر که همت بلند ونهمت ارجمند دارد روح او ناظر بسوی
رفیق اعلی ست اولئک الذین انعم الله علیهم من النبیین والصدیقین والشهداء والصالحین وحسن
اولئک رفیقا وهر که روح او ارضی ست ودوی بنده درهم ودینار وخمیصه ولذات فانیه ست سقطه او اسفل ست یعنی
درهوه افتاد اگر این محبوس عن الایمان منجمله بدکاران وفجار ست وفجار جمع فاجر ست وهو المنبعث فی المعاصی ومقابله فجار
یا ابرار تلمیع در قرارت ست قال تعالی ان الابرار لفی نعیم وان الفجار لفی جحیم وقال کلا ان کتاب الفجار لفی سجین وان کتاب
الابرار لفی علیین وهر که روح خود را خالص برای خدا ساخته روحش عرشی ست نازل نمی شود بارض مگر برای ضرورت
فقط بحکم او تعالی سید علامه محمد بن اسمعیل امیر رح فرموده این هر دو بیت تمام اشارت ست بسوی مستقر ارواح بعد موت
پس ذکر آن باخلاف مرحوم دران ناگزیر باشد زیرا که از مهمات ست وحافظ ابن القیم برای وی مسئله مستقلا در کتاب الروح عقد
ساخته خلاصه اش این ست که مستقر ارواح مابین موت تا قیامت کجاست در آسمان ست یا در زمین در جنت ست
یا نه ودر غیر این اجساد که دران متنعم ومعذب می شد نهاده می شود یا تنها می باشد واین مسئله عظیمه ست مردم دران کلام
کرده اند واختلاف نموده ونیست تلقی آن مگر از سمع فقط واختلاف دران بر ند قول ست اول آنکه قومی گفته ارواح
مومنین نزد خدا در جنت ست شهدا باشند یا غیر شهدا، واین وقتی ست که کدام کبیره یا دین حابس ایشان از جنت
نبود واو تعالی ملاقات ایشان با رحمت وعفو فرماید واین مذهب ابو هریره وابن عمر رضی الله عنهما ست وحجت این قول

قوله تعالی ست فاما ان کان من المقربین فروح وریحان وجنة نعیم و این آیه را و تعالی عقیب خروج روح
از بدن بموت ذکر فرموده گویم در حدیث طویل تمیم داری از آنحضرت صلعم آمده ان روحه لتخرج والملائکة حوله یقولون
سلام علیکم ادخلوا الجنة بما کنتم تعملون و ذلک قوله تعالی الذین تتوفاهم الملائکة طیبین یقولون سلام علیکم
فاما ان کان من المقربین فروح وریحان وجنة نعیم قال روح من جهة الموت وریحان یتلقی
به عند خروج نفسه وجنة نعیم امامه وفیه ان الله تعالی یقول لملک الموت انطلق بروحه وضعه فی سدر
مخضود وطلح منضود وظل ممدود وماء مسکوب الحدیث اخرجه ابن ابی الدنیا فی ذکر الموت وابو یعلی
من طریق یزید الرقاشی عن انس عن تمیم الداری عنه صلعم ابن القیم گفته و احتجاج کرده اند بآیه یا ایتها النفس المطمئنة
ارجعی الی ربک راضیة مرضیة فادخلی فی عبادی وادخلی جنتی و غیر واحد از اصحابش گفته اند
که این سخن او را نزد خروج از دنیا میگویند و فرشته این بشارت بوی میرساند گویم سعید بن جبیر گفته این کریمه نزد آنحضرت
صلعم خوانده شد ابو بکر گفت ان هذا لحسن آنحضرت فرمود اما ان الملک سیقول لک عند الموت اخرجه عبد بن حمید و ابن
جریر و ابن ابی حاتم و ابن مردویه و ابو نعیم فی الحلیة و مثله اخرج الحکیم الترمذی فی نوادر الاصول من طریق ثابت بن
عجلان عن سلیم بن عامر قال سمعت ابا بکر الصدیق رضی الله عنه یقول قرأت عند رسول الله صلعم هذه الآیة فقلت ما احسن
هذا یا رسول الله قال اما ان الملک سیقولها لک عند الموت و این حدیث دلیل ست بر فضل ابو بکر صدیق رضی الله عنه و در
در منثور در تفسیر این آیه روایتها آورده که دلالت دارند بر آنکه این کلام در آخرت گفته شود و حافظ ابن القیم فرموده و
این منافی قول نزد موت و نزد بعث نیست و این قول منجمله بشری ست که حق تعالی ارشاد کرده ان الذین قالوا
ربنا الله ثم استقاموا تتنزل علیهم الملائکة ان لا تخافوا ولا تحزنوا وابشروا بالجنة التی کنتم
توعدون و این بشارت نزد موت و در قبر و نزد بعث خواهد بود و یا اول بشارت آخرت ست نزد موت و استدلال
کرده اند بحدیث کعب بن مالک ان رسول الله صلعم قال انما نسمة المؤمن طائر تعلق فی شجر الجنة حتی یرجعه الله الی جسده یوم
یبعثه ابن القیم گفته و هذا من صحاح الاحادیث و ان لم یخرجه صاحبا الصحیح و نسمه در اینجا بمعنی روح ست و تعلق بفتح لام مروی ست
وهو الاکثر و بعضهم بضم خوانده اند و معنی یکی ست وهو الاکل والرعی یقول تاکل من ثمار الجنة وترعی وتسرح بین اشجارها اطائفة
من العلم گفته این ادله که مذکور شد معارض است سنت صحیح بالمدافع وهو قوله صلعم اذا مات احدکم عرض علیه مقعده بالغداة
والعشی فان کان من اهل الجنة فمن اهل الجنة وان کان من اهل النار فمن اهل النار یقال له هذا مقعدک حتی یبعثک الله الیه یوم القیامة
قال ابن عبد البر بعد گفته حدیث کعب بن مالک مختص بشهداست که در حق آنها ارشاد شده ولا تحسبن الذین قتلوا
فی سبیل الله امواتا بل احیاء عند ربهم یرزقون فرحین بما آتاهم الله من فضله و نحو آن از آیات و
احادیث ابن القیم فرموده نیست تنافی میان این هر دو حدیث مذکور زیرا که این خطاب متناول میت بر فراش او و شهید هر دو

چنانکه حدیث کعب متناول شهید وغیره ست پس با وجود عرض مقعد بر وی صبح وشام روح او وارد انهار جنت میشود
واز ثمارش اکل میکند واما مستقعد خاص وبیتی که از برای او مهیا ساخته اند ودال ست بران آنکه منازل وقصور ودور شهدا
که او تعالی برای ایشان اعدادش فرموده نه این قنادیل ست که بسوی آن ارواح ایشان در برزخ می آیند بلکه ایشان
مقاعد ومنازل خود را که در جنت ست می بینند ومستقر ایشان درین قنادیل معلقه بعرش ست چه دخول تام کامل در روز
قیامت خواهد بود ودخول ارواح جنت در برزخ امری کمتر ازین امر ست ونظیرش اهل شقا هستند که ارواح شان پگاه و
بیگاه معروض بر نار می شود وچون روز قیامت آید در منازل خود که بران معروض می شدند در آیند پس تنعم ارواح بجنت
در برزخ چیزی دیگر ست وتنعمش با ابدان روز قیامت چیزی دیگر وغذای روح در برزخ بجنت کمتر از غذای او با بدن
خود روز رستخیز ست ولهذا معلقه اکل میکنند وتمام اکل ولبس وتمتع وقتی باشد که ارواح باجسام باز گردانیده شوند روز
قیامت واز ینجا ظاهر شد که میان هر دو حدیث در هیچ شی تعارض نیست واین قول که حدیث کعب درباره شهدا ست
پس تخصیصی ست که در لفظ دلالتی بران نیست بلکه حمل لفظ عام بر یکی از مسمیات اوست چه شهدا بنسبت عموم مومنین
خیلی قلیل اند وآنحضرت صلعم این جزا را معلق بوصف ایمان ساخته وتعلیقش بشهید نفرموده وتخصیص شهدا بذکر در آیات
بنا بر تعظیم امر شهادت وحکم نمودن بر خاص بحکم عام ست نه برای تخصیص وقول دوم آنکه ارواح مومنین بفنا جنت بر دروازه
بهشت اند روح ونعیم ورزق جنت بایشان میرسد ومی آید واینقول مجاهد ست ودلیل بران حدیث ابن عباس ست
قال قال رسول الله صلعم الشهداء علی بارق نهر بباب الجنة فی قبة خضراء یخرج علیهم رزقهم من الجنة بکرة وعشیا اخرجه احمد
واین منافی بودن آنها در جنت نیست زیرا که این نهر از جنت ست پس ایشان در جنت اند اگرچه بمقاعد خود اندر جنت
نرفته باشند پس مجاهد نفی دخول کامل از هر وجه کرده با آنکه ناظم رح در شرح صدور نوشته که حدیث ابن عباس از طریق
ابن اسحق روایت مدلس ست وتصریح بتحدیث نکرده لیعده گفته وشاید که مراد بشهید غیر مقتول فی سبیل الله ست مثل
مطعون ومبطون وغریق وغیرهم که نص بشهدا بودن آنها وارد شده یا سائر مومنین چه اطلاق شهید بر کسی می آید که تحقیق
ایمان کرده وشهادت بصحتش داده چنانکه ابو هریره گفته هر مومن صدیق وشهید ست گفتند چه میگوئی گفت بخوانید
والذین امنوا بالله ورسله اولئک هم الصدیقون والشهداء عند ربهم وگفت براء بن عازب فرمود
رسول خدا صلعم مومنوا امتی شهداء وتلی هذه الآیة وابن القیم گفته عن ام کبشة بنت المعرور قالت دخل علینا رسول الله صلعم
فسألناه عن هذه الارواح فوصفها بوصف ابکی اهل البیت فقال ان ارواح المومنین فی حواصل طیر خضر ترعی فی الجنة
وتاکل من ثمارها وتشرب من انهارها وتاوی الی قنادیل من ذهب تحت العرش فتقول ربنا الحق بنا اخواننا واتنا ما وعدتنا
وان ارواح الکفار فی حواصل طیر سود تاکل من النار وتشرب من النار وتاوی الی جحر من النار یقولون ربنا لا تلحق بنا
اخواننا ولا تؤتنا ما وعدتنا اخرجه ابن منده وعن ضمرة ابن حبیب قال سئل النبی صلعم عن ارواح المومنین فقال فی

طیر خضر تسرح فی الجنة حیث شاءت قالوا یا رسول الله فارواح الکفار قال محبوسة فی سجین اخرجه الطبرانی قول سوم آنکه
ارواح بر افنیهٔ قبور خود می باشند و این مذهب ابو عمر بن عبد البر ست و دلیلش حدیث ان احدکم اذا مات عرض علیه مقعده
بالغداة والعشی ست و گفت این اصح چیزی ست که از طریق اثر بسوی آن توان رفت نمی بینی که احادیث داله برین معنی
ثابت و متواتر اند و همچنین احادیث سلام بر قبور و مثل حدیث انه یسمع قرع نعالهم اذا تولوا عنه و حدیث انه یری
مقعده من الجنة والنار و احادیث سوال ملکین و نحو آن ابن القیم گفته اگر مراد این قائل آنست که این امر لازم ارواح
وارواح افنیهٔ قبور را گاهی مفارقت نمی کنند پس این خطاست نصوص کتاب و سنت از وجوه کثیره رد او ست اقدم
متهما معرفته و باقی ما تعرفه و اگر مراد این ست که احیا نا ارواح بر افنیهٔ قبور می باشند و آنها را اشراف بر قبور خود ست
حال آنکه در مقر خود بوده اند پس این حق ست و لکن نتوان گفت که مستقرش همین افنیهٔ قبور ست پس با و اگر مراد اول ست
پس این سنت صحیحه و آثار غیر مدافع که ذکرش گذشته و همه آنچه از ادله مذکور گذشته متنا ول ارواح ست که در جنت و در رفیق
اعلی ست بنص و تحقیق آنست که ارواح بر افنیهٔ قبور دائمی نمی باشند بلکه آنها را اشراف و اتصالی بقبر و فنای او ست
و بجهت این اشراف و اتصال عرض مقعد بر آنها می شود و سلام کننده خود را می شناسد و رد میکند و راز مسئله آنست که ارواح شان
دیگر ست در رفیق اعلی در اعلی علیین می باشد و اتصال دارد به بدن بر وجهی که اگر مسلم سلام بر میت کند روحش رد سلام
میکند پس و سلام کرد و وی در ملا اعلی ست و غلط اکثر مردم درین موضع از انجاست که روح را از جنس اجسام معهوده
اعتقاد میکنند که چون تمام در مکانی رسید ممکن نیست که فوق سموات در اعلی علیین باشد و همین مدعی آنچه در گشته رد سلام میکند
و مسلم خود را بشناسد و خود در جای خویش همانجا باشد و روح رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم در رفیق اعلی ست و حق تعالی
او را باز میگرداند تا رد سلام بر مسلم بر قبر وی علیه السلام فرماید و صحابه سلام میکردند بر شهدا احد با آنکه ثابت شده
که ارواح شان در جنت ست می چرد هر جا که میخواهد و می شنود سلام کسی که بر گور آنها سلام میکند پس با سرعة الحرکة
والانتقال ست مثل لمح بصر با آنکه متصل بقبر و فنای او ست مثل شعاع شمس و جرم او و ثابت شده که روح نائم صعود میکند
تا آنکه می درد هفت طباق را و سجده میکند رو بروی عرش پس باز گردانیده می شود بسوی جسد خویش در اسیر زمان همچنین
روح میت را ملائکه بالا می برند تا آنکه متجاوز سبع سموات می شود و او را پیش او تعالی استاده می نمایند پس سجده میکند و مقضی
می شود قضای او و آنچه او تعالی برای وی از جنت اعداد ساخته ست فرشته آنرا او را می نماید و مشاهده می کناند پس فرود
می آید و حاضر می شود غسل و حمل و دفن خود را ابن منده از حدیث طلحه بن عبید الله روایت کرده که گفت اردت مالی بالغابة
فادرکنی اللیل فاویت الی قبر عبد الله بن عمرو بن حرام فسمعت قراءة من القبر ما سمعت احسن منها فجئت رسول الله صلعم فذکرت
له ذلک فقال ذاک عبد الله الم تعلم ان الله قبض ارواحهم فجعلها فی قنادیل من زبرجد و یاقوت ثم علقها وسط الجنة فاذا کان
اللیل ردت الیهم ارواحهم فلا تزال کذلک حتی اذا طلع الفجر ردت ارواحهم الی مکانها الذی کانت * پس درین حدیث بیان

شرح انتقال ارواح آنها از عرش بسوی ثری ست و از ثری بسوی مکان خود و این روح انسان در منام ست میرود هر جا
که خدا میخواهد و حال آنکه باقی در نائم ست و این مسئله از بعض اهل علم کلامی حسن ذکر کرده و گفته نفس ممتد می شود از منخر انسان
و اصلش در بدن ست و اگر روح بالکلیه خارج گردد بمیرد مثل سراج که اگر میان او و فتیله تفریق کنند منطفی شود نمی بینی که
ترکیب نار در فتیله باشد و ضوء و شعاع او در خانه همچنین روح از منخر انسان در منام دراز گشته تا آسمان میرسد و در بلدان
میگردد و با ارواح موتی ملتقی می شود پس اگر این منام از کسی ست که عاقل و ذکی [illegible] ست و در یقظه التفات بسوی
اباطیل نمیکند روحش باز گشته سوی صدق بسوی دل او می شود از آنچه او تعالی اورا نموده و اگر از کسی ست که خفیف
و محب باطل ست وی را در خواب آنچه از خیر و شری نماید روحش بسوی او چنان بر میگردد که گویا هیچ شی را ندیده زیرا که
وقوع روح او بر مخاریق شیطان و باطل بوده چنانکه در یقظه او را اتفاق می افتاد چه وی خلط حق بباطل کرده قول
چهارم آنکه ارواح مومنین نزد خداست و این قول کسی ست که تادب کرد با لفظ قرآن کریم حیث یقول الله تعالی
احیاء عند ربهم یرزقون وجنت نزد خداست و گویا که این قائل اعتقاد کرد که این عبارت اسلم و اوفق ست
وارده این قول مذکور شده حاجت استیفاء آن در بیجا نیست زیرا که معاد این قول بسوی قول اول ست قول پنجم آنکه
ارواح مومنین در جنت اند و ارواح کفار در نار و این قول موافق قول اول ست و آنکه ارواح در بهشت اند و
کلام بر ارواح کفار خواهد آمد قول ششم آنکه ارواح مومنین در جابیه اند و ارواح کفار در برهوت و این نقل
از اهل [illegible] از صحابه ابو داود از حدیث [illegible] آورده
که ان ارواح المومنین تجتمع بالجابیة و ارواح الکفار فی سبخة بحضرموت یقال لها برهوت گویم جابیه قریه در دمشق
و برهوت چاهی در یمن و در حدیث علی رضی الله عنه آمده خیر بیر فی الارض زمزم و شر بیر فی الارض بیر برهوت بیر فی
حضرموت و ذکر ان فیه ارواح الکفار و فی روایة عنه ابغض بقعة فی الارض وادی حضرموت فیه بیر یقال لها برهوت
فیه ارواح الکفار و فیه بیر ماءها بالنهار اسود کانه قیح تاوی الیه الهوام اخرجه ابو داود و غیره و این مسئله اسند خود تا
ابان بن تغلب آورده که مردی گفت شبی در وادی برهوت بودم گویا در ان اصوات مردم محشور شده میگویند یا دومه
یا دومه پس حدیث کرد مرا مردی از اهل کتاب که این دومه فرشته ایست که ارواح کفار در نظر اوست ابن القیم گفته
اگر مراد ابن عمر بجابیه تمثیل و تشبیه ست یعنی آن ارواح در جای فراخناک مانا بجابیه فراهم میگردند بنابر سعت و طیب
هوا پس این قریب ست انتهی گویم همچنین در مقابل جابیه می توان فهمید که مراد به برهوت تمثیل بجای تنگنای و بد هوا ست
پس این هم قریب باشد ورنه برای جابیه و برهوت تا سندی از حدیث مرفوع نباشد در خورند برای نیست قول هفتم
آنکه ارواح مومنین در آسمان هفتم در علیین ست و ارواح کفار در سجین در زمین هفتم و این قول جماعه از سلف و
خلف ست و یدل له قوله صلعم اللهم الرفیق الاعلی و احادیث دیگر نیز دال بر این قول اند و لکن دلالت بر استقرارش

وانماودرینجا نداز ند بلکه صعودش تا آنجا برای عرض رب ست وکتابش در علیین یا سجین نوشته بسوی قبر باز پس
می نمایند برای مسئله بلکه بیشتر عود بمقر خود که آنجا ارواح اهل جنت در حواصل طیر خضر مودع اند میکنند کما سلف
قول هشتم آنکه ارواح مومنان در برزخ زمین ست سیر و هر جا که میخواهد واین مروی ست از سلمان فارسی برزخ
حاجز میان دو شی را میگویند گویا مراد سلمان زمینی میان دنیا و آخرت ست که انجا هر جا که میخواهد آمد و شد میکنند
واین قول قوی ست زیرا که وی مفارقت دنیا کرده و ولوج در آخرت نموده بلکه در برزخ میان هر دوست پس
ارواح مومنین در برزخی ست که دران روح و ریحان و نعیم ست وارواح کفار در برزخ ضیق ست که دران غم و
عذاب والم بوده ست قول نهم آنکه ارواح مومنین بر دست راست آدم اند وارواح کفار بر دست چپ وی
علیه السلام وهذا یدل له الحدیث الصحیح فی الاسری وفیه انه صلعم رآهم کذلک کما اخرجه البخاری وفیه انه صلعم مر آدم علیه
السلام فی السماء الدنیا فقال له مرحبا بالنبی الصالح والابن الصالح قلت لجبرئیل من هذا قال هذا آدم وهذه الاسودة عن یمینه وشماله
نسم بنیه فاهل الیمین منهم اهل الجنة والاسودة التی عن شماله اهل النار فاذا انظر عن یمینه ضحک واذا انظر قبل شماله بکی
پس این حدیث دلیل قول تاسع ست لیکن دران دلالت صریحه بر آنکه یمین و یسار آدم مستقر جمله ارواح ابرار و فجار ست
نیست بلکه دلالتش بر همین قدر ست که اولاد او وگونه اهل جنت و اهل نار و از دیدن اول شاد و از دوم باکی میشود
ولهذا استشکال کرده اند بر این حدیث حافظ ابن حجر رح در فتح الباری گفته ظاهر حدیث آنست که ارواح بنی آدم از اهل جنت
و نار در آسمان اند واین مشکل ست قاضی عیاض گفته آمده ست که ارواح کفار در سجین وارواح مومنین منعم در جنت اند
یعنی پس چه قسم در آسمان دنیا مجتمع می توانند شد و جواب داده محتمل که معروض می شوند بر آدم پس وقت عرض مصادف
مرور نبی صلی الله علیه وآله وسلم شده باشد و محتمل که جنت بیمین آدم باشد و نار از شمال او و آدم را کشف آن هر دو
کرده باشند و محتمل که مراد نسم عربیه باشد که هنوز در اجساد در نیامده و مخلوق ست قبل اجساد و مستقرش از یمین و شمال
آدم ست و اخبار بمصیر آنها کرده ولهذا بنظر بسوی یمین مستبشر و بسوی شمال حزین میگردد و در جای دیگر گفته محتمل
که مراد ارواحی ست که بیرون می آید از اجساد و عرض کرده میشود بروی نزد خروج نه آنکه مستقر می شود نزد آدم
و از دیدن آدم آنها را لازم نمی آید که فتح ابواب سماء شود پس معارض قول او تعالی لا تفتح لهم ابواب السماء نباشد و این باره
ارواح کفار ست انتهی و بر هر تقدیر در حدیث دلالت نیست بر آنکه مستقر ارواح یمین و شمال آدم ست بعده حافظ
ابن القیم احوال دیگر درباره استقرار و دفع آنها ذکر کرده که حاجت سردش بعد ظهور قول اول نیست و همین ست مشار الیه
جلال سیوطی در ابیات مستقر ارواح ابرار مگر آنکه ارواح مذکوره متفاوت اند در محل واحد نیستند قال ابن القیم رح الارواح
متفاوتة فی مستقرها فی البرزخ اعظم تفاوة فمنها ارواح فی علیین فی الملاء الاعلی وهی ارواح الانبیاء صلوات الله علیهم
وهم متفاوتون فی منازلهم کما رآهم النبی صلعم لیلة الاسراء ومنها ارواح فی حواصل طیر خضر تسرح فی الجنة حیث شاءت

وهی ارواح بعض الشهداء لا جمیعهم بل من الشهداء من یحبس و منعه عن دخول الجنة لدین او غیره کما فی المسند عن عبد الله بن محمد بن جحش ان رجلا جاء الی النبی صلعم فقال یا رسول الله ما لی ان قتلت فی سبیل الله قال الجنة ثم ولی فقال الا الدین سارنی به جبرئیل آنفا ومنهم من یکون محبوسا علی باب الجنة کما فی الحدیث الآخر رایت صاحبکم محبوسا علی باب الجنة ومنهم من یکون محبوسا فی قبره لحدیث صاحب الشملة التی غلها ثم استشهد فقالوا هنیئا له الجنة فقال النبی صلعم کلا والذی نفسی بیده ان الشملة التی غلها لتشتعل علیه فی قبره نارا ومنهم من یکون مقره بباب الجنة کما فی حدیث ابن عباس ان الشهداء علی بارق نهر بباب الجنة فی قبة خضراء یخرج لهم رزقهم من الجنة بکرة وعشیة رواه الامام احمد وهذا بخلاف جعفر بن ابی طالب حیث ابدله الله من یدیه جناحین یطیر بهما فی الجنة حیث شاء فهذا الکلام فی ارواح الابرار واما ارواح کفار پس ناظم رح افاده کرده که آنها در هوه باشند وگذشت که هوه زمین مغاک را گویند ومرحوم را در مقرار ارواح کفار بعد موت کلام ست بر حسب احادیث وارده درین باب یکی آنکه محبوس اند در سجین و کعب احبار سجین را ارض سابعه سفلی تفسیر کرده اخرجه ابن المبارک فی الزهد وعبد بن حمید وابن المنذر من طریق سعی بن عطیة عن ابن عباس رضی الله عنه دوم آنکه در بئر و اصل حضر موت اند میخورند وی آشامند از نار چنانکه در حدیث متقدم وارد شده سوم آنکه در چاه برهوت یا در حضر موت اند وبقیه اقوال مردوده و ظاهر والله اعلم آنست که مستقر شان مختلف ست و بر هر تقدیر کلام سیوطی در اشارت بسوی مستقر صحیح ست و بالجمله حکمتی که حلیمی در سوال و جواب قبر ذکر کرده آن حکمت تمییز خبیث از طیب ورفع طیب بسوی جنات و وضع خبیث در وهدات

ارض سابعه سفلی ست بعده ذکر مثلی برای این حکمت کرده وگفته وهو نظیر وقفه فی الحشر مستعرضا اعماله

فی الحشر یعنی سوال در قبر مثل توقیف مکلف در حشر ست در باب حکمت که آن تمییز خبیث از طیب باشد در حال عرض اعمالش به وی و در جسر و عمل شامل قلب و لسان وارکان همه هاست یعنی آنچه در دنیا از خیر و شر کرده پیش او آید در فتح الباری گفته جسر بفتح جیم ست وکسر آن جائز گویم این هر دو لغت مشهور اند ابن السکیت و جوهری ونووی وغیرهم حکایتش کرده اند ودر جسر حشر چنانچه نخلی ست وجسر صراط را گویند وآن ممدود ست بر پشت جهنم باریک تر از موی وتیز تر از تیغ واین جسر محل مرور و محل حساب و میزان ست و بر میزان دو کفه منصوب اند کفه جسر جانب بهشت ویسارش جانب نار فضیل بن عیاض گفته بما رسیده ست که صراط پانزده هزار ساله راه ست پنج هزار ساله صعود و پنج هزار ساله مستوی و پنج هزار ساله هبوط ست نمیگذرد ازین مگر ضامر مهزول لاغر از خوف خدا عز وجل آسی لوزده از کثرت اسباب بر خود تنگ میداری ۞ سبکبار و جان چو بوی گل فرو بستند محملها و برهان حلبی گفته صراط موی از اجفان مالک خازن نارست والله اعلم و بالجمله نووی در شرح مسلم گفته قد اجمع السلف علی اثباته وهو جسر علی متن جهنم علیه الناس کلهم فالمؤمنون ینجون علی حسب اعمالهم والآخرون یسقطون عافانا الله الکریم انتهی گویم در کلام ناظم تنبیه ست برآنکه گذر نکنند بر صراط مگر موحدین مومن باشند یا منافق چنانکه سوال در قبر نیز هم چنین باشد بوجه آنکه

حکمت سوال در قبر و عبور بر جسر یک چیزست که تمییز خبیث از طیب باشد و همین ست مقتضای احادیث صحیحه
نیز چه در صحیحین ست از ابوهریره مرفوعا یجمع الله الناس یوم القیامة ثم یقول من کان یعبد شیئا فلیتبعه فیتبع من کان
یعبد الشمس الشمس ومن کان یعبد القمر القمر ویتبع من کان یعبد الطواغیت الطواغیت وتبقی هذه الامة وفیها منافقوها
فیاتیهم الله فی غیر الصورة التی یعرفون فیقول انا ربکم فیقولون نعوذ بالله منک هذا مکاننا حتی یاتی ربنا فاذا اتانا
ربنا عرفناه فیاتیهم فی الصورة التی یعرفون فیقول انا ربکم فیقولون انت ربنا فیتبعونه ویضرب جسر جهنم قال رسول الله
صلی الله علیه وسلم وفیه کلالیب مثل شوک السعدان غیر انها لا یعلم قدر عظمها الا الله تعالی فتخطف الناس باعمالهم فمنهم الموبوق
بعمله ومنهم المخردل ثم ینجو الحدیث ومثل این حدیث شیخین وحاکم ودارقطنی از حدیث ابی سعید خدری اخراج کرده اند
ودران زیادات ست از انجمله آنکه فرمود الجسر مدحضة مزلة علیها کلالیب وخطاطیف وحسک مفلطحة واز انجمله آنکه یمرون
علیها کالبرق وکالطرف وکالریح وکالطیر وکاجاوید الخیل والرکاب فناج مسلم ومخدوش مرسل ومکدوش فی جهنم
حتی یمر آخرهم فیسحب سحبا سیوطی این را در بدور سافره بطوله سوق کرده ومثله اخرجه الدارقطنی والحاکم وصححه والبیهقی من حدیث
ابن مسعود وفیه انهم یعطون نورهم علی قدر اعمالهم فمنهم من یعطی نوره مثل النخلة بیمینه ومنهم من یعطی دون ذلک بیمینه حتی
یکون آخرهم ذلک یعطی نوره علی ابهام قدمه یضیئ مرة ویطفی مرة فاذا اضاء قدم قدمه واذا طفی قام فیمرون علی الصراط
کحد السیف دحضة مزلة فیقال انجوا علی قدر نورکم فمنهم من یمر کانقضاض الکوکب ومنهم من یمر کالطرف ومنهم من یمر کالریح
ومنهم من یمر کشد الرجل ویرمل رملا فیمرون علی قدر اعمالهم حتی یمر الذی نوره علی ابهام قدمیه فیحبوا علی وجهه ویدیه ورجلیه
یجر یدا ویعلق اخری ویخر رجلا ویعلق رجلا فتصیب جوانبه النار فلا یزال کذلک حتی یخلص فاذا خلص وقف علیها
وقال الحمد لله الذی نجانی منک الحدیث این را نیز سیوطی بطوله در بدور سافره آورده گویم مزلة بر وزن مفعلة از زل
یزل بمعنی زلق ست یعنی لغزش گاه ومدحضة از دحض بر وزن ومعنی مزله ست وکلالیب جمع کلوب بتشدید یعنی آهن کج
باشد وخطاطیف جمع خطاف بمعنی کلوب ست کما فی النهایة وحسک جمع حسکه بمعنی خار سخت ومفلطح خاری را گویند که در وی
عرض واتساع باشد وخدش خراشیدن جلدست بچوب ومانند آن ومعنی مخردل مرمی مصروع وقیل مقطع یعنی از کلالیب صراط
ومکدوس بسین مهمله بمعنی مدفوع در نار کما فی النهایة وبشین معجمه بمعنی سوق شدید ست حافظ ابن حجر گفته عن سعید بن بلال
قال بلغنا ان الصراط ادق من الشعر لبعض الناس ولبعض الناس مثل الوادی الواسع اخرجه ابن المبارک وابن ابی الدنیا
الا انه مرسل ومعضل الصحیح وابونعیم از سهل بن عبدالله تستری آورده که گفت من دق علیه الصراط فی الدنیا عرض علیه
فی الآخرة ومن عرض علیه الصراط فی الدنیا دق علیه فی الآخرة ناظم این روایت را در بدور سافره ایراد کرده ودر جمع اشتات
نوشته المراد بمن دق علیه فی الدنیا من وفق للاتباع فسلک مسالک الهدی والسنة اتسع له الصراط ومن توسع فیما لا یرضاه
الله دق علیه الصراط فی الآخرة انتهی ومیتوان گفت که اعمال اعراض اند وعرض وحشر وتصویرش بصور اجسام متصورست

زیراکه اعمال و معانی همه مخلوق خدااست و آنها را نزد او تعالی صورتهاست اگرچه ما آنرا مشاهده نمیکنیم و ارباب
حقائق نص کرده اند بر آنکه یکی از انواع کشف وقوف بر حقائق معانی وادراک تصورشان بصور اجسام ست و احادیث
صحیحه شاهداند بتصور ایام ولیالی و قرآن و اسلام و ارحام وجز آن از آنچه در محل خود مبسوط است و این اخبار بسیار اند
واقوی آنها حدیث حشر ایام ست که بهیچ وجه تاویل پذیر نیست و در صحیح آمده لما خلق الله الرحم قامت فقالت هذا مقام
العائذ بک من القطیعة و درینجا اخبار ست بمخلوق و قائم و قائل بودن رحم و این همه از صفات اجسام ست و تاویل
دران غیر صحیح شیخ عبدالغفار قوصی در کتاب التوحید گفته المعانی تتشکل ولا یمتنع ذلک علی قدرة الله تعالی فقد ورد
فی الحدیث الصحیح ان الموت یوتی به فی صورة کبش املح فیذبح بین الجنة والنار قال واخبرنی فقیر کانت به سعلة فسأل
الله ان یریه تلک السعلة قال فکنت اراها مثل الجرادة تاتی الی وتخوص فی کتفی وانا انظر الیها حتی تنتهی الی الرئة فاسعل
عند ذلک فاذا خرجت انظر الیها حتی تطیر فیسکن عنی السعال قال واخبرنی الشیخ عبدالله المنوفی عن فقیر قال لما کان الغلا کنت
لا اشبع فدعوت الله فرایت فی معدتی شیئا کالسرطان کلما نزلت لقمة فتح فاه فالتقمها وانا انظر الیه واخبرنی فقیر
انه کان یری النوم حین یاتیه کانه سحابة او دخان قال واخبرنی فقیر انه کان یری الرحمة لما تنزل عند قراءة القرآن والذکر
کبیاض القطن منتشرة وفی اللطائف اللطف منه انتهی و مقاتل و کلبی گفته اند که او تعالی موت را در صورت کبش املح آفریده
و او را چهار جناح ست جناحی زیر عرش و جناحی تحت ثری و جناحی در مشرق و جناحی در مغرب باز فرمود او را موجود
شو پس موجود شد و فرمود ظاهر شو پس ظاهر شد برای عزرائیل علیه السلام غرض که تجسد اعمال و تجسیم معانی منصوص
احادیث صحیحه و ثابت بکشفیات و تجربیات جماعه کثیره است انکارش گاهی از اهل علم و دین نیامده است والله
علی کل شئ قدیر و قول ناظم که سوال ملکین نظیر وقفه محشر است شاید اشارت بچیزی ست که در بعض احادیث متفقه
و هو فی روایة الحاکم انه قال فیبقی من کان یعبد الله من بر و فاجر و ذلک حین یتساقط المشرکون فی النار فیبقی الموحدون
فیقولون فارقنا الناس فی الدنیا ونحن کنا الی صحبتهم احوج الی ان قال فیکشف لهم عن ساق فیسجد له کل مومن و بقی من
کان یسجد لله ریاء و سمعة فیذهب کیما یسجد فیبقی ظهره طبقا واحدا زاد الحاکم کلما اراد ان یسجد خر علی قفاه الحدیث و درین
باب روایات مطول است در تفسیر در منثور در سورهٔ نون زیر قوله تعالی یوم یکشف عن ساق ویدعون الی السجود
فلا یستطیعون الآیه باید دید و حکم کشف ساق و تجلی و نزول ید و جز آن از صفات که در کتاب و سنت صحیحه
رسیده علم آن مفوض بوی سبحانه و تعالی ست و تاویل آن و صرفش از ظاهر کفر یا ضلالت است و نیست تکلیف
مگر بایمان آوردن بدان و جاری ساختنش بر ظاهر مدلول لفظ بر وفق لغت عربیه بدون تمثیل و تعطیل و این مذهب
سلف امت و ائمه اوست و اهل رای و کلام که جاده تاویلش می سپرند آنرا تنزیه باری تعالی گمان میکنند و
دفاتر طویله در اثبات مختار خود سیاه کرده اند و اهل حدیث و آثار را بطعن تجسیم باختفا در حجاب بلکه گرفته اند ضلال

از طریق مستقیم اند و این مذهب مخشوش است بعقارب و حیات والله الموفق آمدیم بر آنکه مراد ما درین جا جز بیان مشار الیه ناظم در نظم نیست یعنی مراد او بتوقیت شان برای ابتلاء همین توقیت ست که قبل عبور جسر باشد و تنظیم وال است بر آنکه سوال نخواهد بود مگر برای مومن و منافق چنانکه صراط هم جز برای این هر دو نخواهد بود و این مذهب جماعه از اهل علم ست گفته اند که کافر مبطل جاحد را سوال از رب و دین و نبی نکنند بلکه سوال از اهل اسلام رود لیکن قرآن و سنت دلیل اند بر عموم سوال قال تعالی یثبت الله الذین امنوا بالقول الثابت فی الحیوة الدنیا وفی الاخرة ویضل الله الظالمین در صحیح آمده که نزول این آیه در بارهٔ عذاب قبر ست و در صحیحین ست ان العبد اذا وضع فی قبره و تولی عنه اصحابه انه لیسمع قرع نعالهم و ذکر الحدیث زاد البخاری واما المنافق والکافر فیقال له ماکنت تقول فی هذا الرجل فیقول لا ادری کنت اقول کما یقول الناس الحدیث و در روایت بخاری همچنین بحرف واو ست واما المنافق والکافر و احادیث درین باب بسیار ست در فتح الباری سوق آنها کرده و درین احادیث چنانکه دلالت بر سوال منافق و کافر در قبر ست همچنان دلالت برین معنی ست که ایشان در جواب سوال اظهار تقلید خواهند کرد و اقرار بعدم درایت خود خواهند نمود و این تقلید سبب عذاب و هلاک ایشان خواهد گشت ونعوذ بالله من جمیع ما کرهه الله و بالجمله در فتح الباری بعد ذکر احادیث این باب گفته فاختلفت هذه الروایات لفظاً و معنیً وهی مع ذلک مجتمعة علی ان کلا من المنافق والکافر یسأل و سید علامه محمد بن اسمعیل امیر گفته المراد منه یقول الکافر کما یقول الناس یعنی ناسه وهم الکفار والمنافق کما یقول ناسه وهم المنافقون و ناظم افاده کرده که حلیمی گفته حکمت در سوال فحص از ایمان عبد و عدم ایمان او ست ولعدم خبیث

از طیب ممتاز گردد و بیتر اشارت بسوی حکمتی دیگر کرده و گفته وقال اخرون لما ارسل + نبینا بالسیف

رحمة الی + یعنی غیر حلیمی در بیان وجه حکمت سوال از مقبور چنین گفته که پیغمبر ما صلی الله علیه وسلم مرسل بسوی ثقلین ست از انس و جن پس علت ارسال که رحمت ست ماخوذ از قوله تعالی ست وما ارسلناك الا رحمة للعالمین و عطاء سیف بعد ارسال با رحمت ست عن ابی هریرة قال قال رسول الله صلعم انما انا رحمة مهداة اخرجه البیهقی فی الدلائل زمخشری در کشاف گفته الا رحمة لانه جاء بما یسعدهم ان اتبعوه ومن خالف ولم یتبع فاتی الامن قبل نفسه حیث ضیع نصیبه منها وقیل کونه رحمة للفجار من حیث ان عقوبتهم اخرت بسببه وامنوا به عذاب الاستیصال انتهی و ابن عباس در کریمهٔ مذکوره گفته من آمن تمت له الرحمة فی الدنیا والآخرة ومن لم یؤمن عوفی ما کان یصیب الامم فی عاجل الدنیا من العذاب من الخسف والمسخ والقذف وعن عکرمة قال قیل یا رسول الله الا تلعن قریشا بما اتوا الیك قال لم ابعث لعانا انما بعثت رحمة قال تعالی وما ارسلناك الا رحمة للعالمین اخرجه عبد بن حمید

اظهر قوم من عظیم الخوف + ایمانهم خلاف ما فی الجوف + عمدهٔ اجزای ایمان تصدیق قلب ست و آنانکه از خوف النفس و اهل و اولاد و اموال خود اظهار اسلام خلاف آنچه در دل بود کرده اند منافقین اند میگویند بافواه خود

انچه در دلهای شان نیست از ترس قتل زیراکه او تعالی رسول خود را امر فرمود بقتال مردم تا آنکه لا اله الا الله گویند
وحساب آنها بر خداست فقیض الله لهم فتانا + فی القبر حین یفتن لا انسانا + لکی یمیز المومن الصادق
من المنافق اذ کان قبل لم یبن + یعنی حکمت دیگر در سوال میت تمییز مومن صادق از منافق ست و این حکمت
را حکیم ترمذی ذکر کرده و گفته امتی که قبل این امت بودند آنها را رسل خدا می آمدند پس اگر اطاعت رسل کردند فبها و اگر
ابا نمودند رسل از ایشان اعتزال میکردند و کناره میگرفتند و معجل میشدند آنها بعذاب و چون خدا محمد صلعم را فرستاد
عذاب را از ایشان باز داشت و مقبول شد اسلام از کسیکه اظهارش کرد خواه کفر را پنهان دارد یا نه و چون مردند
برای ایشان فتان در قبر برگماشته شد تا راز دل ایشان بسوال برآرند و تمییز شود خبیث از طیب و ثابت گشته شود
مومنان بقول ثابت و گمراه شوند ظالمان ذکره الحافظ فی فتح الباری گویم این حکمت در حق اهل عصر نبوی تمام ست
زیراکه در آن وقت نفاق موجود بود و بعد آن عصر نفاق مضمر غیر موجود ست اسلام ست یا کفر بواح و نفاق العهد
نفاق ایمان بود و نفاق این عهد نفاق عمل پس حکمت مذکوره در حق منافقین اعمال ناتمام ست والله اعلم و در جمع اینست
گفته تمام این حکمت برده امر ست یکی آنکه هیچ نبی از انبیاء مبعوث بقتال نشده دوم آنکه این سوال مختص امت محمد نیست
و کلام بر دوم خواهد آمد و اما اول پس او تعالی موسی علیه السلام را امر بقتال جبارین فرموده حیث قال ادخلوا الارض المقدسة
التی کتب الله لکم الی قوله اذهب انت و ربک فقاتلا انا ههنا قاعدون و این صریح ست و آنکه او تعالی انبیا را
امر بقتال فرموده و معلوم ست که آنها اسلام نیاوردند بقتال موسی و در حدیث ابو هریره آمده سمعت رسول الله صلعم
یقول ان نبیا من الانبیاء قاتل اهل مدینة حتی اذا کاد ان یفتحها خشی الشمس ان تغرب فقال ایتها الشمس انک مامور و انا
مامور عزمتی علیک الا رکدت ساعة من النهار فحبسها الله حتی افتتح المدینة الحدیث اخرجه عبد الرزاق فی المصنف والحاکم و صححه
و آن نبی یوشع بن نون بود که با جبارین قتال کرد و ارض مقدسه را فتح نمود و قصه آن در کتب تفسیر و جز آن مذکور ست
و این تمییز حینئذ ملائکه دیگری را می باشد زیراکه رب عالم عالم ما کان و ما یکون ست و رسول صلعم با بعض منافقین ما نخود
بود و حذیفه بن الیمان را بدان آگاه فرمود و علم بعض را حق تعالی از وی مطوی و مخفی داشت چنانکه فرمود لا تعلمهم
نحن نعلمهم و منافقین که بعد وفات وی صلعم آمدند او را حاجت دانستن آنها نیست بلکه وی صلعم نمیداند که اصحاب
او بعد وی چه احداث کردند چنانکه در حدیث ثابت شده که وی مردم را از حوض خود دفع کند و ایشانرا نمی شناسد
گوید اصحابی اصحابی پس گفته شود انک لا تدری ما احدثوا فیقول سحقا الحدیث اخرجه البخاری و غیره پس هیچ فائده این
تمییز باقی نیست مگر برای ملائکه با آنکه ملائکه علیهم السلام نزد قبض روح عبد تقی را از عبد شقی می شناسند چه شقی را می گویند
اخرجوا انفسکم الیوم تجزون عذاب الهون الآیة و تقی را میگویند سلام علیکم ادخلوا الجنة بما کنتم
تعملون و میگویند یا ایتها النفس المطمئنة ارجعی الی ربک الآیة و چون معلوم شد که قول حکیم ترمذی

تا بعض پر مدعا نیست و ملاقی کلام حاکمی و بمعنی ست پس اولی وقف از تعبیر حکمت ست در سوال و جواب بلکه چنین باید گفت
که این حکمت را او تعالی و رسول او صلی الله تعالی علیه وعلی آله وسلم معین نفرموده و عقول ما بادراکش نمیرسد وما
اوتیتم من العلم الا قلیلا و ما میدانیم که او تعالی را در جمله افعال و اوامر و نواهی خود حکمت هاست و چون ما آنرا نمیدانیم
لهذا آنچه ملائکه گفتند میگوییم سبحانک لا علم لنا الا ما علمتنا انک انت العلیم الحکیم وقال الجلال الناظم بالفظه
امر النبي صلعم بتعليم الجواب + كان يقول للمصطفى تعلموا + حجتكم فانكم تكلموا + حجت بمعنی دلیل و برهان ست و امر
بدان منجمله شفقت نبوی برامت مرحومه ست و بیت اشارت ست بسوی روایت ابن شاهین در سنت قال حدثنا
عبدالله بن سلیمان ثنا عمرو بن عثمان ثنا بقیه بن صفوان ثنی راشد قال کان النبی صلعم یقول تعلموا حجتکم فانکم تسألون +
فكانت الانصار توصي المحتضر + ومن يميز من غلام ذي بصر + اشارت ست بسوی تمام حدیث ابن شاهین
بلفظ حتی ان کان اهل البیت من الانصار یحضر الرجل منهم الموت فیوصونه والغلام اذا عقل یقولون له اذا سألوک من ربک
فقل الله ربی وما دینک فقل الاسلام دینی ومن نبیک فقل محمد صلی الله علیه وآله وسلم نبیی یعنی بنا بر شدت اعتنا وی صلعم
انصار محتضر و غلام ممیز را تعلیم این حجت میکردند و محتضر کسی ست که موت او حاضر شده و در سیاق جان کندن ست
و هرچند اورا علم باین حجت قبل از تعلیم حاصل می بود لیکن تذکیرش میکردند قاضی عیاض گفته اسم غلام بر صبی واقع
می شود از حین تولد در جمیع حالات او تا بلوغ انتهی و تمییز صبی آنست که تنها بخورد و بنوشد و استنجا کند و بعض ایمه حد آن
هفت سال گفته اند زیرا که غالب همین ست و ضابطه همان ست که گذشت و مراد ببصر تامل و عقل ست و ناظم اشارت بقول
انصار کرده میگوید تقول اذ ما یسالوک فقل + ولا تکن فی الحق ذا تزلزل + الله ربی دینی الاسلام +
محمد نبیی الامام + یعنی این ست آن لفظ که بدان وصیت محتضر و غلام میکردند و مناسب او ست روایت سلفی در
طیوریات از سهل بن عمار که گفت یزید بن هرس را در خواب دیدم بعد موت او و گفتم خدا با تو چه کرد گفت آمدند در قبر من
دو فرشته فظ غلیظ یعنی درشت رو سخت خو و گفتند دین تو چیست و رب تو کدام و نبی تو کیست من ریش سفید خود را
گرفتم و گفتم بچو مرا این سخن میگویید حالانکه مردم را جواب شما هر دو تا هشتاد سال آموختم پس هر دو برفتند و گفتند از حریز
بن عثمان نوشته گفتم آری گفتند وی عثمان را بخوض میداشت تو هم او را دشمن گیر گوییم درینجا دلیل ست بر آنکه در قبر
حساب از بعض عقاید هم میرود از سنت و بدعت استفسار شود ولالکائی در سنت از جویره بن محمد بصری آورده گفت
یزید بن هارون را در خواب دیدم گفت نکیر و منکر نزد من آمدند و مرا نشانیده پرسیدند که من ربک وما دینک پس ریش
سفید خود را از خاک افشاندن گرفتم و گفتم مثل من پرسیده می شود من یزید بن هارونم و بودم در دنیا شصت سال
می آموختم مردم را پس یکی از آن هر دو گفت صدق نم نومة العروس فلا روعة علیک بعد الیوم و نیز لالکائی در سنت بسند خود
از محمد بن نصر صایغ آورده که گفت پدر من شیفته نماز بر جنازه بود پس هر که می شناخت او را و یا نمی شناخت او را پس گفت

ای پسرک من حاضر شدم روزی جنازۀ را چون دفنش کردند دو کس در قبر فرو آمدند یکی برآمد و دیگر باقی ماند و مردم خاک
انداختند گفتم ای قوم زنده را با مرده دفن کردید گفتند اینجا خود کسی نیست گفتم شما را اشتباه رو داد باز رجوع کردم و گفتم
ندیدم مگر دو کس که یکی برآمد و دیگری ماند نروم از اینجا تا آنکه کشف کند خدا تعالی برای من آنچه دیده ام پس نزد قبر آمدم
و ده بار سوره یس و تبارک خواندم و گفتم ای رب کشف کن مرا آنچه دیده ام که من خایفم بر عقل و دین خود پس بشگافت قبر
و برآمد از وی مردی و پشت داده شتاب بگریخت گفتم قسم بمعبود بتو که استاده شو تا بپرسم ترا وی التفات نکرد بار دوم و
سوم همچنین گفتم پس التفات کرد و گفت تو ابن الصالح هستی گفتم آری گفت مرا می شناسی گفتم نه گفت ما دو فرشته ایم از فرشتگان
رحمت موکل بوده ایم باهل سنت نزد وضع در قبور فرو آمدیم تا که تلقین حجت کنیم ایشان را و غائب شد از من انتهی
الامر بتلقین المیت بعد دفنه این قسم عبارت را ناظم بجای فصل کتاب می آرد و حکا تقدم و تلقین بمعنی تفهیم ست و آن
مشروع ست قبل موت لیکن جلال سیوطی ذکرش درینجا نکرده و آنکه ذکرش کرده بعد موت ست پس برای تکمیل افاده
بذکر اول می پردازیم و میگوییم که قرطبی در تذکره نوشته باب تلقین المیت لا اله الا الله اخرج مسلم عن ابی سعید الخدری قال
قال رسول الله صلعم لقنوا موتاکم لا اله الا الله و ذکر ابن ابی الدنیا عن زید بن اسلم قال قال عثمان بن عفان رضی الله عنه قال
رسول الله صلعم اذا حضرتم المیت فلقنوه لا اله الا الله فانه ما من عبد یختم له بها عند موته الا کانت زاده الی الجنة و قال عمر بن
الخطاب احضروا موتاکم و لقنوهم لا اله الا الله فهم یرون ما لا ترون و ذکر ابو نعیم من حدیث واثلة بن الاسقع عن النبی صلعم
احضروا موتاکم و لقنوهم لا اله الا الله و بشروهم بالجنة فان الحلیم من الرجال یتحول عن ذلک و ان الشیطان اقرب ما یکون من
ابن آدم عند ذلک المصرع والذی نفسی بیده لمعاینة ملک الموت اشد من الف ضربة بالسیف والذی نفسی بیده لا تخرج
نفس عبد من الدنیا حتی یتالم کل عرق منه علی حیاله قال القرطبی غریب من حدیث مکحول انتهی گوییم بخاری حدیث تلقین
را اخراج نکرده و در فتح الباری گفته شاید نزد وی چیزی در تلقین بر شرط او ثابت نگشته پس اکتفا کرد بچیزی که دال ست بر و
مراد قول بخاری در ترجمه ست و من کان آخر قوله لا اله الا الله دخل الجنة و زین بن منیر گفته این حدیث بلفظ خود متناول
کسی ست که این کلمه را گفته و مرده یا زنده مانده و بچیزی جز این کلمه گویا نشده و خارج از مفهوم او ست آنکه تکلم کرد بعد
قول این کلمه لیکن وی مستصحب حکم او ست بغیر تجدید نطق بدان پس اگر عمل سیئه کرده ست در مشیت ست و اگر
عمل صالح نموده ست پس اقتضای رحمت الهی عدم فرق میان اسلام نطقی و حکمی مستصحب ست انتهی
گوییم و دال ست برای استصحاب روایت مسلم در صحیح وی از حدیث عثمان از وی صلعم من مات و هو
یعلم ان لا اله الا الله دخل الجنة پس اقتصار کرد درینجا بر علم و آن شان مومن ست و مثل آن مسلم از
حدیث ابی ذر آورده انه قال صلعم ما من عبد قال لا اله الا الله ثم مات علی ذلک الا دخل الجنة
و حاکم از عمر از وی صلعم اخراج کرده انی لاعلم کلمة ما یقولها عبد حقا من قلبه فیموت الا حرم علی النار

لا اله الا الله حافظ ابن حجر گفته مراد بقول وی لا اله الا الله درین حدیث وجز آن هردو کلمهٔ شهادت ست پس اشکال بترک
ذکر رسالت وارد نشود و زین بن منیر گفته قول لا اله الا الله لقب جری علی النطق بالشهادتین قرطبی گفته علمای ما
گفته اند که تلقین این کلمه بموتی سنت ماثوره ست مسلمین بدان عمل کرده اند واین تلقین از برای آنست که آخر کلامش
لا اله الا الله باشد وخاتمهٔ او بسعادت گردد ودر داخل شود در زیر عموم قول وی صلعم من کان آخر کلامه لا اله الا الله دخل الجنة
اخرجه ابو داود کما قدمناه وصححه عبد الحق گویم مراد بمیت درین اخبار کسی ست که در سیاق موت باشد وظاهر امر
احادیث وجوب کفائی ست بر حاضرین قرطبی گفته وتا متنبه شود میت بر چیزی که دفع کرده می شود شیطان از بدان بر که
وی متعرض محتضر میگردد وعقیدهٔ او را فاسد کردن میخواهد چنانکه بیاید وچون میت ملقن شد ویکبار آنرا بگفت شیطان
بروی عود نمیکند تا بار دگر ضجر کرده نشود وابن المبارک گفته میت را تلقین لا اله الا الله بکنید پس اگر آنرا بگوید او را بگذارید
ابو محمد بن عبد الحق گفته این کار از برای آنست که نزد الحاح بر میت خوف تبرم او از کلمه وضجر وغلبهٔ شیطان ست واین سبب
سوء خاتمه میگردد وحسن بن علی گفته ابن مبارک گفته تلقین کن حر ایعنی کلمهٔ شهادت وعود مکن بر من مگر آنکه کلام دیگر بکنم
مقصود آنست که بمیرد ودر دلش جز خدا نبود وچه مدار بر قلب ست ودر عمل قلب نظر میکنند وبدان نجات حاصل می شود واما حرکت
لسان بدون آنکه ترجمهٔ ما فی القلب باشد پس دران فائده ونزد ش هیچ خیر وعائده نیست شیخ گفته گاهی تلقین بذکر حدیث
میکنند نزد مرد عالم چنانکه ابو نعیم ذکر کرده که ابو زرعه در سوق موت بود ونزدش ابو حاتم ومحمد بن مسلم ومنذر بن شاذان
وجماعهٔ از علما بود وحدیث تلقین را یاد کردند وازانی شرم داشتند وگفتند ای یاران بیائید تا ذکر حدیث بکنیم محمد بن مسلم
گفته انا الضحاک عن ابی مجلز انا ابو عاصم ثنا عبد الحمید بن جعفر عن صالح بن ابی عریب وتجاوز نکرد وباقی مردم خاموش بودند
ابو زرعه گفت ووی در سوق ست ثنا ابو عاصم عن عبد الحمید بن جعفر عن صالح بن عریب عن کثیر بن مرة الحضرمی عن معاذ
بن جبل قال قال رسول الله صلعم من کان آخر کلامه لا اله الا الله دخل الجنة وفی روایة حرمه الله علی النار ووفات کرد گویم
این حکایت را نساری هم بغیر اسناد ذکر کرده وبهوانه قال ابو زرعة لا اله الا الله وخرجت روحه مع الهاء قبل ان یقول دخل
الجنة وشعبی بر مردی مریض برای عیادت درآمد ودید که مردی او را تلقین لا اله الا الله میکند وبر وی اکثار مینماید گفت شعبی
آن مرد را نرمی کن با او مریض لسخن درآمد وگفت تلقینم کنی یا نکنی من خود این کلمه را نمیگذارم وترک نمیکنم بعده این آیه
خواند والزمهم کلمة التقوی وکانوا احق بها واهلها شعبی فرمود الحمد لله الذی انجی صاحبنا هذا وجنید را
نزد موت گفتند بگو لا اله الا الله گفت فراموشش نکرده ام تا یادش بکنم گویم در ترجمهٔ بعض صالحین دیده ام که چون او را در
سیاق گفتند قل لا اله الا الله هردو چشم خود بگشاد واین بیت بخواند ؎ وغدا یذکرنی عهودا بالحمی + ومتی
نسیت العهد حتی اذکر + حافظ شیراز گفته ؎ مهر تو در درونم وعشق تو در سرم + با شیر اندرآمد وبا جان بدر شود
در حدیث ابو هریره آمده قال سمعت رسول الله صلعم یقول حضر ملک الموت رجلا فنظر فی قلبه فلم یجد فیه شیئا ففک لحییه فوجد

طرف لسانه لاصقا بحنکه یقول لا اله الا الله فغفر له بکلمة الاخلاص اخرجه الطبرانی فی کتاب المحتضر و ذکره ابن ابی الدنیا و قرطبی بابی در سوء خاتمه کرده
اعاذنا الله تعالی من ذلک و گفته شیطان نزد میت بصورت پدر می آید و میگوید که یهودی بمیر و شیطانی دیگر در صورت مادر
و دعوت بسوی موت بر نصرانیت می کند و درین باب حدیثی مرفوع ذکر کرده و گفته عبد الله بن احمد گفته حاضر شدم نزد پدر خود
احمد بن حنبل وقت احتضار و دیدم او را که عرقناک می شود و باز افاقه می یابد و اشاره میکند بدست خود لا بعد لا بعد و این اشاره چند بار
کرد پس گفتم او را ای پدر چیست این که ظاهر می شود از تو گفت شیطان پیش من استاده است و سر انگشتان می گزد و میگوید ای احمد فوت شدی
تو از من و من میگویم لا بعد حتی اموت قرطبی گفته از شیخ خود ابو العباس احمد بن عمر قرطبی در ثغر اسکندریه شنیدم که میگفت حاضر شدم بقرب
وقت احتضار برادر شیخ خود احمد بن محمد قرطبی و گفته شد او را که بگو لا اله الا الله پس میگفت لا لا چون بهوش آمد ذکر این معنی کردیم گفت آمدند پیش
من دو شیطان از یمین و یسار من یکی گفت یهودی بمیر که بهترین ادیان دین یهود است و دیگری گفت که نصرانی بمیر که بهترین ادیان دین نصاری است
و کنت اقول لهما لا لا و قد کتبت بیدی فی کتاب الترمذی و النسائی عن النبی صلی الله علیه و آله و سلم ان الشیطان یاتی احدکم عند
موته فیقول له مت یهودیا مت نصرانیا فکان الجواب لهما لا لکم قرطبی گفته کتاب ابی عیسی ترمذی را تفحص کردم و تمام آنرا
شنیدم لیکن برین حدیث واقف نشدم اگر در بعض نسخ موجود باشد پس الله تعالی اعلم است و اما کتاب نسائی پس بعض آنرا شنیدم و پیش
من بسیاری از آن موجود بود و مگر برین حدیث واقف نگردیدم و کتاب نسائی چند نسخه است محتمل که این حدیث در بعض نسخ موجود
باشد انتهی و اما تلقینیکه حافظ جلال الدین ناظم اراده کرده پس آن تلقین بعد دفن میت است بعض گفته اند که وقت وضع میت
در لحد است بعد ریختن خاک بروی و نزد بعضی قبل انداختن خاک بر میت است در بیت اول اشاره بسوی قول اول کرده و در ثانی
بسوی ثانی و آن قول این است قد امر النبی بالتلقین + من بعد شن الترب للمدفون + وقیل قبل ان یهال
الترب + وان بعد ثلاثة فندب + ومثله جاء عن الاصحاب + وطلب التثبیت لاستحباب + سید محمد بن
اسمعیل امیر رح گفته که این تلقین ثانی است و تلقینی که پیش ازین ذکر یافته بعد دفن بود و ناظم ذکر اختلاف کرده و گفته که آیا
تلقین بعد ادخال میت در لحد است و بعد چند کردن قبر و انداختن خاک بران و او لکه ذکر کرده دال برهمین معنی است و این
مفاد بیت اول و اما قول ناظم که قبل ان یهال الترب است پس من نمی دانم و احدی را نمی شناسم که قائل این قول شده باشد
اعنی تلقین میت نزد وضع در لحد قبل انداختن خاک بروی لیکن سیوطی در اطلاع طویل الباع است شاید او واقف شده باشد
برانچه ما واقف نشدیم و اما دلیل این تلقین پس حافظ ابن حجر در تلخیص ذکر کرده که انه صلی الله علیه و آله و سلم کان اذا فرغ من دفن المیت
وقف علیه فقال استغفروا لاخیکم واسألوا له التثبیت فانه الآن یسأل اخرجه ابو داود و الحاکم و البزار عن عثمان قال البزار
لا یروی عن النبی صلی الله علیه و آله و سلم الا من هذا الوجه انتهی و این دلیل است برای سؤال تثبیت چنانکه باید و اما مراد از تلقین در ابیات
پس امیر گفته که تلقین میت بعد دفن مستحب است گفته شود یا عبد الله یا ابن امة الله اذکر ما خرجت علیه من الدنیا شهادة ان لا
اله الا الله و ان محمدا رسول الله و ان الجنة حق و ان النار حق و ان البعث حق و ان الساعة آتیة لا ریب فیها و ان الله یبعث من فی القبور

وانک رضیت بالله ربا وبالاسلام دینا وبمحمد نبیا وبالقرآن اماما وبالقبلة قبلة وبالمسلمین اخوانا ورد به الخبر عن النبی صلی الله علیه وآله
وسلم قال الحافظ ابن حجر روی الطبرانی عن ابی امامة اذا انا مت فاصنعوا بی کما امرنا رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم ان نصنع بموتانا
امرنا رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم فقال اذا مات احد من اخوانکم فسویتم التراب علی قبره فلیقم احدکم علی راس قبره ثم لیقل یا فلان بن فلانة
فانه یسمعه ولا یجیب ثم یقول یا فلان بن فلانة فانه یستوی قاعدا ثم یقول یا فلان بن فلانة فانه یقول ارشدنا یرحمک الله ولکن لا تشعرون
فلیقل اذکر ما خرجت علیه من الدنیا شهادة ان لا اله الا الله وان محمدا عبده ورسوله وانک رضیت بالله ربا وبالاسلام دینا وبالقرآن اماما فان منکرا
ونکیرا یاخذ کل واحد منهما بید صاحبه ویقول انطلق بنا ما یقعدنا عند من قد لقن حجته فقال رجل یا رسول الله فان لم یعرف امه قال ینسبه الی
امه حوی یا فلان بن حوی واسناده صالح وقد قواه الضیاء فی الاحکام له واخرجه عبد العزیز فی الشافی والراوی عن ابی امامة سعید الازدی
بیض له ابو حاتم ولکن له شواهد منها ما رواه سعید بن منصور من طریق راشد بن سعد وضمرة بن حبیب وغیرهما قالوا اذا سوی علی المیت قبره وانصرف
الناس کانوا یستحسنون ان یقال للمیت عند قبره یا فلان قل لا اله الا الله قل اشهد ان لا اله الا الله ثلاث مرات قل ربی الله ودینی الاسلام و
نبیی محمد ثم ینصرف وقال الاثرم قلت لاحمد بن حنبل هذا الذی یصنعونه اذا دفن المیت یقف الرجل ویقول یا فلان بن فلانة قال ما رایت احدا
یفعله الا اهل الشام حین مات ابو المغیرة یروی فیه عن ابی بکر بن ابی مریم عن اشیاخهم انهم کانوا یفعلونه انتهی کلام الحافظ وبعد ازین ذکر
چیزی از شواهد کرده ذکرش بنا بر عدم دلالت ترک کردیم زیرا که در خور قبول شهادت نیست بعده گفته دیگران میگویند که اندکی استادن نزد
قبر میت بعد دفن او و کردن دعای ثبات برای میت مستقبل بوجه او مستحب ست بگوید اللهم هذا عبدک وانت اعلم به منا ولا نعلم منه الا
خیرا وقد اجلسته للمسئلة اللهم ثبته بالقول الثابت فی الآخرة کما ثبته فی الدنیا اللهم ارحمه والحقه بنبیه ولا تضلنا بعده ولا تحرمنا اجره واخرج
سعید بن منصور عن ابی مسعود قال کان رسول الله صلعم یقول علی القبر بعدما یسوی علیه اللهم نزل بک صاحبنا وخلف الدنیا خلف ظهره اللهم
ثبت عند المسئلة منطقه ولا تبتلیه فی قبره بما لا طاقة له به وحکیم ترمذی گفته وقوف بر قبر وسوال تثبیت در وقت دفن مددی برای میت ست
بعد نماز زیرا که نماز با جماعهٔ مومنین همچو لشکری باشد که بر دروازهٔ بادشاه فراهم آمده شفاعتش میکنند و استادن بر گور برای سوال تثبیت
همچو مدد برای لشکر ست و این ساعت وقت شغل میت ست زیرا که هول مطلع و سوال فتانین پیش او آمده انتهی این ست استدلال
واقوال فقهاء درین باب و اما اهل حدیث پس انکارش میکنند مقبلی رح و منار گفته که هیچ محدث بلکه عاقل شک نمیکند در آنکه الفاظ این
حدیث یعنی حدیث ابی امامه دلالت دارند بر آنکه حدیث مذکور موضوع ست مثل قول او یا فلان بن فلانة و اگر نامش نمی شناسد یا فلان
بن حوا گوید و همچنین این لفظ فان منکرا ونکیرا یاخذ کل واحد منهما بید صاحبه الخ و حافظ ابن القیم رح در کتاب الروح گفته انه حدیث ضعیف
وسئل عنه احمد فاستحسنه واحتج علیه بالعمل انتهی گوییم اگر مراد حافظ همانست که از تلخیص نقل کردیم پس در ان ذکر استحسانش نیست بلکه
اخبار کرده با آنکه احدی آنرا جز اهل شام نمیکند و شمار داتیش از ابی بکر بن ابی مریم می کنند و احمد هم نسبتش بسوی ابوبکر مذکور
کرده و این دلیل تضعیف او برای روایت ست زیرا که ابوبکر بن مریم چنانکه حافظ ذهبی در میزان گفته ضعیف ست نزد اهل
حدیث قال ابوبکر بن مریم الغسانی الحمصی اسمه بکیر وقیل بکیر وقیل عمرو وقیل عامر وقیل عبد السلام ضعیف عندهم لعبده سوق

احوالش کرده ودر آخر گفته عن ابی داود انه سمع احمد یقول لیس بشیء انتهی پس قول ابن القیم رح که احمد استحسان تلقین بحدیث ابن ابی مریم
کرده عجیب ست بعده ابن القیم گفته ان حدیث ابی امامة حدیث ضعیف قال لکنه وان لم یثبت فاتصال العمل به فی سائر الامصار والاعصار
من غیر نکیر کاف فی العمل به وما اجری الله العادة قط بان امة طبقت مشارق الارض ومغاربها وهی اکمل الامم عقولا واوفرها معارف
تطبق علی مخاطبة من لا یسمع ولا یعقل وتستحسن ذلک لا ینکره منها منکر بل سنه الاول للآخر ویقتدی فیه الآخر بالاول انتهی گویم این قول ابن القیم
غیر قیم بلکه در غایت ضعف ست وجوابش میتوان گفت که اولا شما خود شک وانکار نمیکنید در آنکه اعظم امت در اتباع واقتدای رسول
خدا صلعم اصحاب عالیجناب وی علیه السلام اند وبیقین معلوم ست که از ایشان حرفی واحد نیامده در آنکه آنها تلقین ابوبکر یا عمر یا عثمان یا علی
رضی الله عنهم کرده باشند ونه احدی از این خلفاء راشدین مهدیین تلقین میتی بعد دفن او بعمل آورده بلکه ممکن نیست والله که روایتی درین باب
از احدی از صحابه بیاید با آنکه وی بر قبر غیری استاده شده یا فلان بن فلانه گفته باشد یا بر قبر کدام صحابی استاده او را ندا کرده باشد پس قسم ابن القیم رح با وجود
چنین جلالت شان وی امامت فرسان این میدان قائل باتصال عمل در سائر امصار واعصار ست ومع آنکه امام احمد گفته که این عمل جز از اهل شام نزد موت ابو المغیره
از احدی دیده نشد پس عمل سائر امصار واعصار یعنی چه حال آنکه قبل وفات ابو المغیره از عهد وفات نبوی صلعم اعصار بسیار گذشته نشانی
از این عمل در آن یافته نشده واما امصار پس منحصر در شام ست وچون ابن القیم رح درین مسئله راه خلاف پیماید تا استدلالش بر سماع موتی از تلقین
تمام گردد با آنکه او را رحمه الله بران ادله صحیحه نا مرضیه ست پس بتغیر ادله صحیح وبیان انصاف بالکلیه چه رسد با کره الاعتبار بتغیر ادلة الکتاب
والسنة وچون این ماجرا دریافت شد شناخته باشی که مراد جلال سیوطی با مر نبوی صلعم بتلقین تا آخر همه بیت حدیث ابی امامه مذکور ست
وهو کما تراه ولهذا وی رح در کتاب شرح الصدور بجز حدیث مذکور حدیثی دیگر ذکر نکرده گویا عمده درین باب نزد قائلین تلقین همین حدیث موضوع
یا ضعیف ست ودر فتح القوی شرح منظومة الهدی النبوی گفته ؎ والدرس فوق القبر لیس بشرع کلا ولا تلقینه المیتا
بعده گفته واما التلقین ففیه خلاف بین العلماء وتناقض کلام ابن القیم رح فیه فرجح فی الهدی کونه بدعة وضعف الحدیث الوارد فیه ورجح فی
کتابه کتاب الروح کونه مستحسنا ورجح المحقق المقبلی رحمه الله تعالی الی کون ذلک بدعة وهو الاظهر واطال الکلام فیه فی کتابه المنار وفی الابحاث المسددة
وقال اما الحدیث المروی فیه فلا یشک اهل المعرفة بالحدیث فی وضعه ورواه سعید بن منصور عن راشد بن سعد وضمرة عن اشیاخ لهم من اهل حمص فالمسئلة
حمصیة واما جعل حدیث اسألوا له التثبیت فانه الآن یسأل شاهدا لهذا فلا شهادة فیه لحکم العدل انتهی واما ما ذکره ابن القیم من اطباق الناس
علی العمل به بلا نکیر فممنوع فروایته عن احمد بن حنبل انه لم یر احدا فعله غیر اهل الشام ظاهر فی عدم اطباق المدعی وکذلک نفیه للانکار فان الجماهیر
من العلماء ینکرون ذلک فی کتبهم ویصرحون بکونه بدعة وکل ذلک ظاهر فی وقوعه منهم عند من فعله والله اعلم انتهی وشوکانی رح در نیل الاوطار
اگرچه ذکر حدیث تلقین وکلام اهل علم بران کرده لیکن تصریح بجواز یا بدعت بودنش ننموده گویا در اثبات عدم شن تردد داشته ست لیکن شک نیست
که ادله شرعیه قاضی بعمل تلقین بر وجهی که ثلج صدر شود نیست وعمل بعض بلاد وقول جمعی از فقهای شافعیه وغیره ودیگر مقام هم چیزی را استناد
نباشد پس اولی عدم جواز اوست وهر که در علم الهی مقتضی به ثبات قول ست محتاج تلقین نیست وهر که خلاف اوست اگر به تلقین ثابت القول
گردد باید که احدی هالک نشود واین مشکل ست آری اگر حدیث وارد درین معنی بصحت رسد قول بدان واجب گردد ودونه خرط القتاد

اختصاص السؤال بهذه الامة درین مسئله سه قول ست یکی اختصاصش باین امت دوم عموم در سائر امم سوم وقف چنانکه تفصیلش بیاید و علم
توقف ست زیرا که دلیل مسئله توقیفی ست اجتهاد را دران مدخل نیست و دلیلی ظاهر بر سوال غیر این امت وارد نشده و معتمد خصوص ست
کما رجحه الناظم تبعا للحافظ ابن حجر رحمهما الله تعالی خص نبی الله فیما قد ذکر + بانه یسأل عنه من قبر + ولو یکن ذا النبی قبله
ابان رب العرش فیه فضله + ولو یکن لامة من الامم + من قبلنا قط سؤال ملتزم + نص علی ذاک کبیر القدر
الترمذی وابن عبد البر + واخرون عمموا فی الامم + وبعض اهل العلم نحو الوقف ام + در جمیع التثبیت بیت سوم را ازین ابیات
ذکر نکرده شاید در بعض نسخ نبوده باشد مترجم درین مسئله بر سه قول مختلف اند کما تقدم اول آنکه سوال میت خاص باین امت ست حافظ ابن القیم رحمه الله در
کتاب الروح گفته که قول باختصاص را حکیم ترمذی گفته ست و حکمتش تمییز خبیث از طیب قرار داده و همین قول را ناظم نسبت بسوی ترمذی
و ابن عبد البر کرده و این ترمذی صاحب نوادر الاصول غیر ترمذی صاحب سنن ست ناواقفان فن حدیث نام ترمذی شنیده و احادیث واهیه
ضعیفه منکره شاذه را منسوب باو یافته گمان کنند که در سنن ترمذی ست و این خطای فاحش و جهل قبیح ست که راه بسیاری از مدعیان علم
زده فلیعلم قول دوم که عبد الحق اشبیلی و قرطبی گفته اند عموم سوال ست برای این امت و دیگر امم و ابن القیم برای ایشان استدلال بچیزی نکرده
مگر انچه جواب ادله مدعی اختصاص افاده آن میکند قول سوم توقف در تعمیم و تخصیص ست حافظ ابن القیم فرموده توقف کرده اند دران دیگران منهم
ابو عمر بن عبد البر فقال فی حدیث زید بن ثابت عن النبی صلعم انه قال یا زید ان هذه الامة تبتلی فی قبورها منهم من یرویه تسأل و علی هذا اللفظ یحتمل ان یقال
ان یکون هذه الامة خصت بذلک و هذا امر لا یقطع علیه انتهی گویم این نقل مخالف کلام ناظم ست چه وی نسبت اختصاص بسوی ابن عبد البر
کرده مثل ترمذی و ابن القیم گفته که وی قائل بتوقف ست لیکن کلام ابن القیم اقوم ست زیرا که وی لفظ ابن عبد البر نقل کرده و گفته که
این را خاص باین امت میگوید و وی احتجاج میکند بقوله صلعم ان هذه الامة تبتلی فی قبورها و بقوله صلعم اوحی الی انکم تفتنون فی قبورکم و این
ظاهر ست در اختصاص باین امت و دال ست بران قول ملکین ما کنت تقول فی هذا الرجل الذی بعث فیکم فیقول المؤمن اشهد انه عبد الله و رسوله
و این خاص ست بنبی صلعم و قوله صلعم فی الحدیث الآخر انکم فی تمتحنون و عنی تسألون تا آنکه قائلان تعمیم اند در جواب این ادله گفته اند که دلالت
بر اختصاص نیست چه مراد بامت در قول وی صلعم ان هذه الامة جماعت مردم ست کما قال تعالی و ما من دابة فی الارض و لا طائر یطیر بجناحیه
الا امم امثالکم و هر جنس از اجناس حیوان مسمی بامت ست و در حدیث آمده لولا ان الکلاب امة من الامم لامرت بقتلها و در حدیث احراق نمله ست
احرقت امة من الامم تسبح و اگر مراد امتی ست که در ان مبعوث شده پس در حدیث انچه نفی سوال غیر این امت از امم کند موجود نیست بلکه فرمودن اخبار ست
بمسئول بودن ایشان + بآنکه این سوال مختص بمن قبلهم نیست بنا بر فضل و شرف این امت بر امم و همچنین قوله صلعم اوحی الی الخ و قول ملکین اخبار ست
امت را بامتحانش در قبور و ظاهر آنست که حال هر نبی با امت خود همچنین ست و امم آنها معذب می شوند در قبور بعد سوال و اقامت حجت
بر آنها چنانکه معذب شوند در آخرت بعد سوال و اقامت حجت انتهی بعده ناظم گفته سوال من لم یدفن فی المصلوب و من تفرقت اجزاؤه
و اکله السبع و من یقتل و الغریق و یشمل المطروح و الصاعق و الحی عن رؤیته محجوب + اذ لو رأیناه مقعدا
لذهب الاصل الذی قد عقدا من فرض ایمان علی الانام + بالغیب ثم من احکام + سوال عام ست هر یکی را کار به هر صفت

که بمیرد بطرح یا غرق یا القا در نار یا اکل سباع یا خطف طیر بنا بر عموم اوله سوال و تا احتجاب حی از رویت پس تعالی
امور برزخ را بر بیگانگان مخفی داشته احیاء از آن هیچ شی را از احوال موتی مشاهده نمیکنند پس اگر میت را قائم و یحدیا قاعد
در قبر ببینیم اصل اصیل که طی علم برزخ و احوال موتی از ماست باطل گردد وجه مقتضای حکمت الهی آنست که این همه ماجریات
از ابصار ما مطوی باشد بجهت آنکه از احوال آخرت ست و ایمان بدان بطور غیب واجب و چون ایمان مبنی سائر اعمال ست
لهذا ناشی اصل کرد و آن دو گونه ست غیب و شهادت و ایمان بغیب افضل ست قال تعالی مادحا للمؤمنین
الذین یؤمنون بالغیب و معنی عقد اصل آنست که عهد بدان در عالم ذر گرفته شد و فرض واجب خدا را گویند یعنی به
لانه معالم و عهد و د و انام بمعنی خلق ست واحدی گفته قال اللیث الانام علی ظهر الارض من جمیع الخلق و در کریمه والارض وضعها
للانام ابن عباس گفته هم الناس و مجاهد و قتاده و ضحاک گفته اند هم الخلق و عطا گفته جمیع الخلق واحدی گفته هذه الاقوال
تدل علی ان المراد کل ذی روح و هو قول الشعبی و قال الحسن الجن و الانس و این قول مناسب کلام ناظم ست زیرا که محل
تکلیف ست و بالجمله ناظم در شرح صدور و غیر او در غیر آن از قاضی ابوبکر بن العربی آورده ان من لم یدفن من الاموات تلحقه
السوال و العذاب و تحجب الله تعالی ابصار المکلفین عن ذلک کما حجبها عن رؤیة الملائکة و الشیاطین و ترد الحیاة الی المصلوب
و نحن لا نشعر به کما انا نحسب المغمی علیه میتا کذلک یضیق علیه الجو کضغطة القبر و لا یستنکر شیئا من ذلک من خالط الایمان قلبه انتهی
و امام الحرمین گفته و لیس هذا بابعد من الذر الذی اخرجه الله تعالی من صلب آدم و اشهدهم علی انفسهم و کذا کل من تفرقت
اجزاؤه یعید الله الحیاة فی بعض اجزائه او جمیعها و قد اشار النبی صلعم الی وجه حکمة اخفاء عذاب القبور و احوالها بقوله لولا
ان لا تدافنوا لاسمعتکم او نحوه انتهی و قد تواترت المنامات الصادقة الکثیرة بشیء من احوال الموتی ذکرها ابن القیم فی کتاب
الروح و غیره فی غیره قال فی جمع الشتیت اعلم ان الله تعالی لما طوی امور سکان القبور عن المشاهدة للمعذب منهم و المنعم
جعل لبعض عباده اطلاعا علی احوالهم فی المنام و مشاهدتهم لامور صادقة عند الانام بحیث انه قد یخص تعالی رجلا او امرأة
بذلک و تصیر معروفة باتیان الموتی فی منامها و تاتی عنه باخبار یصیب فیها قرابته و من کان یلابسه و قد یرسل بعض قرابة
المیت من الاحیاء الی من یریده من الاموات من عرف باتیانه باخبار الموتی و یبلغ عنه ما یوصی به الیه و یاتی بجوابه و قد
اخبرنا امة بعد امة من خیار الناس بوقوع ذلک حتی صار یقینا بکثرة وقوعه و یسمون من یاتی الموتی بالمسفل و المسفلة
و کانهم اشتقوه من یاتی الارض السفلی التی یدفن فیها الاموات انتهی و چون حیات میت و سوال او در قبر متقرر شد
اهل علم اختلاف کرده اند در آنکه عود حیات در جمیع بدن می شود یا در بعض آن و این در حق کسی ست که اجزا او متفرق
شده لاغیر پس ناظم رح اشارت کرد بسوی این خلاف در قول خود و یخلق الله الحیاة فی الذی + تفرقت
اجزاؤه او بعض ذی + ثم توجه السوال من غیر مین + نص علی ذاک امام الحرمین + و قد حکی
فی شرح الجزولی + فی ذاک خلفا من ذوی النقول + فقیل ان کل جزء یجمع + و قیل یحیی منه جزء

يسمع + او جزء قلب او دماغ حلا + وقيل بل في كل عضو حلا + روح له حينئذ على حده + فهذه

من اهب معدوده + یعنی خلق حیات در هر جزو وعضو میت متفرق الاجزای شود یا در بعض اجزا ، واعضای او

وبر ثانی اختلاف ست که عود حیات در کدام جزو می باشد در دل یا در دماغ یا در هر عضو که محل روح بود علی التوحد والانفراد

وچون این اقوال معلوم شد پس روح مقبور عود میکند در قبر بنابر قیام دلیل بران چه وی بعد عود روح برخاسته در قبر می نشیند

کما نصت به الاحادیث النبویة وتواترت الاخبار النبویة بذلک وتعداد رواة این احادیث از صحابه رضوان الله تعالی

علیهم نزدیک به شصت وکس میرسد کما تقدم وآحادیث جمیع صحابه که ذکر شان پیشتر گذشته متفق اند بر زنده شدن مرده

در قبر ونشستن او دران تا آنکه در حدیث جابر بن عبد الله آمده که قال رسول الله صلعم انه اذا دخل المیت قبره مثلت له الشمس

عند غروبها فیجلس یمسح عینیه یقول دعونی اصلی اخرجه ابن ماجة وابن ابی الدنیا واین احادیث را سیوطی در شرح الصدور

سوق کرده ودر بعض روایت مقعد جنت برای مومن ومقعد نار برای غیر مومن مذکور ست ومومن میگوید بگذارید مرا

تا بروم بسوی اهل خود وبشارت دهم ایشانرا وشکی نیست که این حال کسی ست که حیات حقیقیه وروح اصلیه بسوی

او عود کرده چنانکه بود مگر آنکه این اعادهٔ بعض روح یا همه روح ست که در بعض بدن حلول میکند وعذاب قبر وضرب کافر

ومنافق بمطارق یا مرزبهٔ حدید معلوم ست واین عذاب جز بر بدنی نمی باشد که دران روح ست وناظم در شرح الصدور

از حافظ ابن حجر رح نقل کرده که ان الروح تحل فی النصف الاعلی من المیت انتهی آما ادله چنانکه ذکر کردیم دلیل اند بر حلول او

در همه بدن ودر حدیث براء بن عازب با جمع احادیث احوال موتی ست ودران تصریح ست بآنکه ملائکه منکر ونکیر میت را می نشانند

وسوال میکنند واین ظاهر در حیات اوست چنانکه بود وظاهر کلام ناظم نیز همین ست که این خلاف در حق کسی ست که

اجزایش متفرق گردیده نه در بارهٔ کسی که بر حال خود باقی ست واحادیث متقدمه درین باب همه در حیات غیر متفرق

الاجزا ست لیکن غیر مخفی ست که باب اخبار از احوال موتی امری ست که نیست راه بسوی معرفتش مگر از سمع چه عقل

را مجالی دران نباشد پس کسیکه قائل ست بحیات قلب یا دماغ یا غیر این هر دو از میت متفرق الاجزا وی دلیلی نیاورده

که در خور این تقسیم باشد لاجرم ادخالش زیر عموم احادیث حیات میت اولی ست زیرا که تخصیصی در میان نیست یا او لی

وقف ست وسپردن علمش بخدا عز وجل بعده ناظم از موتی متفرق الاجزا بعض اموات را خاص کرده وگفته

من تاکل السباع والاطیار + یسأل حین یحصل القرار + فی جوفها من غیر ما مجاز + نص علیه هکذا

البزاز + یعنی این مجاز نیست بلکه حقیقت ست زیرا که او تعالی قادر ست بر هر ممکن وعدول بسوی مجاز جز نزد تعذر

حقیقت نباشد ونیست تعذر درینجا بلکه ممکن ست وهر که او را ایمان ملکه باشد وی هرگز در چیزی از ینها شک نکند وبزاز

درین بیت یکی از علماء حنفیه ست در فتاوای خود گفته السوال فیما یستقر فیه المیت حتی لو اکله السبع فالسوال فی بطنه انتهی

واین تخصیص ست برای بعض متفرق الاجزا که ماکول طیور وسباع باشد سید علامه محمد بن اسمعیل امیر رح گفته ولا ادری

ماخصص ہذا من بین ما تفرقت اجزاؤه ثم یقال اجزاؤه قد تفرقت فی حواصل الطیر و بطون السباع فہل المراد انہ فی کل جزء حیث
یستقر فہذا یؤدی الی انہ یسأل کل عضو او بعضہ و ہو خلاف ما قام الدلیل علیہ و ان اراد انہ اذا اکلہ طائر واحد او سبع واحد
وان ہذا وان تفرقت اجزاؤه فی کل ما اکلہ لکنہ لما اجتمع فی بطنہ صار لہ قبرا فہذا الاتیم لانہ انما یاکلہ دفعات و یخرج الدفعۃ الاولی
من بطنہ ثم یاکل غیرہ فلا تستقر اجزاؤه فی البطن جمیعا فالاظہر ان ہذا القسم من جملۃ ما تفرقت اجزاؤه حکمہ حکمہ و یمکن ان یرید
ہذا القائل بان الذی تفرقت اجزاؤه یسأل الجزء الذی قیل انہ یسأل منہ من دماغ او قلب بعد استقراره فی بطون الطیور
والسباع و من بتابوت و شبہ جعلا + مدۃ ایام کیما ینقلا + فذاک لا یسئل ما لم یدفن + کذاک ابداه
بنص بین + یعنی ہذا حنفی ذکر کرده کہ ان من بقی فی نحو تابوت ایاما و ان طالت لاجل ان ینقل الی موضع یدفن فیہ فانہ لا یسأل
مالم یدفن ابدا نقلہ الناظم عنہ فی شرح الصدور پس مراد بقول او نص بین آنست کہ ہذا نصی از کتاب و سنت درین حکم آورده
بلکہ معنی او آنست کہ وی برین حکم از کلام خود نص کرده و اما دلیلش پس گویا ظواہر احادیث ست بلفظ اذا دفن المیت یعنی شارع
تعلیق حکم بر دفن کرده مگر آنکہ قول او و یسأل الغریق فی البحار + حین یغیب نصّ نیکسار یب + مخصص وست
و گویا کہ تخصیصش از برای آن کرده کہ وی مدفون نیست بخلاف کسی کہ در ہیچ تابوت باشد و رجع التثبیت افاده کرده و لا یخفی
ان الوقف فی ہذه الاشیاء اقرب و ارجاع تفاصیلہا الی عالم الغیب و الشہادۃ اصوب انتہی من خص لبعدہم السوال
ابو القاسم سعودی در کتاب الروح گفتہ ورد فی الاخبار الصحاح ان بعض الموتی لا تنالہم فتنۃ القبر و لا یاتیہم الفتانان و ذلک
علی اوجہ مضاف الی عمل و مضاف الی حال و مضاف الی حال بلاء نزل بالموت و مضاف الی زمان انتہی قلت ہم سبعۃ
و فی التذکرۃ للقرطبی خمسۃ قال الناظم و استثن جمعا ما لہم سوال + خصیصۃ من بہا المفضال + مفضال
بروزن مفعال از افضال ست و سمع باین لفظ وارد نشده بلکہ بلفظ ذی الفضل آمده و اشعر یہ و اہل سنت اطلاق چنیں
کہ سمع بدان وارد نشده بر وی عزوجل جائز ندارند کما ہو معروف فی اصولہم الاول الشہید ای من یقتل
نص النبی انہ لا یسئل + نسائی از راشد بن سعد از مردی از اصحاب رسول خدا صلی اللہ علیہ و آلہ وسلم آورده کہ
گفت ان رجلا قال یا رسول اللہ ما بال المومنین یفتنون فی قبورہم الا الشہید قال کفی ببارقۃ السیوف علی راسہ فتنۃ من
لقی العدو فصبر حتے یقتل او یغلب لم یفتن فی قبره قرطبی در تذکره
گفتہ یعنی اگر درین مقتولین نفاق می بود نزد التقاء زحفین و برق سیوف فرار میکرد چہ شان منافق گریختن و جبن
کردن نزد قتال ست و شان مومن بذل نفس و تسلیم او بخدا و حمیت و تعصب بر کلمۂ وی ست و این مظہر صدق ما فی الضمیر
اوست چہ برای حرب و قتل باز گشتہ و داد دلاوری در راه خدا داده پس اعاده سوال بروی در قبر چہ باشد قال الحکیم
الترمذی وعن المقدام بن معدیکرب قال قال رسول اللہ صلعم للشہید عند اللہ ست خصال یغفر لہ فی اول دفعۃ و یری
مقعده من الجنۃ و یجار من عذاب القبر و یامن من الفزع الاکبر و یوضع علی راسہ تاج الوقار و الیاقوتۃ منہ خیر من الدنیا

ویأ فیها ویزوج اثنتین وسبعین زوجة من الحور العین ویشفع فی سبعین من اقاربه اخرجه ابن ماجة والترمذی وغیرهما وقال
الترمذی حدیث حسن غریب وقال ابن ماجة یغفر له من اول دفعة من دمه ویحلی حلیة الایمان بدل قوله ویوضع علی راسه
تاج الوقار قرطبی گفته واقع در جمیع نسخ ترمذی وابن ماجه ست خصال ست حال آنکه در متن سبع خصال آمده وبلفظ
ابن ماجه ویحلی حلیة الایمان هشت خصلت می شود وابوبکر احمد بن سلیمان بسند خود از مقدام همچنین روایت کرده قال قال
رسول الله صلعم للشهید عند الله ثمان خصال انتهی وقول ناظم ای من یقتل اشارت ست بآنکه این فضیلت مختص بکسی ست
که کشته شد در راه خدا نه غیر او اگرچه پاک کس باشد واگرچه قتال جائز بود مثل قتال بغاة ونیست فرق در آنکه مقتول مذکور
مرد باشد یا زن آزاد بود یا رقیق مکلف باشد یا نه خواه اهل حرب بوند یا اهل ردت یا ذمه یا قطاع الطریق ونحو آن
وخواه کافری او را بکشد یا سهم او برو برگشته هلاکش کند یا سلاح مسلمی که بطور خطا بروی برسد یا در مغاکی بیفتد یا دابه او را
برافگند یا مسلمانی باغی او را بکشد یا استعانت کنند بوی اهل حرب یا بعض حربیان در حال انهزامش بکشند یا کافرے
بطریق صبر هلاک سازد یا در معرکه افتاده یافته شود گو بروی اثری از خون نبود چه ظاهر آنست که بسبب قتال مقتول گشته
کما جزم به الرافعی والنووی واین چنین کس شرعا شهید است غسلش ندهند ونماز جنازه اش نگذارند ووی اعلی شهدا است
چه شهید دنیا وآخرت هر دو ست واما هر که بعد انقضاء قتال بها بر جراحتی که باو رسیده است بمیرد ودر وی حیات مستقر
موجود بود وآنکس در اظهر اقوال شهید نیست خواه زمان حیاتش دراز گردد یا قصیر بلکه این موت مشابه موت است بسبب گزیدن
آری اگر معرکه قتال منقضی شد ومجروح حرکت مذبوح ست وی شهید باشد بالجزم واگر حیاتش متوقع ست پس شهید نباشد
وشهدا سه قسم اند یکی شهید دنیا وآخرت وهو من قاتل الکفار لاعلاء کلمة الله تعالی دوم شهید آخرت فقط وآن سی و
چندکس هستند وتفصیل شان آمدنی ست ان شاء الله تعالی سوم شهید دنیا نه شهید آخرت ووی کسی ست که از برای غنیمت
مقاتله کرده ولا حول ولا قوة الا بالله ونتوان گفت که غسل وصلوة بر نبی جائز ست بآنکه افضل از شهید ست وبر شهید
جائز نیست زیرا که نبوت رتبه اعلی ست باکتساب دست بهم ندهد وشهادت امر کسبی ست لهذا دران ترغیب داده اند
شافعی در ام گفته جاءت الاخبار کانها عیان من وجوه متواترة ان النبی صلعم لم یصل علی قتلی احد وما روی انه کبر علی حمزة
سبعین تکبیرة لا یصح وقد کان ینبغی لمن عارض بذلک هذه الاحادیث ان یستحیی علی نفسه قال واما حدیث عقبة بن عامر فقد وقع فی
نفس الحدیث ان ذلک بعد ثمان سنین یعنی والمخالف یقول لا یصلی علی القبر اذا طالت المدة قال فکانه صلعم دعا لهم واستغفر لهم
حین علم قرب اجله مودعا لهم ولا یدل ذلک علی نسخ الحکم الثابت انتهی گویم تفصیل احکام مختصه بشهدا در روضه ندیه شرح
درر بهیه ومسک الختام شرح بلوغ المرام کرده ایم این موضع ذکر آن خصائص نیست من شاء فلیراجعها قال الناظم رحمه الله تعالی

وکو امام راتب قد وافی + به ولو جاء به رجال اختلافا + لکن حکی الخلف به الجزولی + وانه من
جملة المسئول + مراد آنست که اکثر علما قائل اند بآنکه شهید مسئول نمی شود وبنا براه الصحیح بالضمیر وجزولی دران حکایت

خلاف کرده لیکن ذکر مخالفت و دلیل ننموده که آن کیست و چیست و وجه در مقام با جمعیت و این یک قسم غیر مسئول
شد ثانی الذی لا یسأل المرابط + روی الاحادیث الی الضابط + قرطبی گفته رباط بمعنی ملازمت در راه
خدا است ماخوذ از ربط الخیل بعده هر ملازم ثغری را از ثغور اسلام مرابط نامیدند سوار باشد یا پیاده و قول نبی صلعم
در حق منتظر نماز فذلکم الرباط تشبیه برباط فی سبیل الله است و رباط لغوی همان اول است یعنی شاخص ثغری از ثغور اسلام
برای مرابطت در انجا تا یک بیت و اما سکان ثغور که دائما با اهل و عیال خود مقیم سرحد اسلام اند و غزا نمی کنند پس آنها هر چند
ثابت اند اما مرابط نیستند قاله علماؤنا انتهی و رباط از فضل اعمال است که ثوابش بعد موت باقی می ماند و اجر صاحبش تا
روز قیامت مضاعف میگردد و از فتنهٔ قبر مامون می شود و دلیلش روایت مسلم از سلمان فارسی است که گفت سمعت
رسول الله صلعم یقول رباط یوم ولیلة خیر من صیام شهر وقیامه وان مات جری علیه عمله الذی کان یعمله واجری علیه رزقه
وامن من الفتانین وعن فضالة بن عبید عن رسول الله صلعم کل میت یختم علی عمله الا الذی مات مرابطا فی سبیل الله فانه
ینمو عمله الی یوم القیامة ویامن من فتنة القبر اخرجه الترمذی وصححه وعن ابی برزة عن رسول الله صلعم قال من مات
مرابطا فی سبیل الله اجری علیه عمله الصالح الذی کان یعمله واجری علیه رزقه وامن من الفتان وبعثه الله آمنا من الفزع
اخرجه ابن ماجه بسند صحیح واخرج نحوه البزار عن عثمان بن عفان رضی الله عنه وعن عقبة بن عامر قال سمعت رسول الله
صلعم یقول کل میت یختم علی عمله الا المرابط فی سبیل الله فانه یجری اجر عمله حتی یبعثه الله ویومن من فتانی القبر اخرجه احمد
والطبرانی ومراد بضابط در بیت ناظم عدل است زیرا که تنها ضبط در قبول راوی کافی نیست کما عرف فی علوم الحدیث
یعنی رواة احادیث مذکوره المیه ثقات محتج بهم و صحیح هستند و این گویا حوالهٔ باصطلاح معروف است ورنه صواب درین
مقام صدق و ضبط راوی است نه عدالت او اگرچه جمیع اهل اصول حدیث برای منطبق اند کما حققنا ذلک فی هدایة السائل
الی ادلة المسائل و منهج الوصول الی اصطلاح احادیث الرسول و چون بنده بمرد عمل او ختم شد لیکن ده چیز که ناظم و بعض
مؤلفات خود آنرا نظم کرده آن این است اذا مات ابن آدم لیس یجری علیه من فعال غیر عشر
علوم بثها ودعاء نجل + وغرس النخل والصدقات تجری + وراثة مصحف ورباط ثغر + وحفر البیر
او اجراء نهر + وبیت للغریب بناه یاوی + الیه او بناء محل ذکر + الثالث المطعون حیث احتسبا +
بالشهادة اعنی حدیث حصل قال مطعون کسی است که در طاعون مرده در قاموس گفته الطاعون الوباء ناظم در شرح
الصدور گفته انه جزم شیخ الاسلام ابن حجر فی کتاب بذل الماعون فی فضل الطاعون بان المیت بالطعن لا یفتن لانه
نظیر المقتول فی المعرکة وبان الصابر فی الطاعون محتسبا یعلم انه لا یصیبه الا ما کتب له اذا مات فیه بغیر الطعن لا یفتن ایضا
لانه نظیر المرابط کما ذکره وهو متجه و قول ناظم حیث احتسبا اشارت است بسوی حدیث انس رضی الله عنه الطاعون شهادة
لکل مسلم اخرجه مسلم و ... الطاعون کان عذابا یبعثه الله علی من یشاء وان الله جعله رحمة للمؤمنین فلیس ...

من احد یقع فی الطاعون فیمکث فی بلده صابرا محتسبا یعلم انه لا یصیبه الا ما کتب الله له الا کان له مثل اجر شهید اخرجه احمد والبخاری
وعنها عنه صلعم الطاعون غدة کغدة البعیر المقیم بها کالشهید والفار منها کالفار من الزحف اخرجه احمد وعن ابی موسی
عنه صلعم الطاعون وخز اعدائکم من الجن وهو لکم شهادة اخرجه الحاکم وعن عایشة عنه صلعم الطاعون شهادة لامتی ووخز
اعدائکم من الجن غدة کغدة البعیر تخرج فی الاباط والمراق من مات فیه شهید ومن اقام فیه کان کالمرابط فی سبیل الله ومن فر منه
کان کالفار من الزحف پس این همه احادیث قاضی اند بآنکه طاعون شهادت ست وطعن قتل بسرح باشد ووخز بلا انفاذ
ومعنی وخز نیزه خستن وآمیختن چیزی وچیزی اندک ست حافظ ابن حجر در حدیث اول مروی عایشه گفته مقتضای حدیث
آنست که این اجر شهید برای کسی ست که از بلدهٔ طاعون بیرون نرود ودر حال اقامت قاصد ثواب الهی وراجی صدق
موعود باشد وعارف بود بآنکه وقوع طاعون بروی وصرف آن از وی هردو بتقدیر الهی ست ودر صورت وقوع دل تنگ
نشود بلکه در حالت صحت وسقم معتمد بر رب خود باشد پس هرکه متصف باین صفات ست ودر غیر طاعون مرد ولیکن ظاهر حدیث
آنست که او را اجر شهید حاصل گردد وهمچو کسی باشد که به نیت جهاد در راه خدا برآمده وبسببی دیگر جز قتل مرده که او را اجر
شهید باشد وموید اوست روایت من مات فی الطاعون فهو شهید ونگفت بالطاعون واگر این صفات در وی یافته شد
ووفاتش بعد انقضاء زمن طاعون صورت بست پس ظاهر حدیث آنست که وی شهید نباشد اگرچه بطاعون بمیرد انتهی
گوییم از احادیث مذکوره این هم ثابت شد که حقیقت شرعیهٔ طاعون وخز جنات ست که بسبب عداوت طعن بنی آدم
میکنند وازینجا باطل شد قول اطبا که طاعون مادهٔ سمیه ست که ورم می آرد وبسبب فساد جوهر هوا ست وفرق در
طاعون ووبا آنست که طاعون اخص از وبا ست چه وبا مرض عام را گویند وآن گاهی طاعون باشد وگاهی بغیر آن لیس کل
طاعون وبا ست وهر وبا طاعون نیست وشیخ رملی به تبعیت پدر خود وجماعه از اهل علم باستحباب قنوت برای رفع وبا و
طاعون رفته زیراکه از نوازل عظام ست وایمه باستحباب دعا برای نازله قائل شده اند ورافعی ونووی گفته اند که مستحب
قنوت در سایر نوازل مثل وبا وجز آن ست وچون قنوت برای ازاله عدوی که سبب شهادت عظمی ست مستحب باشد پس
برای وبا اولی تربود وازاد وبتجربه رافع طاعون کثرت صلوة بر رسول خدا ست صلی الله تعالی علیه وعلی آله وسلم ونیز حافظ
ابن حجر در بذل الماعون مطعون را در عدم سوال از نظیر مطعون گفته ومطعون صابر محتسب بانظیر مرابط دانسته ومتنحه وکلام
بر طاعون بسیارست این موضع گنجایش ذکر آن ندارد ومقتضی ما قدمناه القرطبی + کل اخی شهادة
یدا جبی + قرطبی بضم قاف منسوب بسوی قرطبه وآن بلده ایست در مغرب کما فی القاموس وهو العلامة الکبیر الحافظ
المحدث ابو عبدالله محمد بن حسن بن ابی بکر بن فرج الانصاری الاندلسی من ایمة الحدیث له التذکرة فی علوم الآخرة ووی
گفته که قول صلعم من مات مریضا مات شهیدا عام ست در جمله امراض لیکن در حدیث دیگر تقییدش بمقتول بطن آمده ودر آن
دو قول ست یکی آنکه او را اسهال رسد تقول العرب اخذه البطن اذا اصابه الداء ودب الجرح اذا لم یقبل الدوا

دوم آنکه استسقا شود و این اظهر دو قول است زیرا که عرب مدت او را منسوب بسوی بطن میکنند و میگویند قتله بطنه یعنی
دائی که در جوف او پیچیده و صاحب استسقا کمتر است که بمیرد مگر باین درد پس گویا که وی هر دو وصف را جمع ساخت
و مثل است صاحب سل چه نیست موتش مگر بدین درد و نیست حالت اینها مگر مثل حالت کسیکه بموت ناگهانی بمیرد یا بسبب
برسام و حمیات مطبقه و قولنج و حصاة فوت شود و عقول ایشان بنا بر شدت الم و ورم او مغز و فساد امزجه غائب گردد
و این چنین میت در حالت موت حاضر الذهن می باشد و می میرد و وی عارف بخدا است انتهی گویم حدیث من مات
مریضا مات شهیدا و وقی فتنة القبر و غدی و ریح برزقه من الجنة را ابن ماجه از حدیث مغیره اخراج کرده است و رای قرطبی را
محمد بن ابی بکر انصاری اندلسی نیز استصواب نموده و مخفی نیست که از حباه است عطیه بیست و ناظم کلام قرطبی را نقل کرده بعده
گفته قلت لا حاجة الی شیء من هذا التقیید فان الحدیث غلط فیه الراوی باتفاق الحفاظ وانما هو من مات مرابطا لا من مات مریضا
وقد اورده ابن الجوزی فی الموضوعات لاجل ذلک انتهی گویم چون سخن ناظم در تضعیف حدیث چنین است پس ناظم را ذکرش درینجا
و نسبتش بسوی قرطبی ضرور نبود والا برای آنکه قرطبی الحاق هر ذی شهادت نکرده بلکه مریض استسقا را مبطون ساخته و بطن را
تفسیر باستسقا نموده و سل را با استسقا ملحق کرده و اگر هر ذی شهادت را ملحق میساخت قریب بنی کس که شارح ناظم نوشته
نهاده ملحق می نمود کما سیاتی ثانیا برای آنکه قرطبی بنا بر اختلاف و تقیید بر ثبوت روایت من مات مریضا نهاده و ناظم بیان
ضعف این روایت نموده پس فرق کردن فرقی که اصل آنرا باطل کرده خوب نیست حافظ ابن القیم رح در حدیث ابن ماجه گفته
انه من افراده و فی افراده غرائب و منکرات و مثل هذا الحدیث مما یتوقف فیه ولما شهد به رسول الله صلعم قال کما قال القرطبی
انه ان صح مقید بحدیث المبطون بعده ناظم اشارت بسوی قسم چهارم شهدا کرده و گفته الرابع الصدیق ذو التقی
الشذی نص علیه القرطبی والترمذی در قاموس گفته الصدیق کسکیت کثیر الصدق و نعت ابی بکر
شیخ الخلفاء و العرف بفتح العین المهملة الریح و الشذا بالمعجمتین هو ذکا و الرائحة ای العرف الطیب قال القرطبی فاذا کان الشهید
لا یفتن فالصدیق اجل خطرا و اعظم اجرا و هو احری ان لا یفتن فانه مقدم ذکره فی التنزیل علی الشهداء فی قوله تعالی
فاولئک مع الذین انعم الله علیهم من النبیین والصدیقین والشهداء والصالحین و جاء فی المرابط الذی
هو اقل مرتبة من الشهید فکیف بمن هو اعلی رتبة منه و من الشهید انتهی حافظ ابن القیم بعد نقل کلام قرطبی
گفته الاحادیث الصحیحة ترد هذا القول و تبین ان الصدیق یسال فی قبره کما یسال غیره و هذا عمر بن الخطاب راس الصدیقین
قد قال للنبی صلعم لما اخبره عن سوال الملک فی القبر فقال او انا علی مثل حالتی هذه قال نعم الحدیث انتهی گویم حدیث عمر را
قرطبی در تذکره ذکر کرده و بیهقی آنرا اخراج کرده و گفته ولقد قال عمر بن الخطاب لما اخبره النبی صلعم بفتنة المیت فی
قبره و سوال منکر و نکیر و هما الملکان قلت یا رسول الله ایرد علی عقلی قال نعم قال اذن اکفیکهما والله لان سالانی لاسالنهما
فیهما فاقول انا ربی الله فمن ربکما انتهی و آنا ترمذی پس مراد ناظم بدان حکیم است و لفظه و یفعل الله ما یشاء و تاویله

عندنا والله اعلم ان من مشیته ان یرفع اقواما عن السؤال وهم الصدیقون والشهداء انتهی ذکره الناظم رح فی شرح الصدور
ودر جمع الشتیت گفته ولا یخفی ما فیه قال ابن القیم ولا یلزم من هذه الخاصیة التی اختص بها الشهداء ان یشارکهم الصدیق فی
حکمها وان کان اعلی منه فخواص الشهید قد تنتفی عمن هو افضل منه وان کان اعلی درجة منه انتهی وناظم بنا بر عدم بر قول قرطبی
کرده والحاق صدیق بشهید رفته واشارت بسوی تعلیل قرطبی نموده وگفته لانه من الشهید اعلی + مرتبة فهو
بذاک اولی + ودر جمع الشتیت گفته قد عرفت ما اراد به ابن القیم قریبا والحق معه انتهی گوییم بحث در ما نحن فیه سمع ست
نه قیاس زیراکه عقل واجتهاد را در امور برزخ وآخرت دخل نیست وسمع درین مدعا غیر وارد ست پس اقتصار بر مورد
عین احتیاط درین ست واما انبیاء علیهم السلام پس ناظم بنا عدم سوال شان بر عدم سوال صدیقان کرده زیراکه مرتبه
نبی اولی تر از صدیق ست پس وی باین کرامت عظیمه مستحق تر باشد بلکه غیر او را سوال از نبی میکنند ولهذا میگوید
ومن هنا یقطع بانتفائه + عن رسل الله وانبیائه + ابن القیم رح در کتاب الروح گفته اختلاف کرده اند
در آنکه انبیاء علیهم السلام مسئول میشوند در قبور یا نه بر دو قول وهما وجهان فی مذهب احمد وغیره انتهی پس قول ناظم
که ازینجا قطع حاصل شد بانتفاء سوال از رسل عجیب ست چه وی قیاس انتفایش از انبیاء بر انتفایش از صدیقان
کرده واین از باب قیاس اولی ست ومقیس علیه کدام دلیل قطعی هم ناهض نیست پس چه قسم میتوان گفت که حکم مقیس علیه
قطعی ست آری این قطع بغیر تقدیر وبدون هدی وکتاب منیر ست واگر چنین میگفت وقد قیل بانتفائه اهون می بود
از قول بقطع وکم اما قاله وکم اموا + والنسفی فی بحره به جزم + یعنی این قول را نه تنها قرطبی گفته ست
بلکه ائمه واهم بسیار بدان قائل اند ونسفی در کتاب خود بدان یعنی بانتفاء سوال از انبیاء علیهم السلام جزم کرده ونسفی نسبت
بسوی نسف بر وزن جبل ست بنون وسین مهمله وفاء وقول نسفی در شرح الصدور باین لفظ مذکور ست انه قال فی بحر الکلام
ان الانبیاء واطفال المؤمنین لیس علیهم حساب ولا عذاب القبور ولا سؤال منکر ونکیر انتهی وبرای دعوای خود ایراد دلیلی
نکرده ونه ناظم در شرح الصدور بذکر دلیلش پرداخته والشیخ سعد الدین فیه نقلا خلفا وهذا الخلف
مما اشکلا + یعنی شیخ سعد الدین تفتازانی متکلم از علما نقل خلاف درین مسئله کرده وگفته که بعض اهل علم اثبات آن کرده اند
وبعض نفی آن پرداخته وناظم گفته که این خلاف مشکل ست زیراکه نتوان گفت که انبیاء علیهم السلام مسئول اند گوییم از ما سبق
معلوم شد که وی استدلالی برای انتفاء سوال از انبیاء ورسل نکرده مگر بقیاس بر صدیق وهو کما عرفنا کی پس خود هیچ اشکالی
در خلاف نیست بلکه اشکال در قول بانتفاء اوست چه تخصیصی برای انبیاء علیهم السلام نیامده مگر بقیاس وهو کما عرفت و
عجب آنست که ناظم رح در شرح الصدور ذکر نکرده که انبیاء ورسل مسئول نیستند با آنکه تصریح کرده ست بذکر غیر مسئولین
ونام شهید ومرابطون وصدیق وغیرهم برده اما ذکر انبیاء نکرده والنیکساری قال ان السؤالة + عن النبی جل من قاله
الرسالة + نیکساری بنون وتحتیه وکاف وسین والف وراء ست ودر جمع الشتیت گفته لا ادری الی ما هذه النسبة ولا اعرفه

اسم المنسوب ولا شيئا من اقواله فليبحث عنه انتهى واين دليل كه ذكرش باين قول خود كرده ان ليسأل عنه غيره فی
فكيف يسأل النبي عن نفسه * معنى وى آنست كه ميت را وقتيكه از انحضرت صلعم سوال ميكنند ميگويند ما تقول في
هذا الرجل كما تقدم پس نبى صلعم را چه قسم سوال از نفس شريف وى بكنند گويم اين مجرد استبعاد ست وسوال تنها نه از همين
معنى ست بلكه اول از رب مى پرسند پيشتر از انحضرت صلعم ثانيا وكدام مانع ست از سوال نفس وحال آنكه او تعالى رسل را
سوال كرد كه شما را امم شما چه جواب داد با آنكه خدا عالم بآن جواب ست حيث يقول تعالى يوم يجمع الله الرسل فيقول ما
ذا اجبتم الآية ونبى صلعم در تشهد خود واشهد ان محمدا رسول الله ميگفت وبالجمله ادله بر نفى غير ظاهرست ودخول انبياء
در عموم ظاهر در جمع التشتيت گفته والاقرب عندي الوقف في المسئلة انتهى والفاكهاني قال في الملائكة الظاهر
انتفاءه عن اولئك * فاكهانى نسبت بسوى فاكهه ست در قاموس گفته الفاكهة الثمر كله والفاكهاني بائعها انتهى ليكن ناظم
درينجا استناد بفاكهانى ونه بكلام او در شرح الصدور ذكر كرده وگويا كه مستندش در نفى سوال از ملائكه آنست كه غالب الفاظ
احاديث در انسان وابن آدم آمده حالانكه در احاديث لفظ عبد ومؤمن نيز وارد يافته وآن عام ست نيز مقرر شده كه رسول خدا صلعم مبعوث ست
بسوى ملائكه پس ملائكه نيز امت وى باشند حليمى وقونوى گفته اند كه جن مثل انس اند در سوال وحساب ودخول جنت و
نار واما ملائكه پس اشبه آنست كه اعمال ايشان نوشته نمى شود بلكه خود فرشته ها كاتب اعمال اند واگر عمل ايشان مكتوب گردد
هر فرشته محتاج شود بسوى فرشته ديگر وهلم جرا وعدم حساب بنا بر عدم سيئات ست ودر رتبه كمتر از بشر غير محاسب شدند
واما اثابت پس گفته اند كه مثاب مى شوند برفع تكليف از ايشان چه اهل مطاعم ومشارب ومناكح نبوده اند كه وارد مورد
بنى آدم گردند در جنت ومحتمل كه وراى وضع تكليف منعم بنعمت ديگر گردند كه او تعالى آن نعمت را براى ايشان معد ساخته
وعقول ما بدان نرسيده زيراكه حق تعالى ميفرمايد اعددت لعبادي الصالحين مالا عين رأت ولا اذن سمعت
ولا خطر على قلب بشر ليكن در جمع التشتيت گفته والاقرب الوقف هنا لا سيما وقد ورد حديث بان الملائكة تدفن بعد موتها
وبان لها مستقرا بعد فنائها وان كان لا يشترط في السوال ثم رأيت بعد هذا في فتح الباري ما لفظه واما الملائكة فلا اعرف
احدا ذكره والذي يظهر انه لا يسأل لان السوال يختص بمن شأنه ان يقبر انتهى قلت اي من هو من الذين يقبرون وشأنهم ذلك
وان اتفق ان بعضهم لا يقبر كأكيل السباع والطير ونحو ذلك قلت * اما الجن فلا داعي لنفيه فيسألون جملة *
زيراكه لفظ عبد ولفظ ميت برايشان صادق ست حاصل آنكه ثابت شده كه وى صلعم مبعوث ست بسوى ايشان پس
حكم جن در جميع احكام حكم امت ست ولهذا گفته كه ادله عام ست بدان واجماع قائم شده ست بر مرسل بودنش بسوى
جن همچو انس قال تعالى قل اوحي الي هذا القرآن لانذركم به ومن بلغ وشك نيست كه جن را قرآن رسيده
قال تعالى واذ صرفنا اليك نفرا من الجن يستمعون القرآن وقول ناظم جملة يعنى جميع ايشان از مؤمن وكافر
ومنافق همچو انس ومطيع جن مثاب ست وعاصى ايشان معذب پس ثابت شد كه جن مسئول اند همچو انس وعطوان گفت

که اگر جمله احکام لازم ایشان ست پس می باید که نزد رسول خدا صلعم آمد و شد میکردند و تعلم علم می نمودند و منقول نیست که نزد
وی صلعم آمده باشند مگر دو مرتبه بمکه مکرمه حرسها الله تعالی حال آنکه بعد هجرت از مکه اکثر شریعت مجدد گشته زیراکه عدم نقل
مستلزم عدم اجتماع با وی صلعم و عدم حضور مجلس شریفش و سماع کلام او بدون رویت مومنین حاضرین محفل برکت منزل
نیست و حکایت انکار وجودش از بعض معتزله چیزی نیست زیراکه مصدق قرآن ناطق بوجود جن ست و احادیث صحیحه
در وجود جن و شیاطین لاتحصی ست و همچنین اشعار و اخبار عرب و عجم شاهد اوست پس نزاع دران مکابره ست در چیزیکه معلوم
بتواتر ست و نیز این امری ست که عقل جهل آن و حس تکذیبش نمیکنند و در مومنین جن اقوال ست یکی آنکه جز نجات از نار
ثوابی برای ایشان نیست بعده گفته شود که مثل بهائم خاک کردند و این قول ابوحنیفه ست حکاه عنه ابن حزم و ابن ابی الدنیا
از لیث آورده که گفت ثواب الجن ان یجاروا من النار ثم یقال لهم کونوا ترابا کالبهائم دوم آنکه مثاب بر طاعت و معاقب
بر معصیت شوند و این قول ابن ابی لیلی و مالک و شافعی و احمد و صاحبین و منقول از ابوحنیفه رح ست ابن حزم در ملل و نحل
گفته جمهور الناس علی انهم یدخلون الجنة ابن ابی گفته للجن ثواب و جدنا مصداق ذلک فی کتاب الله و لکل درجات مما
عملوا و الله اعلم بالصواب الخامس الاطفال دون الحنث فی + انهم قولهم و جزم النسفی + کلام نسفی در بیان
اطفال مومنین و انبیاء گذشته که ایشان مسئول نمی شوند و معلوم ست که منجمله عذاب قبر یکی سوال ست و چون اطفال معذب
نمی شوند سوال هم از ایشان نرود و ابو عمر نسفی از متقدمین حنفیه ست حافظ ابن القیم رح در کتاب الروح در مسئله الثانی عشر
نوشته اختلف الناس فی الاطفال هل یمتحنون فی القبور الا علی قولین و هما وجهان لاصحاب احمد انتهی و حجت قائل سوال آنست
که صلوة بر ایشان و دعا برای آنها و سوال کردن از خدا وقایت ایشان را از عذاب قبر و فتنه او مشروع ست چنانکه مالک
در موطا از ابوهریره رضی الله عنه آورده که انه صلی علی صبی صغیر فسمع من دعائه اللهم قه عذاب القبر و نیز احتجاج کرده اند بحدیث
عایشه رضی الله عنها انه مر علیها بجنازة صبی صغیر فبکت فقیل لها ما یبکیک یا ام المومنین فقالت هذا الصبی بکیت علیه شفقة
من ضمة القبر اخرجه علی بن معبد و نیز احتجاج کرده اند بحدیث ابوهریره انه کان یصلی علی المنفوس بان لم یعمل خطیئة قط فیقول
اللهم اجره من عذاب القبر رواه هناد بن السری گویند او تعالی عقول صبیان را کامل سیفرماید تا منازل خود را بشناسند
والهام جواب سوال میکنند و احادیث بسیار دلالت دارند بر آنکه امتحان ایشان در آخرت شود و اشعری از اهل سنت
و حدیث حکایت کرده که چون در آخرت ممتحن گردند از امتحان در قبور خود مانعی نیست و دیگران گفته اند که سوال از کسی
می شود که رسول و مرسل را بداند و از وی می پرسند که ایمان برسول آورد و طاعتش بگزید یا نه و بگویند ما کنت تقول فی
هذا الرجل الذی بعث فیکم و اما طفلیکه هیچ چیز تمیز ندارد او را چه قسم میتوان گفت که در باره این مرد مبعوث چه میگوئی
و اگر عقل او را هم در قبر رد نمایند سوال او از انچه متمکن معرفتش و عالم بدان نیست بی فائده ست بخلاف امتحان اطفال
در آخرت که او تعالی رسولی را بسوی ایشان بفرستد و امر بطاعت امر خود فرماید و عقول ایشان همراه ایشان باشد

و مطیع آن رسول ناجی و عاصی او داخل در نار گردد و این امتحان بچیزی ست که در آن وقت آنرا می توانند کرد نه آنکه سوال
از امر ماضی در دنیا ست از طاعت و عصیان مثل سوال ملکین در قبر و اما حدیث ابو هریره پس مراد بدان عقوبت طفل
بر ترک یا فعل معصیت نیست قطعاً زیرا که او تعالی احدی را عذاب نمی کند مگر بعمل گناه بلکه گاهی مراد بعذاب قبر الم حاصل
میت باشد بلکه الم بسبب اگرچه عقوبتش بر عمل معمول نبود آنحضرت صلعم فرموده ان المیت لیعذب ببکاء اهله علیه یعنی بسبب گریه
کسان خود متالم و متوجع میگردد نه آنکه معاقب بگناه زنده میگردد قال تعالی ولا تزر وازرة وزر اخری و این مثل
قوله صلعم السفر قطعة من العذاب پس عذاب اعم از عقوبت ست و لا ریب ان فی القبر من الآلام والهموم والغموم والحسرات
ما قد یسری اثره الی الطفل فیتالم به فیشرع للمصلی ان یسأل الله ان یقیه ذلک العذاب انتهی و ذا الذی یقتضیه کلام النووی
وابن الصلاح لا یلقن الصبی + واحدی در بسیط گفته صبی را طفل خوانند حین سقوطه از شکم مادر تا احتلام و یقال
جاریة طفل و غلام طفل و مراد بالصبی درینجا طفل ست تمیز یا شد یا نه و تلقین فرع سوال ست پس اگر قائل سوال شوند قائل
تلقین هم باشند والا فلا گویم نووی در اذکار گفته سئل الشیخ الامام ابو عمرو بن الصلاح رحمه الله عن هذا التلقین فقال فی فتاواه
التلقین هو الذی نختاره و نعمل به و ذکره جماعة من اصحابنا الخراسانیین قال و قد روینا فیه حدیثا من حدیث ابی امامة لیس اسناده بالقائم
ولکن اعتضد بشواهد و بعمل اهل الشام به قدیما قال و اما تلقین الطفل الرضیع فما له مستند نعتمده ولا نراه والله اعلم انتهی گویم صواب
آنست که صغیر را مطلقا تلقین نکنند خواه رضیع باشد یا کلان تر از وی ما دام که بالغ نگردد و مکلف نشود و این
انچه ناظم بسوی آن از کلام این هر دو بزرگ اشارت کرده و در فتح الباری گفته اختلاف کرده اند در طفل غیر ممیز
قرطبی در تذکره جزم بسوال کرده و هو منقول عن الحنفیة و غیر ایشان از شافعیه بعدم سوال کرده اند و تلقین باقی
مستحب ست در جمیع التثبیت گفته و قد قدمنا کلاما فی التلقین مطلقا من عدم الدلیل والزرکشی اضحی له معالا +
بانه فی قبره لا یسال + سید علامه محمد بن اسمعیل امیر گفته مخفی نیست که این نه علت نفی سوال ست بلکه اختیار عدم
سوال اوست پس علت مشار الیها ناظم بجا است انتهی گویم مسئله سوال صبی در قبر ذات خلاف منتشر بین العلما ست
نقل کلام ابن القیم در کتاب الروح و کلام نسفی در بحر الکلام پیشتر گذشته و کمال الدین ابن الهمام از متاخرین حنفیه بعدم سوال
و حساب و عذاب اطفال جزم کرده و نووی در روضه تخصیص تلقین ببالغ رفته و این نیز دلیل بر عدم سوال اطفال ست
و به افتی الحافظ ابن حجر و شیخ ابن شجاع که از سادة حنفیه ست گفته ان للاطفال سوالا و کذا للانبیاء لکن ان صح ذلک
فی حق الانبیاء فهو سوال تشریف و تعظیم و تکریم حافظ ابن حجر فرموده والظاهر ان ذلک لا یمنع فی حق الممیز دون غیره واذا
قلنا بان الاطفال یسألون فیحتمل ان الفائدة فی ذلک تکریمهم بحیث یسألون عن ربهم فیجیبون کالصلوة علیهم مع انه لا ذنب
لهم و لهذا التشبیه تشکیر ابن شجاع فی قوله ان لهم سوالا فهو لیس کسوال البالغین ففی مسألته والصلوة علیه رفع درجات له و
یحتمل ان تکون الفائدة تذکیرهم المیثاق الذی اقروا به فی عالم الذر هذا والمعتمد انه لا سوال لهم مطلقا واما ما ورد انه صلعم

لکن ولده ابراهیم فهذا لم یثبت انتهی بعده ناظم اشارت بسوی قول اول کرده و گفته وقیل ان کل طفل یسأل
ویحصل العقل لهم ویکمل + گوئیم این خروج ست از محل نزاع زیرا که چون عقل حاصل شد و کامل گردید مسئول طفل
نماند قاله فی جمع التشتیت وبالله الجواب عنا + قد عوهد الذ علیه قدما + کلام حافظ ابن القیم و تحقیق این
احوال گذشته و این که ناظم درینجا گفته اشارت ست بسوی عهد ماخوذ در عالم ذر فی تفسیر قوله تعالی واذ اخذ ربك
من بنی ادم من ظهورهم ذریتهم واشهدهم علی انفسهم الست بربکم قالوا بلی الایة ابن عباس گفته
خلق الله آدم واخذ میثاقه انه ربه وکتب اجله ورزقه ومصیبته ثم اخرج ولده من ظهره کهیئة الذر واخذ مواثیقهم انه ربهم
وکتب آجالهم وارزاقهم ومصائبهم اخرجه عبد بن حمید وحسن بن حزام فی الاستقامة وابن جریر وابن المنذر وابن
ابی حاتم وابو الشیخ وعن ابی بن کعب فی الآیة الی قوله بما فعل المبطلون قال جمعهم فجعلهم جمیعا ازواجا
فی صورهم ثم استنطقهم فتکلموا ثم اخذ علیهم العهد والمیثاق ثم اشهدهم علی انفسهم الست
بربکم قالوا بلی قال فانی اشهد علیکم السموات السبع واشهد علیکم اباکم آدم ان تقولوا یوم القیامة
انا لم نکن نعلم بهذا واعلموا انه لا اله غیری ولا رب غیری ولا تشرکوا بی شیئا انی سارسل الیکم
رسلی یذکرونکم عهدی ومیثاقی وانزل علیکم کتبی قالوا نشهد بانک ربنا والهنا لا رب لنا غیرک ولا
الٰه لنا غیرک فاقروا ورفع الیهم آدم ینظر الیهم فرأی الغنی والفقیر وحسن الصورة ودون ذلک
قال یا رب لولا سویت بین عبادک قال انی احببت ان اشکر ورأی الانبیاء فیهم مثل السرج علیهم النور
وخصوا بمیثاق آخر فی الرسالة والنبوة ان یبلغوها وهو قوله تعالی واذ اخذنا من النبیین
الایة وهو قوله فطرة الله التی فطر الناس علیها وفی ذلک قال تعالی وما وجدنا لاکثرهم من عهد وان وجدنا
اکثرهم لفاسقین وفی ذلک قال تعالی فما کانوا لیؤمنوا بما کذبوا به من قبل قال فکان فی علم الله من یکذب
به ومن یصدق فکان روح عیسی علیه السلام من تلک الارواح التی اخذ عهدها ومیثاقها فی زمن آدم فارسله الله الی مریم فی صورة بشر
فتمثل لها بشرا سویا قال ابی فدخل فیها انتهی اخرجه عبد بن حمید وعبد الله بن احمد فی زوائد المسند وابن جریر وابن
ابی حاتم وابن مندة فی الرد علی الجهمیة وابن مردویه والبیهقی فی الاسماء والصفات والضیاء فی المختارة وابن عساکر فی تاریخه
و ناظم در در منثور چندر وایات درین معنی سوق کرده ولهذا قد عوهد الذر گفته زیرا که او تعالی بنی آدم را در صور ذر بیرون
آورده قد قاله الضحاک ولا احراز + وهو الذی افتی به البزاز + یعنی ضحاک که از ائمه تفسیرست گفته
مسئول می شوند اطفال اشهد یکه در عالم ذر بوده وبزازی که از ائمه حنفیه ست نیز بدان فتوی داده ناظم در شرح الصدور
آورده اخرج ابن جریر قال مات للضحاک ابن ستة ایام فقال اذا وضعت ابنی فی لحده فابرز وجهه وحل عقده فان ابنی مجلس یسئل
قلت عما یسال قال عن المیثاق الذی اقر به فی صلب آدم انتهی والقرطبی والفاکهانی جزما + به وجمع من

کبار العلماء + در شرح الصدور گفته انه جزم القرطبي بانه يكمل لهم العقل ليعرفوا بذلك منزلتهم ومعادهم ويلهمون الجواب
عما يسألون وصرح ابن يونس من صحبنا + بانه يندب ان يلقنا + وقال في تتمته قد لقن النبي
ابنه ابراهيما + ابراهيم ولد رسول خدا صلعم شانزده ماهه وفات فرمود گويند آنحضرت صلى الله عليه وعلى آله وسلم تلقين
وى كرده ولكن در جمع التشتيت گفته هذا خبر لا يوجد له سند انتهى كذلك في تعليقة القاضي حكي + وفي النظامي هو
لابن فورك + مراد بقاضي درين بيت قاضي حسين از ائمه شافعيه ست وابن فورک بضم فا وسكون واو وراء وكاف
محمد بن حسن بن فورک علامه زاهد متكلم اصولى اصبهانى نزيل نيسابور ست مسند ابو داود را از ابي فارس وغيره شنيده واز وى
بيهقي وغيره اخذ كرده اند وتحت بود بر كراميه واو را تواليف جيده ست توفي مسموما سنه ست واربعمائة رحمه الله تعالى
ولفظ حكي درين بيت معروف ومجهول هر دو خوانده شده وفورک بكسره وفتح اشباع واستغرب السبكي هذا الاثر*
فما له في كتبه اثر يرى + سلامه محمد بن اسمعيل امير گفته وما بعده من اشر عن الصحة وضمير كتبه عائد بسوى علم ست
يعني در كتب علم عيني واثرى ازين اثر بي خبر نيست وآما ابله يعني غافل احمق كه تدبير نداند ودر امور قليل الفطنة ست يا
آنكه سلامت صدر بروى غالب گشته كما يفيده القاموس ومطبوع بر خير وغافل از شر ست وبا حزم حسن ظن دارد پس ناظم
ارشاد بسوى حكم او ميكند وميفرمايد والقاطع في ابله توقفا + وذي جنون او بفترة وفى + ابله درينجا صفت
مقصد بن ست كه طلب حب آخرت بر آنها غالب گشته واز مسائل واسباب دنيا غفلت ورزيده وبي خبر افتاده اند
ودر آخرت اكياس باشند يعني ابله ومجنون واهل فترت مسئول شوند يا نه قاطع درينجا داده توقف سپرده گويم اولى آنست
كه چنين گويند كه اگر در بلاهت خارج از تكليف شده ست پس او چو مجنون ست واگر خارج نشده پس مثل غير خود از مكلفين ست
ودر حق ديوانه همان حكم جاري بايد كرد كه در حق اطفال گذشته وآما اهل فترت كه زمانه نبوت را نديافته اند ونيز شان
شرع من قبلهم هم نبود كه آنرا مى شناختند پس در ايشان خلاف ست واين مبني بر عموم سوال ست براى امم ماضيه ومقتضى
الروضة ان لا يسألا + الا مكلف ومن له تلي + اين بيت را در جمع التشتيت نگرفته وبشرحش نپرداخته گويا از اصل
ساقط شده يا سهو قلم ناسخ باشد والله اعلم ومكلف كسى ست كه براى او تكليف سابق شده بعض اهل علم گفته اند كه اهل فترت
سه گونه اند اول كسيكه ادراك توحيد ببصر بصيرت خود كرده وآز ايشان كسى ست كه در شريعتي از شرائع داخل نشده مثل
قس بن ساعده وزيد بن نفيل وبعضي در شريعت حقه قائمة الرسم در آمده مثل تبع وقوم او دوم كسيكه تبديل وتغيير شرايع
كرد وتوحيد نمود وبراى نفس خود تشريع عبادت كرد وحلال وحرام مقرر ساخت واين قسم بسيار اند مثل عمرو بن لحي
ووى اول كسى ست كه براى عرب عبادت اصنام مسنون ساخت وتشريع احكام نمود وبحيره مقرر كرد وآن ناقه ايست
كه پنج شكم زاييده وخامس او ذكر بود پس آنرا مطلق العنان گردانيده گوش او را شق كرده وركوبش حرام ساخت وسائبه
نمود وآن هم ناقه ايست كه صاحبش سوار شدن بران ترك داده وشير او مگر براى مهمانش حلال كرده ووصيله مقرر كرد وآن

ماده بهفت شکم ست چون با نر آید او را برای آلهه ترک نمایند و آن ذکر را هم ذبح نسازند و گویند وصلت الانثی اخاها
واگر ذکر باشد زنده یا مرده آنرا بخوردن مردم دهند و حامی مقرر ساخت و آن فحلی ست که از صلبش ده بطن زاید بر وی
بار نمیکردند و میگفتند که وی حمایت پشت خود کرده ست و گروهی دیگر از عرب آمدند و بشرع وی عبادت جن و ملائکه
افزودند و خانها و دیرها گرفته سدنه و حجاب او شدند و با کعبه مکرمه مضاهات جستند مثل لات و عزی و مناة و چنانکه
یهود عزیر را پسر خدا و نصاری مسیح را ابن الله گفتند عرب ملائکه را دختران خدا قرار دادند و ما اشبه اللیلة بالبارحة
رقت الزجاج و رقت الخمر فتشابها وتشاکل الامر فکانما خمر ولا قدح وکانما قدح ولا خمر وکیف لا والکفر
ملة واحدة قسم سوم آنکه نه شرک کرد و نه توحید و نه در شریعت پیغمبری درآمد و نه ابتکار شریعتی نمود بلکه تمام عمر خود بر حال غفلت
و ذهول گذرانید و ندانست که کیست و از کجاست و انجام چیست و این قسم در جاهلیت بسیار بود و این قسم اهل فترت اند
حقیقة و ایشان معذب نباشند قال تعالی وما کنا معذبین حتی نبعث رسولا و اما قسم اول پس در بعض روایت درباره
زید قس آمده انه یبعث امة وحده و اما تبع و نحو آن پس حکمش حکم اهل آن دین ست که دران درآمده اند و امیکه یکی را از
ایشان اسلام ناسخ لاحق نگردیده و زمان فترت میان حضرت مسیح عیسی بن مریم علیهما السلام و نبی ما محمد صلعم قریب شش صد
سال بود و جهل مطبق ارض گردیده شرقا و غربا و عارف شرائع و مبلغ دعوت علی وجهها مفقود گردیده مگر افراد قلیله از احبار
اهل کتاب متفرق در اقطار ارض مثل شام و غیره و اما صحت احادیث تعذیب اهل فترت مثل صاحب محجن و غیره و
عقیل بن ابی طالب جواب ازان گفته یکی آنکه این اخبار احاد ست معارض قاطع نشود دوم قصر تعذیب ست بر ایشان
و سببش معلوم خدا ست سوم قصر تعذیب مذکور درین احادیث بر مبدلین و مغیرین شرائع و شارعین ضلال غیر معذور
چه اهل فترت چنانکه گذشت سه قسم اند و انچه مذکور شد مبنی بر عدم اختصاص سوال باین امت ست و کلام بران مع الخلاف
گذشته السادس للمیت یوم الجمعة او لیلته لسنة مرتفعة یعنی قسم ششم از کسانیکه مسئول نشوند کسیست
که روز جمعه یا شب جمعه بمرد بنا بر روایت مرفوعه متصلة الاسناد چه آنچه برای او نزد خدا بود درین روز غطای وی
بروی منکشف گشته و پرده از روی کار برداشته شد چه جهنم را روز جمعه نیفروزند بلکه ابواب سقر را درین روز تخته
میزنند و عمل سلطان نار که در سائر ایام می باشد درین روز نمی ماند پس چون او تعالی بندهٔ را از بندگان خویش درین روز
قبض فرماید این دلیل سعادت و حسن مآب و خیر خاتمهٔ اوست و خود قبض درین یوم نمی شود مگر کسی را که سعادتمند ست و
لهذا از فتنهٔ قبر موقی و مصون می ماند زیرا که سببش تمییز منافق از مومن ست و این مومن سعید بود پس تمییز کدام چیز کنند و
درین باب احادیث متعدده آمده از انجمله حدیث جابر ست قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم من مات یوم الجمعة
او لیلة الجمعة اجیر من عذاب القبر وجاء یوم القیامة وعلیه طابع الشهداء اخرجه ابو نعیم فی الحلیة وعن ایاس بن بکیر ان
رسول الله صلعم قال من مات یوم الجمعة کتب له اجر شهید و وقی فتنة القبر اخرجه حمید فی ترغیبه وعن عطاء قال قال

رسول الله صلعم ما من مسلم او مسلمة يموت يوم الجمعة او ليلة الجمعة الا وقي عذاب القبر وفتنة القبر ولقي الله ولا حساب عليه وجاء يوم القيامة ومعه شهود يشهدون له اخرجه حميد من طريق ابن جريج ناظم در شرح الصدور گفته هذا حديث لطيف صرح فيه بنفي الفتنة والعذاب معا وقد اجتمع مما ذكرناه جماعة لا يسالون واعمنا كل شهيد واتسع الامر فان الشهداء اكثر من ثلثين افردتهم بكراسة انتهى وقال بعض الشراح ولذا اطبق العلماء على ان المراد بقوله تفتنون وبفتنة القبر سؤال منكر ونكير والاحاديث صريحة فيه انتهى وعن ابن عمر قال قال رسول الله صلعم ما من مسلم يموت يوم الجمعة او ليلة الجمعة الا وقاه الله فتنة القبر وفيه ساعة الاجابة وتكفير الآثام ويضعف اجر الذاهب الى الصلوة بكل خطوة اجر سنة وانه خير ايام الاسبوع وتجتمع فيه الارواح اخرجه احمد والترمذي وحسنه والبيهقي وباين اشارت كرده ست ناظم در قول خود وحسن ذاك الترمذي والبيهقي وكم له من شاهد مصدق + قرطبي گفته هذه الاحاديث لا تعارض احاديث السوال السابقة بل تخصصها وتبين من لا يسأل في قبره ممن يجري عليه السوال ويقاسي تلك الاهوال وهذا كله ليس للقياس فيه مدخل ولا مجال للنظر فيه انما فيه التسليم والانقياد لقول الصادق المصدوق صلى الله عليه وآله وسلم انتهى لكنه في مشكل الطحاوي + بنقله ضعف فيه الراوي + در جمع الشتيت گفته لم اقف على كلام الطحاوي ولا ذكره الناظم في شرح الصدور الا انه قال الترمذي بعد اخراجه حديث ابن عمر عنه صلعم انه حديث غريب وليس اسناده بمتصل انتهى گويم ودر حديث جابر ابو موسى رقي ست وهو مدني

تضعيف سيد علامه محمد بن اسمعيل امير يح گفته ونيز سطع نشدم بر افراد سيوطي در باره شهداء ولكن خود آنرا از معنى نظم كرده وذكرش همينجا اراده فائده زائده نمودم وآن نظم اين ست

دوى لنا الاثبات عن خير الورى + رسولنا المبعوث من ام القرى + بانه خص بنيل الفضل + جماعة كالشهدا فاستملى + من في سبيل الله حتفا قد قضى + كذا الغريق والحريق قد قضى + بذاك المختار والمبطون + ومن بجمع وكذا المطعون + اول

مرده در راه خداست وحديثش را شيخين روايت كرده اند ودر حديث ابو هريره ست قال قال رسول الله صلعم ما تعدون الشهيد فيكم قالوا يا رسول الله من قتل في سبيل الله قال ان شهداء امتي اذا لقليل قالوا فمن هم يا رسول الله قال من قتل في سبيل الله فهو شهيد ومن مات في سبيل الله فهو شهيد ومن مات في الطاعون فهو شهيد ومن مات في البطن فهو شهيد اخرجه مسلم ومالك في الموطا والترمذي قال ابن نعيم اشهد على ابيك يعني ابا صالح انه قال والغريق شهيد هذه رواية مسلم ودر روايت موطا وترمذي ست ان رسول الله صلعم قال الشهداء خمسة المطعون والمبطون والغريق وصاحب الهدم والشهيد في سبيل الله فهولاء خمسة وآما حريق پس ابن الاثير در جامع الاصول اخراجش كرده ولكن نسبتش بسوي احدي نكرده وبيت اول مشتمل بر سه قسم ست وقضى در مصراع اولش بمعنى مات ست ودر ثاني بمعنى حكم پس بيان هر دو جناس تام شد وبيت دوم متضمن سه نوع ست وجمع دران بضم جيم وكسر آن زني ست كه در نفاس بميرد وآنرا نسائي از حديث عقبة بن عامر مرفوعا بن امية اخراج كرده وفيه والنفساء شهادة

وصاحب الهدم وذات الجنب والسل والمحبوس لا الذنب

واین چهار کس اند و حدیث صاحب هدم و حدیث ذات الجنب را ابن الاثیر در جامع الاصول آورده و برای آن بیاض
گذاشته و سیوطی ذکرش در جامع صغیر از حدیث جابر بن عتیک کرده و منسوب بسوی احمد و ابی داود و نسائی و ابن ماجه و ابن
حبان و حاکم ساخته و شیخین و ترمذی آنرا از حدیث ابو هریره آورده اند و اما صاحب سل پس اخراجش ابو الشیخ از حدیث عبادة
بن صامت باین لفظ نموده السل شهادة و طبرانی آنرا از حدیث سلمان و احمد از حدیث انس بن حنیس روایت کرده اند و اما
محبوس بغیر ذنب چون در حبس بمیرد پس اخراجش ابن منده از حدیث علی السلام نموده ه وکذلک المقتول دون اهله او دینه او ماله فاستمله
او دمه ومن جنی علیه بجیرة ادفن لدینه او لدغ نسها متا او من سبع له افتراس کذلک من صرع عن دابته میتا بالشریق و
عاشق عف عن العشیق حاصل آنکه در بیت اول و سوم سه نفر ذکر یافته و در بیت دوم و چهارم دو دو نفر مذکور اند
پس چهار نفر اول را یعنی سه از بیت اول و اول از بیت دوم ابو داود و ترمذی و نسائی از حدیث سعید بن زید باین لفظ
روایت نموده اند قال سمعت رسول الله صلی الله علیه وعلی آله وسلم یقول من قتل دون ماله فهو شهید ومن قتل دون دمه فهو شهید
ومن قتل دون دینه فهو شهید ومن قتل دون اهله فهو شهید و ششم نفر یسین را طبرانی در معجم کبیر خود از حدیث ابن عباس و عقبه
بن عامر روایت کرده قال الشارح و نیز عشیق را دیلمی در مسند فردوس و خطیب در تاریخ خویش از ابن عباس و عایشه بسند ضعیف
باین لفظ اخراج کرده من عشق وعف ثم مات مات شهیدا و حافظ ابن القیم گفته انه حدیث یرویه سوید بن سعید وقد انکره
حفاظ الاسلام علیه قال ابن عدی فی کامله هذا احد ما انکر علی سوید وکذا ذکره البیهقی و ابن طاهر فی الذخیرة والتذکرة و ابن الجوزی
وعده فی الموضوعات سید علامه محمد بن اسمعیل گفته قلت والصواب فی الحدیث انه من کلام ابن عباس فغلط سوید فی رفعه
انتهی و حافظ ابن القیم رح در زاد المعاد ادعای وضع این حدیث کرده بالتفصیل والاطناب و همچنین در حدیث عایشه گفته
نحن نشهد بالله ان عایشه ما حدثت بهذا عن رسول الله صلعم قط بعده ضعف رفع حدیث از جمیع طرق ذکر کرده بعده گفته
ان صح عن ابن عباس فلا یحمل تحته حتی یصیب بعید ولیعف لسده ویکتم بسده و هذا لا یکون الا مع قدرته علی معشوقه و ایثار محبة الله
وخوفه و رضاه و هذا احق من دخل تحت قوله تعالی واما من خاف مقام ربه ونهی النفس عن الهوی فان الجنة
هی المأوی وتحت قوله سبحانه ولمن خاف مقام ربه جنتان انتهی ه کذلک من یقتل دون مظلمه
او جاره قال به من علمه + اول را نسائی و ضیا از حدیث سوید بن مقرن و احمد از حدیث ابن عباس آورده
و ثانی را ابن عیاش از حدیث انس روایت نموده ه ومن اتاه الموت وهو فی الطلب للعلم او عن اهله قد
اغترب + یعنی دیگر هر کرا موت آمد و وی در طلب علم بود یا از اهل خود مغترب بود این هر دو شهید اند اول را ابو نعیم
و بزار از ابی هریره و ثانی را ابن ماجه از حدیث ابن عباس و دارقطنی از حدیث ابن عمر اخراج کرده اند وصححه الدارقطنی
واخرجه ابو بکر الخرائطی من حدیث انس و ابی هریرة والصابونی من حدیث جابر والطبرانی من حدیث عنترة ه
وصاحب الهدم ومن تردی + فی بحر وکذلک الغریق + واین سه کس اند اول را دیلمی در مسند الفردوس از

ازحدیث انس و ثانی را طبرانی ازحدیث عنتره اخراج کرده اند و ثالث زن غیرت دار بر زوج خودست که از غیرت بمیرد
؎ ومن نهی عن منکرومن امر + بالعرف فلحفظ ما اتی به الخبر + واین را ابن عساکر ازحدیث علی علیه السلام آورده
؎ وسائل بصدق الشهادة + ومن اتی بهذه العبادة + سائل شهادت براستی را مسلم ازحدیث انس
باین لفظ روایت کرده من سأل الله الشهادة بصدق بلغه الله منازل الشهداء و تفسیر قول او بهذه العبادة این بیت ست
؎ صوم ثلثة من کل شهر + محافظًا علی الضحی والوتر + واین را طبرانی در معجم کبیر بسند حسن ازحدیث ابن عمر باین
لفظ اخراج کرده من صلی الضحی وصام ثلثة ایام من الشهر ولم یترک الوتر فی حضر ولا سفر کتب له اجر شهید ؎ ومستعیذ
فی الصباح وللمسا + ثلاث مرات وکان دارسا + ثلث ایات ختم الحشر ا + وانس لم یروالا الذکرا +
واین را ترمذی ازمعقل بن یسار باین لفظ روایت کرده قال رسول الله صلی الله علیه وعلی آله وسلم من قال حین یصبح ثلث
مرات اعوذ بالله السمیع العلیم من الشیطان الرجیم وقرأ ثلاث آیات من آخر سورة الحشر وکل الله به سبعین الف ملک یصلون
علیه حتی یمسی وان مات فی ذلک الیوم مات شهیدا ومن قالها حین یمسی کان بتلک المنزلة و مصراع چهارم اشارت ست
بسوی اخراج خرایطی از انس باین لفظ من قرء سورة الحشر الحدیث ؎ ومن علی طهر الجواد قد مضی +
مرابطا او داضیا حال القضا + اول را مسلم ازحدیث ابوهریره و ثانی را آجری از انس روایت نموده ؎ و
قائل فی مرض المنون + ماقال ذو نون ببطن النون + منون بفتح میم بمعنی موت ست و منه تربص به ریب المنون
و ذو النون لقب نبی الله یونس بن متی علیه السلام ست و قول او همانست که او تعالی در کتاب عزیز حکایتش فرموده
لا اله الا انت سبحانک انی کنت من الظالمین ؎ کرره فی العدد اربعینا + واخر المنقول ما دوینا +
واین حدیث را حاکم در مستدرک ازحدیث سعد بن ابی وقاص مرفوعا روایت نموده و قول شارح ؎ مودنا اذن باحتسابٍ +
وفقنا الله الی الصواب + مفعول ثانی قول وی رویناه ست و حدیثش را طبرانی در معجم کبیر ازحدیث ابن عمر اخراج کرده
؎ وصل یارب علی محمد + والال والاصحاب اهل الرشد + وبرین بیت ابیات سید محمد بن اسمعیل امیر
که در بارهٔ شهدا جمع کرده بود منتهی شدند واگرچه حضرت سید رحمه الله تعالی بر کتاب مفرد سیوطی درین باب مطلع نشده
کما نقلنا عنه اولا لیکن بجز سطور تجاوز الله عن سیئاته وختم له بالحسنی وادخله فی جناته بران واقف گشته و نامش
ابواب السعادة فی اسباب الشهادة ست و دران سیوطی پنج شهادت مبطون و مطعون و غرق و صاحب هدم و شهید
فی سبیل الله را ازحدیث متفق علیه ابوهریره آورده و شهادت صاحب ذات الجنب و صاحب حریق و جمع را باخراج مالک در موطا
واحمد وابوداود ونسائی و حاکم در مستدرک وابن حبان و بیهقی در شعب ازحدیث جابر بن عتیک حواله کرده و در حدیث
بطن که نزد طبرانی از سلمان ست گفته قال القرطبی اختلف المراد بالبطن الاستسقاء او الاسهال علی قولین للعلماء و از
معجم کبیر طبرانی ازحدیث عتبه بن عبد السلمی مرفوعا آورده یأتی الشهداء والمتوفون بالطاعون فیقول اصحاب الطاعون

نحن شہداء فیقال انظروا فان کانت جراحاتہم کجراح الشہداء تسیل دما کریح المسک فہم شہداء فیجدونہم کذلک و از
ابن عمر باخراج ابونعیم آوردہ قال المرأۃ فی حملہا الی وضعہا الی فصالہا کالمرابط فی سبیل اللہ فان ماتت فیما بین ذلک فلہا
اجر شہید و گفتہ حسنۃ قطعہ و از ابن ماجہ از حدیث ابن عباس مرفوعا آوردہ موت الغریب شہادۃ گویم بیہقی گفتہ
اشار البخاری الی تفرد ہذیل بن الحکم بہذا و ہو منکر الحدیث قال البیہقی وروی من وجہ آخر اضعف من ہذا ثم اخرج عن
ابی ہریرۃ عن النبی صلعم قال من مات غریبا مات شہیدا لیکن شہادت غربت در حدیث علی نزد ابن عساکر و حدیث عنترہ
وغیرہما آمدہ و این دلیل ست بر آنکہ حدیث را اصلی ہست و از صابونی در مأتین از حدیث جابر آوردہ موت المسافر
شہادۃ و از انس نزد دیلمی مرفوعا آوردہ الحمی شہادۃ و از ابن عباس نزد احمد بسند صحیح مرفوعا روایت کردہ من قتل دون
مظلمۃ فہو شہید و گفتہ اخرج الطبرانی والحاکم فی المستدرک وقال صحیح علی شرط الشیخین عن ام سلمۃ رضی اللہ عنہا قالت
قال رسول اللہ صلعم من ادی زکوۃ مالہ طیب النفس بہا یرید بہا وجہ اللہ تعالی والدار الآخرۃ لم یغیب شیئا من مالہ فتعدی
علیہ فی الحق فاخذ سلاحہ فقاتل فقتل فہو شہید و گفتہ کہ بزار از ابی عبیدۃ بن الجراح روایت نمودہ قال قلت یا رسول اللہ
ای الشہداء اکرم علی اللہ قال رجل قام الی امام جائر فامرہ بمعروف ونہاہ عن منکر فقتلہ وللبیہقی عن ابی ہریرۃ مرفوعا
المجنوب شہید و ابوداود از ام حرام از آنحضرت صلعم روایت کردہ المائد فی البحر الذی یصیبہ القیء لہ اجر شہید و بزار و طبرانی بسند حسن از ابن مسعود مرفوعا
آوردہ اند قال ان اللہ کتب الغیرۃ علی النساء والجہاد علی الرجال فمن صبر منہن کان لہ اجر شہید و اخرج حمید بن زنجویہ فی فضل الاعمال مرفوعا من مات یوم الجمعۃ
کتب لہ اجر شہید و وقی فتنۃ القبر و اخرج مسلم مرفوعا من طلب الشہادۃ صادقا اعطیہا ولو لم تصبہ و مثلہ عند احمد والنسائی والحاکم والطبرانی فی معجمہ الکبیر
و اخرج الطبرانی فی الاوسط عن عائشۃ مرفوعا من قال کل یوم خمسا وعشرین مرۃ اللہم بارک لی فی الموت وفی ما بعد الموت
ثم مات علی فراشہ اعطاہ اللہ اجر شہید و عن ابی ہریرۃ قال قال رسول اللہ صلعم المتمسک بسنتی عند فساد امتی لہ اجر
شہید اخرجہ الطبرانی فی الاوسط و درین حدیث بشارت عظمی ست برای غربای این زمان کہ دست بسنت مطہرہ زدہ اند و
دامن از غبار تقلید برافشاندہ ملام و مرمی اعدای دین بہر حجر و مدر شدہ اند و ابن عمر گفتہ قال رسول اللہ صلعم التاجر
الصدوق الامین مع الشہداء اخرجہ الحاکم و اخرج مثلہ عن ابی سعید ایضا و عن ابن مسعود قال قال رسول اللہ صلعم من
جلب طعاما الی مصر من امصار المسلمین کان لہ اجر شہید اخرجہ الدیلمی و عن ابن عمر قال قال رسول اللہ صلعم المؤذن المحتسب
کالشہید المتشحط فی دمہ واذا مات لم یدود فی قبرہ اخرجہ الطبرانی و حسن از حال مروی پرسیدند کہ شیخ غسل کردہ و از
بر دوش بہر گرفت یا لباس شہادۃ اخرجہ ابن ابی شیبۃ فی مصنفہ و عمرو گفتہ حلاق لولا ابو سفیان بن الحرب را
بہر چہ روی دران بہر دوش گمان کردند کہ وی شہید ست گویم معتبر درین مقام اخبار مرفوعہ ست نہ آثار موقوفہ و نیز موت
ہر مومن بہر وجہ کہ بمیرد شہادت ست علی بن ابی طالب گفتہ محبوس سلطان و مضروب و ہر مومن مات شہید ست
اخرجہ ابن مندۃ و در حدیث انس آمدہ کہ ہر کہ یکبار بر من درود فرستد حق تعالی در عوض آن بر وی دہ مرتبہ درود فرستد

وهرکه بر من ده مرتبه درود فرستد حق تعالی در عوض آن بروی صد مرتبه درود فرستد و هرکه بر من صد بار درود فرستد
حق تعالی در میان هر دو چشم او براءة من النفاق و براءة من النار نویسد و روز قیامت همسکن شهدا دهد اخرجه
الطبرانی فی الاوسط والصغیر و در حدیث حذیفه بن الیمان آمده که هرکه در اول صبح و شام بگوید اللهم انی اشهدک
بانک انت الله الذی لا اله الا انت وحدک لا شریک لک وان محمدا عبدک و رسولک صلی الله علیه و آله وسلم ابوء بنعمتک علی
وابوء بذنبی فاغفر لی انه لا یغفر الذنوب الا انت و دران روز یا شب بمیرد شهید میرد اخرجه الاصبهانی فی الترغیب
و در حدیث طویل ابوهریره نزد بیهقی مرفوعا آمده الخار عن دابته فی سبیل الله شهید و در حدیث ابن عباس مرفوعا الغریق
شهید اخرجه الطبرانی و دوی کسیست که از برق بمیرد الی غیر ذلک مما قاله رحمه الله تعالی و غیره و بالجمله سیوطی و غیره شهدای
امت مرحومه را بسیار نقل کرده اند اگرچه افضل و اکمل ایشان همان مقتول فی سبیل است اما بقیه شهدا را نیز نصیبی
از اجر ست که عامه موتی را نیست و فضل الله واسع و رحمته قریب و چون این بحث تمام شد حالا عود میکنیم بسوی شرح
ابیات تثبیت گفت ناظم رح السابع القاری کل لیله + تبارک الملک یرید نیله + وعن ابی هریرة قال
قال رسول الله صلعم ان سورة من کتاب الله ما هی الا ثلثون آیة شفعت لرجل حتی غفر له تبارک الذی بیده الملک اخرجه احمد
وابوداود والترمذی وحسنه والنسائی وابن ماجة وابن حبان والحاکم وصححه وابن مردویه والبیهقی فی شعب الایمان واللفظ
للترمذی وعن انس قال قال رسول الله صلعم سورة فی القرآن خاصمت عن صاحبها حتی ادخلته الجنة تبارک الذی بیده
الملک اخرجه الطبرانی فی الاوسط وابن مردویه والضیاء فی المختارة وعن ابن عباس قال ضرب بعض اصحاب النبی صلعم خباءه
علی قبر وهو لا یحسب انه قبر فاذا فیه انسان یقرء سورة الملک حتی ختمها فاتی النبی صلعم فاخبره فقال صلعم هی المانعة هی المنجیة
تنجیه من عذاب القبر اخرجه الترمذی وقال هذا حدیث حسن غریب والحاکم وابن مردویه وابن نصر والبیهقی فی الدلائل
وعن ابن مسعود قال قال رسول الله صلعم تبارک هی المانعة من عذاب القبر اخرجه ابن مردویه وعن رافع بن خدیج
وابی هریرة انهما سمعا رسول الله صلعم یقول انزلت علی سورة تبارک وهی ثلثون آیة جملة واحدة وهی المانعة فی القبور
اخرجه ابن مردویه وعن ابن عباس انه قال لرجل الا اتحفک بحدیث تفرح به قال بلی قال اقرء تبارک الذی بیده الملک
وعلمها اهلک وجمیع ولدک وصبیان بیتک وجیرانک فانها المنجیة والمجادلة تجادل یوم القیامة عند ربها لقارئها و
تطلب له ان تنجیه من عذاب النار وینجو بها صاحبها من عذاب القبر قال رسول الله صلعم لوددت انها فی قلب کل انسان
من امتی اخرجه احمد فی مسنده واللفظ له والطبرانی والحاکم وابن مردویه وعن ابن مسعود قال یؤتی الرجل فی قبره
فیؤتی من قبل رجلیه فتقول رجلاه لیس لکم علی ما قبلی سبیل قد کان یقوم علینا بسورة تبارک الملک ثم یؤتی من قبل
راسه فیقول لیس لکم علی قبلی سبیل قد کان یقرء فی سورة الملک فهی المانعة تمنع من عذاب القبر وهی فی التوراة سورة
الملک من قرأها فی لیلة فقد اکثر واطیب اخرجه ابن الضریس والطبرانی والحاکم وصححه والبیهقی فی شعب الایمان و دریث

معنی احادیث و آثار بسیار اند که ناظم در در منثور بذکرش پرداخته و در آنچه درینجا ذکر کردیم مقنع و بلاغ ست ففیه
اخبار ذوات عدة + وبعضهم ضم الیها السجدة + یعنی در منجی بودن سورهٔ تبارک از عذاب قبر اخبار
کثیره از آنحضرت صلعم وارد شده چنانکه نبذی از آن گذشته و از صحابه هم آثار درین باب آمده ابن مسعود گفته من
قرء سورة الملک کل لیلة عصم من فتنة القبر و بعض ائمهٔ اهل بیت علیهم السلام این سوره را در دو رکعت بعد وتر میخواندند
و اما ضم سورهٔ سجده با سورهٔ تبارک درین خاصه پس دارمی در مسند خود از خالد بن معدان آورده قال بلغنی ان الم
التنزیل تجادل عن صاحبها فی القبر تقول ان کنت من کتابک فشفعنی فیه وان لم اکن من کتابک فامحنی عنه وانها تکون
کالطیر تجعل جناحها علیه فتشفع له وتمنعه من عذاب القبر وفی تبارک مثله وکان خالد لا یزال یقرأهما و نیز دارمی و ترمذی
از جابر روایت نموده اند کان النبی صلعم لا ینام حتی یقرء تنزیل السجدة و تبارک و آنرا به مرفوعا آمده من قرء الم السجدة و تبارک
قبل النوم نجا من عذاب القبر و وقی فتانی القبر گوییم این روایت از طریق سوار بن مصعب آمده و وی سخت ضعیف ست
و باجمله این همه هفت کس اند که از ایشان سوال در قبر نمی رود و باقی ماندند آنانکه به مرتبهٔ شهدا میرسند باآنکه مسئول می شوند
و آن نه کس اند که ذکر آنها مع حوالهٔ ادله گذشت و مستفاد ازین روایات آنست که سوال منکر و نکیر منجمله عذاب قبر ست
زیرا که ناظم هفت کس را از آن مستثنی کرده و برای آنها استدلال با دلهٔ داله بر عدم عذاب قبر نموده پس درینجا ذکر حدیثی
جامع خلال جمله از خیر دافع برای عذاب قبر بکنیم تا افاده تمام گردد حافظ ابن القیم رح در کتاب الروح گفته و قد جاء فی نجی
من عذاب القبر حدیث فیه الشفاء رواه ابو موسی المدینی و بنی علیه فی کتابه الترغیب والترهیب و جعله شرحا له و رواه من
حدیث ابی الفرج بن فضالة حدثنا هلال ابو جبلة عن سعید بن المسیب عن عبد الرحمن بن سمرة قال خرج علینا رسول الله صلعم
و نحن فی صفة فی المدینة فقام علینا فقال انی رایت البارحة عجبا رایت رجلا من امتی اتاه ملک الموت لیقبض روحه فجاءه
بره بوالدیه فرد ملک الموت عنه و رایت رجلا من امتی قد بسط علیه عذاب القبر فجاءه وضوءه فاستنقذه من ذلک و رایت
رجلا من امتی قد احتوشته الشیاطین فجاءه ذکر الله فطرد الشیاطین عنه و رایت رجلا من امتی قد احتوشته ملائکة العذاب
فجاءته صلوته فاستنقذته من ایدیهم و رایت رجلا من امتی یلهث عطشا کلما دنی من حوض منع منه و طرد فجاءه صیام شهر
رمضان فاسقاه و ارواه و رایت رجلا من امتی و النبیون و المومنون قعود حلقا حلقا کلما قعد الی حلقة طرد فجاءه غسله
من الجنابة فاخذ بیده فاقعده الی جنبی و رایت رجلا من امتی بین یدیه ظلمة و عن یمینه ظلمة و عن شماله ظلمة و من فوقه
ظلمة و هو متحیر فیه فجاءه حجه و عمرته فاستخرجاه من الظلمة و ادخلاه النور و رایت رجلا من امتی یتقی بوجهه وهج النار و شررها
فجاءته صدقته فصارت سترة بینه و بین النار و ظللت علی راسه و رایت رجلا من امتی یکلم المومنین و لا یکلمونه فجاءته
صلته لرحمه فقالت یا معشر المسلمین انه کان وصولا لرحمه فکلموه فکلمه المومنون و صافحوه و صافحهم و رایت رجلا من
امتی قد احتوشته الزبانیة فجاءه امره بالمعروف و نهیه عن المنکر فاستنقذه من ایدیهم و ادخله فی ملائکة الرحمة و رایت

رجلا من امتی جاثیا علی رکبتیه وبینه وبین الله حجاب فجاءه حسن خلقه فاخذ بیده فادخله علی الله عز وجل ورأیت رجلا من امتی قد ذهبت صحیفته من قبل شماله فجاءه خوفه من الله فاخذ صحیفته فوضعها فی یمینه ورأیت رجلا من امتی خف میزانه فجاءه افراطه فثقلوا میزانه ورأیت رجلا من امتی قائما علی شفیر جهنم فجاءه رجاؤه فی الله فاستنقذه من ذلک ومضی ورأیت رجلا من امتی قد هوی فی النار فجاءته دمعته التی بکی من خشیة الله فاستنقذه من ذلک ورأیت رجلا من امتی قائما علی الصراط کما یرعد السعفة فی ریح عاصف فجاءه حسن ظنه بالله فسکن رعدته ومضی ورأیت رجلا من امتی یزحف علی الصراط ویحبو احیانا ویتعلق احیانا فجاءته صلوته علی فاقامته علی قدمیه وانقذته ورأیت رجلا من امتی انتهی الی ابواب السماء فغلقت الابواب دونه فجاءت شهادة ان لا اله الا الله ففتحت له الابواب وادخلته الجنة قال ابو موسی المدینی هذا حدیث حسن جدا بعده ابن القیم گفته وسمعت شیخ الاسلام یعنی ابن تیمیه رح یعظم امر هذا الحدیث وقال اصول السنة تشهد له وهو من احسن الاحادیث انتهی وگذشت که خواندن قل هو الله احد در مرض موت سبب عدم افتتان در قبر وامن از ضغطه او ست واصبهانی در ترغیب وترهیب از ابن عباس آورده که فرمود رسول خدا صلعم من صلی بعد المغرب رکعتین فی لیلة الجمعة یقرء فی کل واحد منهما فاتحة الکتاب واذا زلزلت الارض خمسین مرة هون الله علیه سکرات الموت واعاذه من عذاب القبر ویسر له الجواز علی الصراط یوم القیامة وذکره الناظم فی شرح الصدور وقد نقل فیه ایضا ما معناه من قال کل یوم لا اله الا الله الملک الحق المبین مائة مرة امن فتنة القبر والله اعلم **سوال الکافر واطفال المشرکین** یعنے این بیان اختلاف درین است

قال ابن عبد البر فیما نقلوا + الکافر الصریح لیس یسأل + وانما السؤال للمنافق + منهم کما دل
حدیث الصادق + والقرطبی خالف وابن القیم + والارجح الاول عندی فافهم +

گفته است ابن عبد البر که ان الآثار دالة علی ان لا یکون السوال الا لمؤمن او منافق واما الکافر الجاحد المبطل فلیس ممن یسأل عن ربه ودینه ونبیه وحافظ ابن القیم رح بعد نقل این قول زیاده کرده وگفته القرآن والسنة تدل علی خلاف هذا القول وان السؤال للکافر والمسلم قال الله تعالی یثبت الله الذین آمنوا بالقول الثابت فی الحیوة الدنیا وفی الآخرة ویضل الله الظالمین ویفعل الله ما یشاء وقد ثبت فی الصحیح انها نزلت فی عذاب القبر حین یسأل من ربک وما دینک ومن نبیک وفی الصحیحین عن انس بن مالک ان النبی صلعم قال اذا وضع المیت فی قبره وتولی عنه اصحابه انه لیسمع قرع نعالهم وذکر الحدیث وزاد البخاری والمنافق والکافر فیقال له ما کنت تقول فی هذا الرجل فیقول لا ادری کنت اقول کما یقول الناس فیقال لا دریت ولا تلیت ویضرب بمطرقة حدید ویصیح صیحة یسمعها من یلیه الا الثقلین هکذا فی البخاری واما الکافر والمنافق بالواو انتهی گویم حافظ ابن حجر رح در فتح الباری بعد ذکر حدیث بخاری گفته واما المنافق والکافر کذا فی هذه الطرق بواو العطف وتقدم فی باب خفق النعل بلفظ واما المنافق او الکافر بالشک وفی روایة ابی داود وان الکافر اذا وضع وکذا لابن حبان من حدیث ابی هریرة وکذا فی حدیث البراء الطویل وفی حدیث ابی سعید عند احمد وان کان کافرا ومنافقا بالشک وله

فی حدیث اسماء فان کان فاجرا او کافرا وفی الصحیحین من حدیثهما واما المنافق والمرتاب وفی حدیث جابر عند عبد الرزاق وحدیث
ابی هریرة عند الترمذی واما المنافق وفی حدیث عائشة عند احمد وابی هریرة عند ابن ماجة واما الرجل السوء وللطبرانی من
حدیث ابی هریرة وان کان من اهل الشک فاختلفت هذه الروایات لفظا وهی مجتمعة علی ان الکافر والمنافق یسأل ففیه
تعقب علی من زعم ان السوال انما یقع لمن یدعی الایمان ان محقا وان مبطلا ومستندهم فی ذلک ما رواه عبد الرزاق من طریق
عبید بن عمیر احد کبار التابعین قال انما یفتن رجلان مؤمن ومنافق واما الکافر فلا یسأل عن محمد صلعم ولا یعرفه وهذا موقوف
والاحادیث الناصة علی ان الکافر یسأل مرفوعة مع کثرة طرقها الصحیحة فهی اولی بالقبول وجزم الترمذی الحکیم بان الکافر
یسأل بعده حافظ ابن حجر کلام ابن القیم که بران تعقب ابن عبد البر کرده ذکر نموده وآنرا مقرر فرموده پس عجب دریجا از
سیوطی ست که چه قسم در اثبات کلام ابن عبد البر صریح گفته باآنکه دلیل برخلاف کلام ابن عبد البر قائم ست در شرح الصدور
گفته ان ما قال القرطبی وابن القیم ممنوع وانه لم یجمع بینها فی شیء من الاحادیث وانما ورد فی بعضها ذکر المنافق وفی بعضها
ذکر الکافر وهو محمول علی ان المراد به المنافق بدلیل قوله فی حدیث اسماء واما المرتاب والمنافق ولم یذکر الکافر انتهی کذا ظهر کلام
حافظ ابن حجر کلام شیخ سیوطی ست معلوم شد که جمع میان هر دو در الفاظ احادیث وارد شده کما نقلناها وبالجمله این همه
در باره کافر مکلف ست بر هدایت که باشد واما صغیر پس ناظم گفته والوقف عن سؤال طفل المشرک + یقال عن
ابی حنیفة ﷺ یعنی امام ابو حنیفه نعمان بن ثابت کوفی رح در مسئول بودن طفل صغیر مشرک توقف کرده وشاید که
وجه توقف آنست که سوال خاصه این امت نیست وگذشت که همه اطفال مسئول نمی شوند والله اعلم اسم الملکین و
صفتهما در جمع التشتیت همین قدر گرفته ودر بعض نسخ لفظ کیفیة السوال زیاده آمده وهمین صواب ست زیرا که
این کیفیت در ابیات این باب مذکور شده این وجه ترک غیر ظاهر ست اللهم مگر مسوده قلم کاتب الکتاب باشد اذا تولی الناس
من بعد الدفن + ردت الیه روحه الی البدن + کلام ناظم مشعر برد روح بعد دفن ست وظاهر الفاظ احادیث
رد آن قبل دفن ست در شرح الصدور در باب معرفت میت غاسل وجهز خود را وسماع او قول قائلین آگفته عن
عمر بن الخطاب قال قال رسول الله صلعم ما من میت یوضع علی سریره فیخطی به ثلاث خطا الا تکلم بکلام یسمعه الله من یشاء
الا الثقلین الجن والانس یقول یا اخوتاه ویا حملة نعشاه لا تغرنکم الدنیا کما غرتنی ولا یلعبن بکم الزمان کما لعب بی خلفت
ما ترکت لورثتی والدیان یوم القیامة یخاصمنی ویحاکمنی وانتم تشیعونی وتدعونی اخرجه ابن ابی الدنیا فی القبور واخرج
الشیخان عن ابی سعید قال قال رسول الله صلعم اذا وضعت الجنازة واحتملها الرجال علی اعناقهم فان کانت صالحة
قالت قدمونی قدمونی وان کانت غیر صالحة قالت یا ویلها این تذهبون بها یسمع صوتها کل شیء الا الانسان ولو سمعه
الانسان لصعق وعنه ان النبی صلعم قال ان المیت یعرف من یغسله ویحمله ویکفنه ومن یدلیه فی حفرته اخرجه احمد
وابن ابی الدنیا والطبرانی فی الاوسط والمروزی وابن منده وظاهر این احادیث عود روح بسوی میت در حال قبل

وفن او ست مگر آنکه بکر بن عبد الله مزنی گفته بلغنی انه ما من میت یموت الا و روحه فی ید ملک الموت فهم یغسلونه و
یکفنونه وهو یری ما یصنع اهله اخرجه ابن ابی الدنیا و حذیفه گفته ان الروح فی ید الملک و الجسد یقلب فاذا حملوه تبعهم فاذا
وضع فی القبر بثه فیه اخرجه البیهقی مگر آنکه مزنی تابعی ست و ثانی موقوف پس اگر این آثار صحیح شود و رفع آن ثابت
گردد صالح تقیید برای احادیث معرفت میت بغاسل خود و کلام فوق نعش فقط بروح باشد در شرح این منظومه
گفته که چون روح برآید او را بآسمان می برند اگر صالح ست درهای آسمان برای او مفتوح میگردد تا آنکه سجده زیر عرش
میکند و حق تعالی میفرماید بنویسید کتاب بنده مرا در علیین و برگردانید روح او را بسوی زمین چه من او را از زمین آفریده ام
و در آن اعاده اوکنم و از آن او را بار دیگر برآورم پس روح رجوع بارض میکند و غسل جسد خود را می بیند و در بعض روایات
آمده که روح در دست فرشته خاک می باشد پس می درآید در آن و اگر غیر صالح ست برای او فتح ابواب سمائی نشود و
بعد تسویه تراب بروی در جسد می درآید از برای سوال انتهی بعده ناظم گفته وکله یحیی لدی الجمهور لا جزؤه
لظاهر المأثور + احادیث صحیحه وارد اند بآنکه روح عود میکند بسوی میت و وی برخاسته در قبر می نشیند و مخاطب
میگردد و این ظاهرست در آنکه حیات کامله با جمیع اجزاء وست بهم میرسد و ناظم در شرح صدور از فتاوای حافظ
ابن حجر رح نقل کرده که وی پرسیده شد از قعود میت نزد سوال که آیا می نشیند یا سوال کرده می شود و او نائم ست
گفت انه یحتمل لکن ظاهر الخبر ان الروح تحل فی نصفه الاعلی انتهی و در جمع الشتیت گفته ولا اعرف الخبر الذی اشار الیه انتهی
حافظ ابن القیم نوشته الاحادیث مصرحة باعادة الروح الی البدن لکن هذه الاعادة لا تحصل بها الحیوة المعهودة التی
یقوم بها الروح بالبدن ویحتاج الی الطعام ونحوه انما یحصل بها للبدن حیوة اخری یحصل بها الامتحان بالسؤال وکما
ان حیاة النائم وهو نائم غیر حیاة المستیقظ فان النوم اخ الموت ولا ینفی عن النائم اطلاق الحیوة فکذلک حیاة
المیت عند الاعادة غیر حیاة الحی وهی حیاة لا ینفی عنها اطلاق اسم الموت بل امر متوسط بین الحیاة والموت کما ان
النوم متوسط بینهما ولا دلالة فی الحدیث فی انها حیاة مستقرة وانما یدل علی تعلق ما لها بالبدن وهی لا تزال متعلقة
به وان بلی وتمزق وتقسم وتفرق قال شیخ الاسلام ابن تیمیه رح الاحادیث متواترة علی عود الروح الی البدن
وقت السؤال وسؤال البدن بلا روح قول طائفة منهم ابن الزعفرانی وحکی عن جریر وانکره الجمهور وقابلهم آخرون
فقالوا السؤال للروح بلا بدن قاله ابن حزم وآخرون منهم ابن عقیل وغلط والا لم یکن للقبر بذلک اختصاص انتهی سید علامه
محمد بن اسمعیل رح گفته قلت الاحادیث کما قال ابن تیمیه دالة علی انه یعاد الروح الی البدن ثم یسأل فالسؤال للروح
فی البدن انتهی وجاء فی المنکر والنکیر + وصفهما بین الوری شهیر + در جمع الشتیت گفته کذا فیما رأیناه
من الابیات ویحسن ان تکون القافیة مقیدة فتوقف بالسکون علی الراء فیهما والا کان لحنا لان الشهیر خبر وصفهما
انتهی گویم در بعض نسخ بجای لفظ جاء لفظ جاءه آمده و در این صورت نکیر و شهیر را برفع و اشباع می توان خواند و تسمیه

ملکین بمنکر و نکیر در حدیث انس مرفوعا آمده و منکر بفتح کاف اسم مفعول ست حکیم ترمذی گفته وسمیا منکرا ونکیرا لان صفتهما
لا تشبه خلق الآدمیین ولا خلق الملائکة ولا خلق الهوام بل هما خلق بدیع لیس فی خلقتهما انس للناظرین الیهما جعلهما الله
تعالی تکرمة للمؤمن لیثبته وینصره وهتکا لستر المنافق فی البرزخ من قبل ان یبعث حتی یحل علیه العذاب انتهی جعدان
ازرقان اسودان + شعرهما یسحبه الرجلان + جعد بفتح جیم ست در نهایه گفته جعد در صفات رجال مدح وذم
هر دو باشد پس معنی مدح آنست که شدید الاسر والخلق باشد یا جعد الشعر ضد سبط باشد زیرا که سبوطت اکثر در شعور عجم ست
انتهی ولفظ جعدان را در وصف ملکین ابن المبارک در زهد و ابن ابی شیبه و آجری از حدیث ابی الدرداء اخراج کرده اند
وفیه فجاءک ملکان ازرقان جعدان الحدیث وگویا که مراد شدت خلق ست والله اعلم واما اسودان ازرقان پس ترمذی
از ابو هریره آورده قال قال رسول الله صلعم اذا قبر المیت او قال احدکم اتاه ملکان اسودان ازرقان فیقال لاحدهما المنکر
وللآخر النکیر الحدیث واما مضمون مصراع ثانی پس در حدیث تمیم داری ست نزد ابو یعلی و ابن ابی الدنیا و ناظم آنرا در شرح
الصدور بطوله سوق کرده وفیه یبعث الله ملکین ابصارهما کالبرق الخاطف واصواتهما کالرعد القاصف وانیابهما
کالصیاصی وانفاسهما اللهب یطآن فی اشعارهما بین منکبی کل واحد منهما مسیر کذا وکذا قد نزعت منهما الرافة والرحمة
الا بالمؤمنین یقال لهما نکیر ومنکر فی ید کل واحد منهما مطرقة لو اجتمع علیها الثقلان لم یقلوها الحدیث وازینجا معلوم شد صحت
قول ناظم ع صوتهما کمثل رعد قاصف + والعین تروی مثل برق خاطف + وبیهقی در کتاب عذاب القبر
از ابن عباس آورده قال قال رسول الله صلعم کیف انت یا عمر اذا انتهی بک الی الارض فحفر لک ثلاثة اذرع وشبر فی ذراع
وشبر ثم اتاک منکر ونکیر اسودان یجران اشعارهما کان اصواتهما الرعد القاصف وکان اعینهما البرق الخاطف یحفران علی
الارض بانیابهما فاجلساک فزعا فتلتلاک وتوهلاک قال یا رسول الله وانا یومئذ علی ما انا علیه قال نعم قال اکفیکهما باذن الله
وابن ابی الدنیا در بعث و حاکم در تاریخ و بیهقی در عذاب قبر از عمر بن الخطاب روایت نموده اند قال قال رسول الله
صلعم کیف انت اذا کنت فی اربعة اذرع فی ذراعین ورأیت منکرا ونکیرا قلت یا رسول الله وما منکر ونکیر قال فتانا القبر
یحثان بانیابهما ویطآن فی اشعارهما اصواتهما کالرعد القاصف وابصارهما کالبرق الخاطف معهما مرزبة لو اجتمع علیها
اهل منی لم یطیقوا رفعها هی علیهما ایسر من عصای هذه فامتحناک فان تعاییت او تلویت ضرباک بها ضربة تصیر بها
رمادا قلت یا رسول الله وانا علی حالتی هذه قال نعم قال اذا اکفیکهما وطبرانی در اوسط و ابن مردویه از ابو هریره روایت
نموده قال شهدنا جنازة مع رسول الله صلعم فلما فرغ من دفنها وانصرف الناس قال انه الآن یسمع خفق نعالکم اتاه
منکر ونکیر اعینهما مثل قدور النحاس وانیابهما مثل صیاصی البقر واصواتهما مثل الرعد فیجلسانه فیسألانه ما کان یعبد وما ٣
نبیه الحدیث او کفقد ورهی من نحاس + وکاللهیب شبه الانفاس + یعنی چشمهای ایشان مثل دیگهای
نحاس باشد از شدت حمرت وانفاسهما چه زبانهٔ آتش هرگاه که از انها نفس برآید گمان کنند که آتش شعله برآید وخود تشبیه

وهو الذی یثبت المؤمنین بالقول الثابت قد عفا الارض بانیاب تری + مثل صیاصی بقرقد اثرا +
صیاصی بمهملتین بمعنی قرون بقر واحدش صیصیه ست بالتخفیف واین رویت بچشم سر باشد و دندانها از زمین بر آمده
و مثل شاخهای گاو و ر انگشته تا زمین رسیده و زمین را بطول و قوت خود کاویده تا سیت برسند و صیصیها موذیه
او یجتمع + اهل صنی لرفعها لو توقع + هر ریسمو و حدید را گویند و اصلش مدقه ست که بدان حنظه را کوبند قال القاضی
صدر الدین المناوی فی تخریج احادیث المصابیح و حدیث این مضمون گذشته و مراد باهل منی جمع جم و غیر اعظم ست تحصر
و تخصیص و عدم رفعش بنا بر ثقل باشد و در دست ایشان هیچ پرکاه در دست یکی از بنی آدم بود و نعوذ بالله منه علیهما
الصلوة والسلام + وهکذا الملائك الکرام + گویا مراد ناظم آنست که خلقت ملائکه مخالف خلقت معهود انا سی
در جمع التشتیت گفته لان مراده ان الملائکة کلهم فی هذه الخلقة خلقة نکیر و منکر انتهی و در شرح دیگر گفته و هم تقیة الاعما
عن الیمین و عن الشمال انتهی گو تیم امیعنی که همه ملائک هم شکل منکر و نکیر اند تا بحدیث صحیح مرفوع ثابت نشود محل تامل ست
چه ظاهر آنست که هول صورت و قبح منظر خاص با یشان ست و لهذا نام ایشان منکر و نکیر مقرر شده و بقیه ملائک به
صور حسنه اند اگرچه خلقت آنها خلاف خلقت معهود انسان و دیگر کائنات باشد و لهذا موصوف شده اند بکرام برره
و دیگر اوصاف حسنه و عجب از حضرت سید علامه محمد بن اسمعیل امیر ست که اقتصار بر عبارت مذکوره فرموده و تعرض
باین شبه نکرده گویا نزد وی قدس سره نیز همین مراد متعین ست فینهرانه و یقعدانه + و یعد ما یقعد ییا لانه
آجری در شریعه از ابن مسعود آورده قال اذا توفی العبد بعث الله الیه ملائکة یقبضون روحه فی اکفانه فاذا وضع فی قبره
بعث الله الیه ملکین فینهرانه فیقولان من ربک الحدیث ای یکلمانه بازعاج و یقعدانه جالسا و لیبالانه سوال فتنة و امتحان
و این سوال از سه چیز خواهد بود چنانکه ناظم بدان اشارت کرده عن ربه و دینه سلیبا + و عن نبیه لکی یجیبا +
سلیبا بمعنی مسلوب ست یعنی مسلوب الکفن و این تفصیل سوال در احادیث چند آمده از انجمله یکی حدیث تمیم داری از آنحضرت
صلی الله علیه و آله و سلم ست ان الملکین یقولان له اجلس فیستوی جالسا فی قبره فتسقط اکفانه فی حقوته فیقولان من ربک
و ما دینک و من نبیک الحدیث اخرجه ابو یعلی و ابن ابی الدنیا و ثرثراه ثم تلتلاه + و هلاه ثم هولاه + در قاموس
گفته الثرثارة و الثر التفریق و التبدید کالثرثرة انتهی و هی کثرة الکلام و تردیده و تلتله بمعنی تحریک و اقلاق ست
ای زعزعه و اقلقه و زلزله و هو فی الاصل السوق بعنف و هلّه تهویلا ای فزعه و هوّله فاهتال ای هاله افزعه بیهقی در
کتاب عذاب القبر از ابن عباس آورده قال قال رسول الله صلعم کیف انت یا عمر اذا انتهی بک الی الارض الحدیث و قد تقدم
و اخرج ابو نعیم و ابن ابی الدنیا و الآجری فی الشریعة و البیهقی عن عطا بن یسار قال قال رسول الله صلعم لعمر بن الخطاب
کیف بک یا عمر اذا انت مت فقاسوا لک ثلثة اذرع و شبر فی ذراع و شبر ثم رجعوا الیک فغسلوک و کفنوک و حنطوک ثم
احتملوک حتی یضعوک فیه ثم یهیلوا علیک فاذا انصرفوا عنک اتیاک فتانا القبر منکر و نکیر صوتهما کالرعد القاصف و ابصارهما

مثل البرق الخاطف فتتلاک وتنتهرک وهو اک فکیف بک عند ذلک یا عمر قال یا رسول الله ومعی عقلی قال نعم قال
اذن اکفیکهما وهذا مرسل رجاله ثقات وکرر اسواله فی المجلس + ثلاث مرات بلا تانس + ناظم در شرح الصدور
گفته فی روایة انه یسأل فی المجلس الواحد ثلاث مرات وباقی الروایات فی ذلک مطلقة فالمطلق یحمل علی ذلک او یختلف
الحال بالنسبة الی الاشخاص انتهی گویم در شرح گفته روایت تکریر ضعیفست پس صالح تعارض با صحیح نشود و مراد بنفی
تانس اثر عجز وعنف ست زیرا که مقام مقام امتحان ست وهی اشد فتنة یلقاها + العبد طوبی للذی
یوقاها + یعنی اگرچه برای مرده فتن بسیار اند مثل آنکه نزد احتضار شیطان لعین بار بار آورده گمراه کردن میخواهد
وصورت هولی که ذکرش گذشته بنظر می آید وامثال ذلک لیکن این فتنه سخت ترین فتن ست که بنده ازین بیش
می آید و انیمعنی در حدیث مرفوع نزد جویبر از ضحاک از ابن عباس ثابت شده وفیه انه یقول له الملکان ما دینک فیقول
دینی الاسلام فیقول من نبیک قال محمد فیقولان وما یدریک قال قرأت کتاب الله فآمنت به وصدقت وفیه انه عندها
وهی اشد فتنة تعرض علی المومن فینادی مناد من السماء ان صدق عبدی فافرشوه من فرش الجنة واکسوه من کسوتها و
طیبوه من طیبها وفسحوا له فی قبره مد البصر والحدیث سیاتی اللهم انی اعوذ بک من عذاب القبر وفتنته + یبدو له هنالک
الشیطان + یؤمی الیه قاله سفیان + اشاریست بسوی اخراج حکیم ترمذی در نوادر الاصول از سفیان ثوری
که گفت اذا سئل المیت فی قبره ترائی له الشیطان فی صورة فیشیر الی نفسه انا ربک حکیم گفته ویؤیده من الاخبار قوله صلعم عند
الدفن اللهم اجره من الشیطان فلو لم یکن للشیطان هناک سبیل ما دعا له بذلک انتهی گویم حکیم اشارت کرده ست بحدیث ابن عمر که نزد ابن ماجه
وبیهقی در سنن ست ولفظ حضرت ابن عمر جنازة فلما وضعها فی اللحد قال بسم الله وفی سبیل الله فلما اخذ فی تسویة اللحد
قال اللهم اجرها من الشیطان ومن عذاب القبر فلما سوی الکثیب علیها قام جانب القبر ثم قال اللهم جاف الارض عن جنبها وصعد
روحها ولقها منک رضوانا ثم قال سمعته من رسول الله صلعم واخرج الحکیم عن عمرو بن مرة قال کانوا یستحبون اذا دفنوا المیت
ان یقولوا اللهم اعذه من الشیطان الرجیم والف ولام در شیطان برای جنس یا عهد ست چه همه معاصی با مراد ست ومعنی آن چنین
ستمرد ست ولیس عن غیر اعتقاد یسأل + اتی بهذا خبر مفصل + قرطبی گفته اختلفت الاحادیث فی کیفیة السوال
والجواب وذلک بحسب الاشخاص فمنهم من یسأل عن بعض اعتقاداته ومنهم عن کلها ویحتمل ان یکون الاقتصار علی البعض عن بعض
الرواة واتی به غیره تاما انتهی ناظم عقب این نقل گفته قلت والثانی هو الصواب لاتفاق اکثر الاحادیث علیه نعم فوجد منها
خصوصا آمن روایة ابی داود عن انس فما یسأل عن شیء بعدها ولفظ ابن مردویه انه لا یسأل عن شیء من التکلیفات غیر الاعتقاد
خاصة وصرح به فی روایة البیهقی من طریق عکرمة عن ابن عباس فی قوله تعالی یثبت الله الذین آمنوا الآیة قال
الشهادة یسألون عنها فی قبورهم بعد موتهم قیل لعکرمة ما هو قال یسألون عن الایمان بمحمد صلی الله علیه وآله وسلم وامر التوحید
انتهی مخفی نماند که ناظم صح تعرض بذکر جواب میت نکرده ونه آنچه بر جواب مذکور متفرع می شود پس سید علامه محمد بن اسمعیل امیر

برای اتمام افاده توفیه نظام منظم شامل بر جواب سوالی کرده آنچه بران از ثواب وعقاب متفرع می شود در ابیات عدیده بیان
فرموده وگفت س۵ فصل فان تنبه رب السما + قال جوابا نافعا عندهما + وجاء القرآن والصلوة +
والصوم والصلات والطاعات + عنه یجادلن وفیه تشفع + فیصرف الشر وعنه یشفع + گویم بزاراز
معاذ بن جبل روایت نموده قال قال رسول الله صلعم ان البیت الذی یقرء فیه القرآن علیه خیمة من نور یقتدی بها اهل السما
کما یقتدی بالکوکب الدری فی لجج البحار وفی الارض القفر فاذا مات صاحب القرآن رفعت تلک الخیمة فتنظر الملائکة من
السما فلا یرون ذلک النور فتلقاه الملائکة من سماء الی سماء فتصلی الملائکة علی روحه فی الارواح ثم تستغفر له الی یوم یبعث وما من رجل
یعلم کتاب الله ثم صلی ساعة من لیل الا اوصت به تلک اللیلة الماضیة اللیلة المستانفة ان تنبهه لساعته وان تکون علیه خفیفة
واذا مات وکان اهله فی جهازه جاء القرآن فی صورة حسنة جمیلة فوقفت عند راسه حتی یدرج فی اکفانه فیکون القرآن علی صدره
دون الکفن فاذا وضع فی قبره وسوی علیه وانصرفت وتفرق عنه اصحابه اتاه منکر ونکیر فیجلسانه فی قبره فیجئ القرآن فیکون بینه وبینهما فیقولان له الیک
حتی نسأله فیقول لا ورب الکعبة انه لصاحبی وخلیلی ولست اخذله علی حال فان کنتما امرتما بشئ فامضیا لما امرتما ودعانی مکانی فانی لست افارقه حتی ادخله الجنة
ثم ینظر القرآن الی صاحبه فیقول انا القرآن الذی کنت تجهر بی وتخفینی فانا حبیبک ومن احببته احبه الله لیس علیک بعد مسئلة منکر
ونکیر هم ولا حزن فیساله منکر ونکیر ویصعدان ویبقی هو والقرآن فیقول لافرشنک فراشا لینا ولادثرنک دثارا حسنا جمیلا
کما اسهرت لیلک وانصبت نهارک فیصعد القرآن الی السماء اسرع من طرف فیسأل الله ذلک فیعطیه ذلک فینزل الیه الف
ملک من مقربی السماء السادسة فیجئ القرآن فیحییه فیقول هل استوحشت ما زدت منذ فارقتک ان کلمت الله تعالی حتی اخذت
لک فراشا ودثارا وجئتک به فقم حتی تفرشک الملائکة فتنهضه نهضا لطیفا ثم یفسح له فی قبره اربعمائة عام ثم یوضع له فراش بطائنه من
حریر اخضر وحشوه المسک الاذفر وتوضع له مرافق عند رجلیه وراسه من السندس والاستبرق ویسرج له
سراجان من نور الجنة عند راسه ورجلیه یزهران الی یوم القیامة فتضجعه الملائکة علی شقه الایمن مستقبل القبلة ثم یؤتی بیاسمین
الجنة ویصعدا عنه ویبقی هو والقرآن حتی یبعث الحدیث قال فی شرح الصدور انه حدیث غریب فیه جهالة وانقطاع وورد
بهذا اللفظ بطوله من حدیث عبادة بن الصامت وعن ابی هریرة قال قال رسول الله صلعم والذی نفسی بیده ان المیت
اذا وضع فی قبره انه لیسمع خفق نعالهم حین یولون عنه فاذا کان مومنا کانت الصلوة عن یمینه والصوم عن شماله وفعل الخیرات
والمعروف والاحسان الی الناس من قبل رجلیه فیوتی من قبل راسه فتقول الصلوة لیس قبلی مدخل فیوتی عن یمینه فتقول
الزکوة لیس قبلی مدخل فیوتی من قبل رجلیه فیقول فعل الخیرات والمعروف والاحسان الی الناس لیس قبلی مدخل فیقال له
اجلس فیجلس وقد مثلت له الشمس قد قربت من الغروب فیقال له اخبرنا عما نسألک فیقول دعونی حتی اصلی فیقال انک
ستفعل فاخبرنا عما نسألک فیقول عما تسألونی فیقال ما تقول فی هذا الرجل الذی کان فیکم یعنی النبی صلعم فیقول اشهد
انه رسول الله صلی الله علیه وسلم جاءنا بالبینات من عند ربنا وصدقنا واتبعنا فیقال له صدقت علی هذا حییت وعلی هذا مت

وعلیه تبعث ان شاء الله تعالی ویفسح له فی قبره مد بصره فذلک قوله تعالی یثبت الله الذین آمنوا الآیة ویقال افتحوا
له بابا الی النار فیقال هذا منزلک لو عصیت الله فیزداد غبطة وسرورا ویعاد الجسد الی ما بدئ منه من التراب وتجعل روحه فی
النسیم الطیب وهی طیر خضر تعلق فی الجنة اخرجه هناد فی الزهد وابن ابی شیبة وابن جریر وابن المنذر والطبرانی فی الاوسط و
ابن حبان فی صحیحه وابن مردویه والحاکم والبیهقی واحادیث درین باب بسیار است در شرح الصدور وجمع التشتیت وقصر
الآمال وغیرها بالفاظ عربیه وترجمه فارسیه مذکور است ؎ یقول ربی الله ثم احمد نبینا بلغنا ما یرشدنا
قد جاءنا بالبینات والهدی + ثم ینادی حبذا ذاک الندا + من قبل الرب بان قد صدقا +
فافرشوا فی قبره النمارقا + ثم افسحوا فی القبر مد البصر + ولتفتحوا بابا له للنظر + ینظر منه فی الجنان منزله +
یا حبذا من منزل اعد له + والبسوه خیر ما ملبوس + ثم ینام نومة العروس + والرجل الصالح
وهو العمل + یأتیه فی مدفنه ویدخل + یأتیه بالوجه الذی للخیر + یجئ فیه الانس للمقبور + ودرین
باب حدیث براء بن عازب بطرق صحیحه نزد احمد وابوداؤد وحاکم وابن ابی شیبه وبیهقی وطیالسی وغیرهم آمده ودرین
کتاب پیشتر گذشته واخرج احمد والبیهقی بسند صحیح عن عائشة رضی وفیه واما فتنة القبر فبی وعنی یسألون فاذا کان الرجل الصالح
اجلس فی قبره غیر فزع ولا مشعوف ثم یقال فیم کنت فیقول فی الاسلام فیقال ما هذا الرجل الذی کان فیکم فیقول محمد
رسول الله جاءنا بالبینات من عند الله وصدقنا فتفرج له فرجة قبل النار فینظر الیها یحطم بعضها بعضا فیقال له انظر
الی ما وقاک الله ثم تفرج له فرجة الی الجنة فینظر الی زهرتها وما فیها فیقال هذا مقعدک منها علی الخیر کنت وعلیه مت وعلیه
تبعث ان شاء الله تعالی ودرین باب است از ابن عباس نزد ابن جریر وابن ابی حاتم وبیهقی وفیه فیقال له من ربک فیقول
ربی الله فیقال له من رسولک فیقول محمد فیقال بما شهادتک قال اشهد ان لا اله الا الله وان محمدا رسول الله فذلک قوله تعالی
یثبت الله الذین آمنوا بالقول الثابت فیوسع له فی قبره مد بصره ونحوه عن ابن مسعود وعند ابن جریر والطبرانی والبیهقی
وعن ابی قتادة الانصاری عند ابن ابی حاتم والطبرانی فی الاوسط وابن منده قال ان المؤمن اذا مات اجلس فی قبره
فیقال له من ربک فیقول الله فیقال له من نبیک فیقول محمد بن عبد الله فیقال له ذلک ثلث مرات ثم یفتح له بابا الی النار فیقال
له انظر الی منزلک لو زغت ثم یفتح له بابا الی الجنة فیقال له انظر الی منزلک فی الجنة اذ ثبت وعن ابن عباس ثم یقولان
له نم نومة العروس فی حجلها رواه جویبر فی حدیث طویل عنه قرطبی در تذکره گفته در بعض احادیث یک فرشته ودر بعض
دو ودر بعض سه آمده ونیست تعارض زیرا که این اختلاف نسبت باشخاص است نزد بعض دو فرشته می آیند تا ابهت
واشد باشد در حق او بحسب اقتراف آثام نزد انصراف مردم ونزد بعض قبل انصراف آیند برای تخفیف بروی بسبب
حصول انس بهر دو ونزد بعض یکی می آید تا اخف باشد بروی واقل ابهت برای مراجعت بنا بر تقدیم عمل صالح وجائز
که هر دو آیند اما سائل یکی باشد اگرچه در اتیان هر دو شریک اند ودرین تحمل روایت واحده علی کلمه قلت هذا الشأن

هو الصواب انتهى گویم قرطبی ذکر اتیان ثلاثه نکرد چنانکه در حدیث ابن عباس ست گویا جواب از آن همان جواب اثنین ست
که آمدن سه فرشته برای زیادت تهویل بر بعض عباد ست و این همه در جواب اهل ایمان ست اما جواب اشقیا پس
سید علامه سیوطی میفرماید ؎ وان یکن جوابه فی القبر + یقول هاه هاه لست ادری + کان الجواب عنه
لا دریتا + ولا تلیت اخرق افتریتا + ویعد یضرب بالمطراق + یسمعه من کان فی الافاق + حین
یصیح ما خلا ابن آدم + والجن یستثنى من العوالم + ثم ینادی قد اتی بالکذب + فافرشوه النار
ذات اللهب + ثم یقال انظر الی مکانکا + فی جنة الخلد فمن خسرانکا + ابدلت عنه ما ترى
فی سقر + معذبا فی القبر حتی الحشر + هناک یاتیه قبیح المنظر + والثوب والریح قبیح المخبر + یقول انی
ما عملت فابشر + بشر موعود له فانتظر + ترمذی وابن ابی الدنیا وابن عاصم وآجری وغیرهم از ابو هریره
مرفوعا در حدیث متقدم آورده اند وان کان منافقا قال ای فی جواب الملکین سمعت الناس یقولون فقلت مثلهم
لا ادری فیقولان قد نعلم انک تقول ذلک فیقال للارض التئمی علیه فتختلف اضلاعه فلا یزال فیها معذبا حتی یبعثه الله من
مضجعه ذلک و در حدیث براء که آن هم گذشته آمده انه یاتیه ملکان فیجلسانه فیقولان من ربک فیقول هاه هاه لا ادری
فیقولان ما دینک فیقول هاه هاه لا ادری فیقولان ما هذا الرجل الذی بعث فیکم فیقول هاه هاه فینادی مناد من السماء ان کذب
عبدی فافرشوه من النار وافتحوا له بابا الی النار فیاتیه من حرها وسمومها ویضیق علیه قبره حتی تختلف اضلاعه ویاتیه رجل
قبیح الوجه قبیح الثیاب منتن الریح فیقول ابشر بالذی یسوءک هذا یومک الذی کنت توعد فیقول من انت فوجهک الوجه الذی
یجیء بالشر فیقول انا عملک الخبیث فیقول رب لا تقم الساعة اخرجه احمد والحاکم وصححه وابن مردویه والبیهقی وغیرهم والاحادیث
هنا واسعة کلها بهذا المعنى وفی بعضها زیادة انه یقیض له فی قبره حیات وعقارب تلسعه الی یوم القیامة نسأل الله السلامة
قال الجلال الناظم و یسألان کل اهل الارض + کذا قال عزرائیل عند القبض + یعنی نزد قبض ارواح نیست
در یکجا تعدد بلکه ملک الموت فقط یک کس ست و او را اعوان اند هذا الذی نص علیه القرطبی وهو الذی
اختاره واجتبى + قرطبی در تذکره گفته منکر و نکیر دو فرشته اند لاغیر لیکن بنابر عظم جثه خود تمام خلق را در جهت واحده
در ساعت واحده بمخاطبت واحده خطاب میکنند بوجهی که هر واحد خیال میکند که مخاطب او ست نه غیر او و او تعالی سامعت
را از سماع جواب بقیه سوتی باز میدارد و گذشت که عذاب قبر را چیزی نشنود مگر ثقلین والله یسمع من یشاء وهو علی کل
شیء قدیر و او تعالی از ثواب اعمال اشخاص حسنه و قبیحه می آفریند زیرا که نفس عرض منقلب بجوهر نمیگردد و در مثل هذا صح
فی الحدیث انه یؤتى بالموت کانه کبش املح فیوقف علی الصراط فیذبح و قال سیف الدین موت کبش گردد زیرا که عرض ست بلکه
معنی آنست که او تعالی شخصی آفریده نامش موت می نهد و آنرا میان جنت و نار ذبح کند و همچنان کل ما ورد علیک من الایات
الثانی [illegible] ما ذکره انتهى و ما حصله در موضع دیگر از ابن عباس عن النبی صلی الله علیه و آله وسلم آورده قال حضرت علی الکرسی علی کرسی

وجمیع الدنیا وما فیها بین یدیہ او رکبتیہ وبیدہ لوح مکتوب فیہ لا تلتفت یمینا ولا شمالا فقلت یا جبریل من ہذا قال ہذا
ملک الموت فقلت لہ یا ملک الموت کیف تقدر علی قبض ارواح جمیع من فی الارض برہا وبحرہا قال الا تری ان الدنیا
کلہا بین رکبتی وجمیع الخلائق بین عینی ویدای تبلغان المشرق والمغرب فاذا انفد اجل عبد نظرت الیہ فاذا نظرت الیہ
عرفت اعوانی من الملائکۃ انہ مقبوض عدوا علیہ فبطشوا بہ یعالجون نزع روحہ فاذا بلغوا بالروح الحلقوم علمت ذلک فلم
یخف علی شیء من امرہ مددت یدی فانتزعتہ من جسدہ الی قبضہ انتہی ودرین باب روایات ست کہ قرطبی بلا سند وتخریج
ذکرش کردہ وازینجا معلوم شد کہ قول ناظم کہ حال ملکین مثل حال ملک الموت ست مفاد عبارت قرطبی نیست وجواب
حقیقی آنست کہ این امر از ان جنس ست کہ ایمان بدان واجب ست وتفاصیلش سپرد علم الٰہی ست زیرا کہ بتفاصیل اثر
نیامدہ با آنکہ قرطبی بناء سوال بر عدم جواز حلول شخص واحد در دو مکان در یک وقت کردہ واین قیاس احکام ابدان
ملائکہ بر بنی آدم ست وقیاس فاسد ست زیرا کہ ملائکہ ارواح لطیفہ اند وحق تعالی ایشان را قدرتی بخشیدہ کہ بنی آدم
بر معرفتش قادر نیستند تا بحصول آن چہ رسد وکیف کہ یکی از ایشان ما بین سما وارض را در اسرع از طرفۃ العین قطع
میکند. وجلال سیوطی قائل ست بآنکہ این مذکورات کائن مقدور وغیر محال بر بنی آدم ست وکون در مکانین در آن واحد
محال نیست ودرین باب رسالۃ تالیف کردہ ونامش القول المنجلی فی تطورات الولی نہادہ اگرچہ این کلام باطل وانہ
ہر دلیل عاطل ست قالہ فی جمع التشتیت وقرطبی در کلام خود تعرض بمسئلۂ تجسم اعراض کردہ وبسط این جواب جای
دیگر از تذکرہ نزد شفاعت قرآن برای مومن نمودہ وابن الجوزی در کتاب روضۃ المشتاق والطریق الی الملک الخلاق
حدیثی در باب اتیان توبہ بصورت حسنہ آوردہ وسید علامہ محمد بن اسمعیل گفتہ کہ قول قرطبی بخلق ملائکہ از ثواب اعمال
خلاف چیزی ست کہ بار اظہار گشتہ بلکہ ظاہر آنست کہ این اعراض بنفسہا اجسام میگردند وہمچنین عمل صالح در قبر و
جدال او ونیست مانع ازان در قدرت الٰہیہ وایمان آوردہ ایم باحوال آخرت وعقل آنرا نمی شناسد ونہ کیفیت
آنرا میداند فما لنا لا نؤمن بان الاعراض تنقلب اجساما بقدرۃ خالق الاعراض والاجسام وسیوطی در رسالۃ المعانی الدقیقۃ
فی ادراک الحقیقۃ کہ در جواب استشکال تجسد اعمال وتجسد موت بصورت کبش تالیف کردہ نوشتہ التحقیق الشامل لذلک
ولغیرہ ان جمیع المعانی المعقولۃ عندنا متصورۃ عند اللہ تعالی بصورۃ الاجسام ومتشخصۃ بصورۃ الاشخاص وان کنا
لا نحس ذلک لکوننا محجوبین عنہ والاحادیث النبویۃ ناطقۃ بہ وشاہدۃ لہ قال وان رؤیۃ المنام من ذلک فان الرائی
یری فی منامہ اجساما تاول باعراض فتلک الاجسام المرئیۃ ہی صورۃ تلک الاعراض المعبر عنہا فی عالم الملکوت بعدہ
احادیث تجسد ایمان وسکینہ وصلوۃ وصیام وذنوب وخطایا ورحم واذکار ولعنت ومعروف ومنکر وایام وغیر ذلک
سوق کردہ فجزاہ اللہ عنا وعن المسلمین خیرا سید علامہ محمد بن اسمعیل میفرماید ومن تامل تلک الاحادیث رای مستندا مما
لم یذکرہ السیوطی فی تلک الرسالۃ وذکرہا فی سائر کتب لا ینبغی ان یتوقف فی التصدیق بتجسد الاعمال اصلا انتہی ودر

در منثور زیر قوله تعالی الیه یصعد الکلم الطیب والعمل الصالح و در جامع کبیر وغیرهما از کتب سیوطی احادیث چند درین باب
ذکر کرده هر که عارف آن احادیث ست تجسد اعراض را باخبار صادق مصدوق بعلم یقین میداند و در سبیل الرشاد
در تقریر تجسد اعراض زیر بحث میزان آخرت اطالت کلام کرده و گفته که ان الموزون هو صور الاعمال و حافظ ابن حجر
گفته ان الاعمال هی التی توزن و عن ابی الدرداء عن النبی صلعم قال ما یوضع فی المیزان یوم القیامة اثقل من حسن الخلق
اخرجه ابوداود والترمذی وصححه وابن حبان الی غیر ذلک من الاحادیث الصحیحة وهی الکثیر الطیب واختار فی منهاج
الحلیمی + تعدد هذه الملائکة الکریمة + پس برای هر شخص دو فرشته مثل دو کاتب اعمال قرار داده و عبارتش در
منهاج این ست الذی یشبه ان تکون ملائکة السوال جماعة کثیرة یسمی بعضهم منکرا وبعضهم نکیرا فیبعث الی کل میت منهم
اثنان کما کان الموکلان علیه لکتابة اعماله ملکین انتهی وحلیمی از ائمه شافعیه ست و باین اشارت کرد ناظم در قول خود
وقال بل ملائکة السوال + جماعة ککاتب الاعمال + فبعضهم منکر یسمی + وبعضهم له النکیر
وسما + فیرسل الله لکل میت + اثنین منهم وبعثا للفتنة + لیکن در جمع التشتیت گفته هذه دعوی من الحلیمی
لا دلیل علیها وانما هو قیاس شبیهی کما قال شبه مقاسه علی الکتبة ولا مدخل هنا للقیاس فاحوال الآخرة لا تجری فیها القیاس
علی احوال الدنیا ولا جواب الا بالایمان بما ورد به النص وتفاصیل علمه الی الله تعالی و کلام حکیم ترمذی در وجه تسمیه این ملائکه
بمنکر و نکیر نقلا عن شرح الصدور پیشتر درین کتاب بموضع خود مذکور شده فلیراجعه ومن یقل یمثل النبی صلعم + قال
عیاض ما هو المرضی + سید علامه گفته لم اجد من قال انه یمثل النبی صلعم فی القبر عند السوال انما قال فی شرح الصدور
انه سئل شیخ الاسلام حافظ العصر ابو الفضل بن حجر هل یکشف للمیت حتی یری النبی صلعم فاجاب انه لم یرد فی حدیث وانما
ادعاه بعض من لا یحتج به بغیر سند قوی بالقول فی هذا الرجل ولا حجة فیه لان الاشارة الی الحاضر فی الذهن انتهی واین جواب
حافظ مطابق جواب عیاض ست زیرا که وی نیز انکار ورود حدیث درین باب کرده وهکذا عنه اجاب ابن حجر +
وقال لا اصل لهذا فی الاثر + ومن غریب ما تری العینان + ان السوال فی القبر بالسریانی +
افتی بهذا شیخنا البلقینی + ولم اره لغیره بعینی + بلقینی نسبت ست بسوی بلقینه بضم و کسر قاف بلده ایست
بمصر و نام بلقینی شیخ الاسلام علم الدین ست ناظم در شرح الصدور از فتاوایش نقل کرده که گفت ان المیت یجیب السوال
بالسریانیة ولم اقف لذلک علی مستند و سئل الحافظ ابن حجر عن ذلک فقال ظاهر الحدیث انه بالعربی قال ویحتمل مع
ذلک ان یکون خطاب کل واحد بلسانه انتهی و هو متجه لعدم ناظم به تبعیت اجماع اهل لغت ضبط لفظ منکر و نکیر کرده
و گفته وضبطوا منکر بفتح الکاف + فلست ادری فیه من خلاف + یعنی میان ائمه لغت و حدیث
که هم مجد الدین در قاموس بدان تصریح کرده و ذکر ابن یونس من صحبنا + ان الذین یاتیان للمومنا +
اسمهما المبشر والبشیر + ولم اقف فی ذا علی ما یونس شیخ عماد الدین بن یونس از شافعیه ست و منقول

او خلاف را اقرار از جمهور علماء ست و نقل احادیث را داده ست و الفاظ احادیث درین باب بکرات و مرات در کتاب
گذشته و همه جا نام اینها منکر و نکیر آمده بلکه آنحضرت صلعم مثل عمر بن خطاب فاروق رضی الله عنه را فرموده فاتاک منکر
و نکیر کما تقدم و طبرانی در اوسط بسند حسن از ابن عباس آورده اسم الملکین الذین یاتیان فی القبر منکر و نکیر و این جامع ست
با آنکه کلام ابن یونس مبنی بر تعدد ملائکه ست کما ادعاه الحلیمی عن غیر دلیل و ناظم در در منثور و شرح الصدور احادیث
سوال را فراهم ساخته و دران حرفی واحد مطابق دعوی ابن یونس و حلیمی نیست **ذکر الملک الثالث و الرابع**

وقد اتی فی مرسل ضعیف + ان السوال من ثلاث یعنی + و رابع اولئک الاثنان + واسمهما ناکود
ای الالهیة
مع رومان + ضمرة بن حبیب مرفوعا آورده فیاتی القبر منکر و نکیر و ناکور و رومان اخرجه ابن لال و قال ابن الجوزی هذا
الحدیث لا اصل له یعنی موضوع ست و ضمرة تابعی ست و روایت و قف ظاهر ست و شیخ الاسلام حافظ ابن حجر را از رومان
پرسیدند گفت و رد بسند فیه لین انتهی و باین ست اشارت و ناظم و لیکن ذکر این روایت در در منثور نکرده **تکرار السوال**
سبعة ایام یکرر السوال للانام + فیما ورد فی سبعة ایام + یعنی هر روز یکبار یا سه بار یا چهار بار تا هفت روز
سوال میکنند کذا رواه احمد بن حنبل + فی الزهد عن طاؤس الحبر العلی + یعنی ابو عبد الله احمد بن محمد بن
حنبل شیبانی مروزی بغدادی رحمه الله تعالی و وی احد الاعلام و شیخ الاسلام امام السنة قطب الامة حجة الفقهاء سید
المحدثین ست از خلقی کثیر در حجاز و شام و یمن و عراق شنیده و از وی شیخین بخاری و مسلم روایت کرده اند او را تصانیف
کثیره و کتب نافعه ست و بود سید و رع جائزه قبول نکرده و چیزی از سوال ملوک نمی ستاند و نزد وی سه موی از مویهای
نبوی بود صلی الله علیه و آله وسلم وصیت کرده که یکی را بر سینه و دو را بر هر دو چشم او بنهند بیهقی در سیرتش جلدی تالیف ساخته
و هم ابن الجوزی مجلدی در سیرت وی نگاشته و فاتش دوازدهم ربیع الاول سنه احدی و اربعین و مائتین در بغداد بوده
مسندش چهل هزار حدیث ست ذکر ذالک کله فی جمیع التشتیت مختصر سطور در اتحاف النبلاء قدری را طالت در ترجمه وی
نموده و طاؤس لقب ذکوان بن کیسان حمیری تابعی فارسی عالم یمانی جندی از ابنا فارس ست که کسری ایشان را بسوی
یمن گسیل کرده بود در جند بفتح جیم و نون که بلده در یمن ست سکونت و هشت پنج کس را از صحابه دریافته و از زید بن ثابت
و عایشه و ابو هریره و غیر هم اخذ نموده و از وی ابن شهاب و خلقی کثیر روایت نموده و بود راس علم و عمل از فضلاء و صالحین
و علمای تابعین و شهرتش کافی از وصف اوست چون عمر بن عبد العزیز والی شد طاوس او را بنوشت ان شئت
ان یکون عملک کله خیرا فاستعمل اهل الخیر فقال عمر کفی بها موعظة توفی سنه ست و مائة و حدیث را ناظم در در منثور ذکر کرده
و لفظه اخرج احمد فی الزهد و ابو نعیم فی الحلیة عن طاؤس قال ان الموتی یفتنون فی قبورهم سبعا فکانوا یستحبون ان یطعم
عنهم تلک الایام گویم این اثر مرسل ست چنانکه ناظم بران تنبیه کرده و اشارت بسوی اخراج ابو نعیم این حدیث نموده
و بعده ابو نعیم اخرجه فی حلیة فیا لها من درجه + ابو نعیم کنیت حافظ کبیر محدث شهیر احمد بن عبد الله

صاحب کتاب حلیة الاولیاء وست سید علامه گفته کتاب نفیس جمع کل معنی حسن واشتمل علی تراجم افاضل السلف بحیث
یعز نظیره انتهی اسناده قد صح وهو مرسل + وقد یرتقی من جهة تتصل . یعنی اگرچه درظاهر مرسل ست
لیکن نزد تامل اتصالش از جهت نقل طاؤس آن را از صحابه نمایان میگردد زیراکه استحباب طعام درین ایام مستلزم آنست
که این عمل نزد شان معلوم ست پس اگر حکم باتصالش باین جهت نکنند پس این منقول از صحابه عاضد مرسل ست چه از
وجوه اعتضاد ارسال یکی موافقتش بقول یا فعل صحابی ست ودرین حین بالاتفاق محتج باشد این ست تقریر عبارت ناظم
ودر جمع الشتیت گفته لم اجد الجهة التی اشار الیها انه یروی متصلا بل ما وجد الا منسوبا الی طاؤس لا غیر وحکمه الرفع کما قد
قالوا اذ لیس للرأی فیه مجال اشار الی ان حدیث طاؤس وان کان مرسلا فانه فی حکم المرفوع وذلک لما تقرر فی اصول الفقه
وغیرها ان کل ما یاتی عن الصحابة وکبار التابعین مما لا مسرح للاجتهاد فیه فان له حکم الرفع فیکون دلیلا وذلک لان الراوی
ثقة وامور الآخرة والبرزخ مما لا یدخل تحت الاجتهاد بل لا یوجد الا عن الطرق النبویة من الوحی قال الرازی فی المحصول اذا
قال الصحابی قولا لیس للاجتهاد فیه مجال فهو محمول علی السماع تحسینا للظن وما روی طاؤس من هذا القبیل انتهی فهذا مراد
الناظم وبه یعرف صحة ردنا الکلام الحلیمی فی تعدد ملائکة السوال وکلام ابن یونس فی انهم جماعة قیاسا علی کتاب الحسنات
والسیئات فانه قیاس والقیاس کما قال الناظم ولیس للقیاس فی ذا الباب + من مدخل عند ذوی الالباب
وانما التسلیم فیه اللائق + والانقیاد حیث انبأ الصادق + وفیه ان قد کانت الصحابة
یرون اطعاما له استحبابه + گذشت قول طاؤس انهم کانوا یستحبون ان یطعم عنه تلک الایام وظاهر آنست که در
یستحبون ضمیر برای صحابه ست کما قال الناظم فی طول تلک السبعة الایام + معونة فی ذلک المقام تعلیل بآنکه
اطعام معونت ست مدلول سیاق اثر طاؤس ست ودران دلیل ست بر لحوق صدقه میت ونفع آن برای مرده در قبر و بیانش
ان شاء الله تعالی خواهد آمد ومثل ذاک جاء عن مجاهد + فیا له من عاضد وشاهد + مراد بمجاهد ابو الحجاج
مقری مکی مفسر مولی سائب بن ابی السائب ست از سعد بن ابی وقاص وغیره اخذ کرده و بر ابن عباس سی بار قرآن کریم
را عرض نموده ونزد هر آیت توقف میکرد ومی پرسید که در کدام یک امر نازل شده ست وقصه جو بود و بسیار سفر میکرد
تا آنکه بسرزمین بابل رسیده وهاروت وماروت را دیده که هیچو دو کوه سرنگون آویخته اند پس بشنیدن برآورد و بیهوش افتاد
وفاتش در سنه یکصد وسه بوده حاصل آنکه مثل روایت طاؤس از مجاهد هم آمده وان عاضد وشاهد وست وعنه
ایضا تمکث الارواح فی + قبورها سبعا بلا منصرف + یعنی مجاهد گفته که روح در قبر هفت روز می باشد
تا آنکه سوال منقضی گردد وابن جریج روایت کرده که روح منافق چهل روز در قبر می ماند ومومن هفت روز کما
سیاتی فی کلام الناظم رح روی الجمیع فی القبور ابن رجب وهو امام حافظ ومنتخب ابن رجب حافظ مشهور
معروف ست ودر جمع الشتیت گفته وهو امام عالم حنبلی کثیر التالیف رحمه الله تعالی یعنی ابن رجب در کتاب اهوال القبور

روایت کرده لیکن در نفس بحر سطور ازین آثار موقوفه چیزی هست والله اعلم + وعن عبید بن عمیر اوزد ا +
وذالك فيما ابن جريج اسندا + عبید بن عمیر بن قتاده لیثی ابو عاصم مکی در عهد نبوت متولد شده قاله مسلم وغیره
او را در کبار تابعین شمرده و بود قاضی اهل مکه مکرمه حرسها الله تعالی ومجمع ذکرا و در تقریب ست بانه یفتن سبعا
مومن + واربعين ذو النفاق يفتن + این اثر را ناظم در درمنثور باین لفظ آورده اخرج ابن جریر فی مصنفه
عن الحرث بن ابی الحارث عن عبید بن عمیر قال یفتن رجلان مومن ومنافق فاما المومن فسبعا واما المنافق فیفتن اربعین
صباحا انتهی سید علامه میفرماید ولم اره فیه عن ابن جریج کما فی النظم فاظنه وقع غلطا فی نقل النظم وهو ذاک مسمی ابن جریر
الا انه لا يوافقه قوله وابن جريج اول الذين بنا + قد صنفوا العلم لنا قد ربنا + نص عليه احمد بن حنبل +
وغيره من كل حبر معتلي + یعنی امام احمد وغیره نص کرده اند بر آنکه ابن جریج اول کسی ست، که در اسلام بتالیف
کتب پرداخته و با تدوین علم ساخته عامری در غربال نوشته عبد الملک بن عبد العزیز بن جریج القرشی المکی اول من صنف
الکتب فی الاسلام علی ما قیل وقد اثنی علیه ابن خلکان وغیره وفاته فی سنة خمسین ومأتة انتهی وتمام این بحث در حطه
بذکر الصحاح الستة وغیره نوشته ایم وکم امام قد حکی فی کتبه + ما قد عزی لابن جریج فانتبه + کحافظ
الغرب ابن عبد البر فی + تمهیده وكم له من مقتف + در جمع الشتیت گفته التمهید کتاب لابن عبد البر
نفیس جامع وتقدم ذکر ابن عبد البر انتهی و وی از ایمه مالکیه ست تلا کما فی شرح الموطا المغربی + ابن رشیق و
كذا ابن رجب + یعنی این هر دو مثل روایت ابن عمیر نقل کرده اند وچون این روایت مخالف روایت طاوس ومجاهد ست
ناظم اشارت بسوی ترجیح میان روایت مذکوره و روایت عبید بن عمیر کرده و گفته وابن عمير من مجاهد اجل +
كذاك من طاوس الحبر البدل + اذ في زمان المصطفى قد ولدا + وقال قوم بلقاه سعدا + وان
يك الراجح ان يعدا + في كبراء التابعين جدا + بمكة قد قص في عهد عمر + وذاك اول امر له ابتكر +
ابن جریج ذکر کرده که ولادت عبید بن عمیر در عهد رسول خدا صلعم بوده و او را دیده پس صحابی باشد و روایت صحابی ارجح
از روایت تابعی ست بعده ترجیح داده که وی از کبار تابعین ست وصحابی نیست و او اول کسی ست که در مکه بعهد عمر
رضی الله عنه مردم را وعظ گفته وقصص انبیاء علیهم السلام بیان نموده وحکایات قرون خالیه وعد و وعید مذکور ساخته
سید علامه میفرماید ناظم محتاج این ترجیح نبود زیرا که میان روایت مجاهد وطاوس وروایت عبید بن عمیر هیچ منافات نیست
زیرا که عبید موافق آن هر دو ست در سبع لیکن اینقدر زیاده کرده که این خاص بمومن ست ومنافق سی و سه روز زیاده بر مومن
مفتتن می ماند پس در روایتش زیادت ست وزیادت عدل که منافی نباشد مقبول ست کما عرف فی الاصول وعلوم
الحدیث بعده ناظم ایراد سوال بر روایت سبع و روایت اربعین کرده و گفته فان تقل فاكثر الاخبار + خالية
من صفة التكرار + پیش ازین چندین روایات گذشته و در چیزی از آنها ذکر تکرر بسوال نیست مگر در روایتی تکرار

سه بار در یک مجلس آمده کما قدمه الناظم وقدمنا شرحه پس جواب داد و گفت جوابه ان السوال فیها مجرد اعن
الذی ینفیها یعنی روایات خالی از ذکر تعدد و عدم ذکر ادست پس نه اثبات تکرار میکند و نه نفی آن میسازد بلکه مطلق
بر یک بار و چند بار هر دو صادق می آید کما قال وکل ماجاء من الافراد + یصدق بالمرة والتعداد یعنی از
افراد روایات مطلقه پس افراد بفتح همزه جمع فرد ست نه بکسر همزه مصدر افراد و بر تقدیر کسر محتمل که مراد روایاتی باشد که
بافراد سبع عن غیرها آمده اگرچه قول او یصدق بالمرة والتعداد ملائمش نیست زیراکه روایت مقیده بسبع خالی از تکرار نیست
ولکن قول او فحکمها تیك کحکم المطلقه + وحکم هذا کزیادة الثقه + مشعر آنست که مرادش بآن هر دو
روایت طاوس ومجاهد ست و مراد به هذا روایت عبید بن عمیر یعنی روایت آن هر دو مقید بسبع ست مثل مطلقه نسبت
بروایت مقیده باربعین پس زیادت روایتش همچو زیادت ثقه مقبول ست کما قدمناه واین جواب بعینه در روایت آن
هر دو در روایت عبید بن عمیر جاری ست نظر بسائر روایات متقدمه مطلقه حقیقة نه آنکه آن روایات در حکم مطلقه ست
واگر ناظم قول خود وکلما جاء الی آخره حذف میکرد و عوض قول خود فحکمها تیك الی آخره چنین میگفت ؎ وکل خال
عن القیود مطلقه + وکل ما فیه من زیادة الثقه + اخصر واعم می بود اول خود ظاهرست واما ثانی پس
از حیثیت شمول جواب ست برای آنچه خالی از تقیید بسبع وغیرهاست وبرای آنچه مقید بسبع نه غیراوست زیراکه تقیید
بسبع مقید ست نظر بآنچه خالی از وست واین اکثر روایات ست و مطلق ست نظر بروایت اربعین و بر همه صادق ست
که زیادت ثقه ست وجوابش آنست که آنچه مقید ست از باب زیادت ثقه ست وبدان پیشتر اشارت کردیم وگفتیم که احتیاج
بترجیح نیست بنابر عدم تنافی بعده ناظم برای جمع میان روایات استظهار کرده وگفته که قرطبی بآن سابق گشته ست
الا تری للقرطبی کیف صنع + بین روایات بها الخلف وقع + بان راوی البعض لو ینف الذی +
اثبته الاخر فاجمع ذی وذی + مراد قول قرطبی ست که در جواب سوال وارد گفته وحاصلش این ست که در حدیث
شیخین وترمذی آمده که ملائکه سائلین دو نفراند ودر حدیث ابوداود یک ملک آمده واین اختلاف نسبت باشخاص ست
وحدیث ابوداود احتمال دارد که مراد بدان سوال یکی وا تیان هر دو باشد ومشارکت در آمدن بوده نه در پرسیدن پس راوی
اقتصار به ذکر ملک سائل کرده ودیگری را ترک داده زیراکه وی در حدیث این نگفته که در قبر او جز یک ملک دیگری نمی آید
انتهی سید علامه فرموده این قاعده میان علماء معروف ست که عدم ذکر عدم نیست انتهی گوییم در بعض نسخ این ابیات
که اولش وکم امام قد حکی ست تا این بیت اخیر موجود نیست وبعض شراح هم آنرا نگرفته اند اما در جمع لتثبیت بدان تعرض
نموده کما عرفت قال الناظم وجاء عن عبد الجلیل القصری + فی شعب الایمان قول فادری + مراد عبد الجلیل
بن عطیه قیسی قصری ست وشعب الایمان نام کتاب بیهقی ست که در آن از وی این قول نقل کرده ست ابوداود
ونسائی وبخاری در تاریخ از وی روایت کرده اند واحادیث او را اخراج نموده ابن حجر عسقلانی گفته صدوق یهم قول

مشار الیه وی بوده است الروح امانة فی نعیم او فی عذاب حتی الیه اکثر اهل اسلام برانند که روح
جسم ست و برین دال ست کتاب و سنت و اجماع صحابه زیرا که وصفش در آیات و احادیث بتوفی و قبض و امساک و ارسال
و تنازل و اخراج و خروج و تنعیم و تعذیب و رجوع و دخول و رضا و سخط و انتقال و تردد در برزخ آمده و آنکه بیچون رود
می اشاره می چه دو می آید و میگوید و می شناسد و انکار میکند و جز آن از آنچه از صفات اجسام ست و عرض متصف
باین صفات نمیگردد و نیست شک در آنکه روح عارف خالق و مدرک معقولات ست و این علوم اند و علوم اعراض اند
پس اگر عرض می بود علم بدان قائم می شد و قیام عرض بعرض لازم می آمد و این فاسد ست و اما آنکه روح و نفس یک چیز ست
یا دو شئ متغائر پس صحیح آنست که شئ واحد اند قال تعالی یا ایتها النفس المطمئنة ارجعی الی ربک راضیة
مرضیة و فرمود و نهی النفس عن الهوی و اهل سنت مجمع اند بر آنکه روح محدث و مخلوق ست نه قدیم و واجب و اختلاف
نکرده اند درین حکم مگر زنادقه و منجمله مجمعین بر حدوث روح محمد بن نصر مروزی و ابن قتیبه اند و از دلائل این دعوی ست
حدیث الارواح جنود مجندة ما تعارف منها ائتلف و ما تناکر اختلف و مجنده نمی باشد مگر مخلوق و اما آنکه خلقت ارواح
قبل اجساد ست یا متصل وی پس درین دو قول ست اول قول محمد بن نصر و ابن حزم ست و بران دعوی اجماع
کرده و استدلال نموده بحدیث عمرو بن عنبسه مرفوعا نزد ابن منده بلفظ ان الله خلق ارواح العباد قبل العباد بالفی عام فما تعارف منها
ائتلف و ما تناکر اختلف و سندش سخت ضعیف ست و اهل ملل از مسلمین متفق اند بر بقاء روح بعد موت بدن و فلاسفه
دران راه خلاف پیموده اند دلیل ما قوله تعالی ست کل نفس ذائقة الموت و لا بد ست که ذائق بعد مذوق باقی
ماند و برین تقدیر روح را روز قیامت یا فنا حاصل گردد پس اعاده کرده شود بنا بر ظاهر قوله تعالی کل من علیها
فان یا نگردد و در استثنای قوله تعالی الا من شاء الله داخل باشد و درین مسئله دو قول ست حکاهما السبکی فی تفسیره المسمی
بالدر النظیم و قال الاقرب انها لا تفنی و انها من المستثنی کما قیل فی الحور العین انتهی و ابن القیم رح در کتاب الروح گفته اختلف
فی الروح هل تموت مع البدن ام الموت للبدن وحده علی قولین و الصواب انه ان ارید بذوقها الموت مفارقتها للجسد
فنعم هی ذائقة الموت بهذا المعنی و ان ارید انها تعدم فلا بل هی باقیة بعد خلقها بالاجماع فی نعیم او عذاب و عن سحنون
بن سعد و ذکر له رجل یذهب الی ان الارواح تموت بموت الاجساد فقال معاذ الله هذا قول اهل البدع فان قیل بای
شئ تتمایز الارواح بعد مفارقة الاشباح حتی تتعارف و هل تتشاکل تشکل اجیب بان الارواح ذوات قائمة بنفسها
تصعد و تنزل و تتصل و تنفصل و تذهب و تجی و تتحرک و تسکن و علی هذا اکثر من مائة دلیل بقرة منها قوله تعالی و نفس
و ما سواها فاخبر انها سواها قال عن البدن الذی خلقک فسواک فسوی بدنه کالقالب بنفسه فتسویة البدن تابعة
لتسویة النفس قال و من نائبا العلم انها اذا [illegible] بدنها صورة تمیزها عن غیرها فانها تتاثر و تنفعل عن البدن کما
یتاثر البدن و ینفعل عنها فیکتسب البدن الطیب و الخبیث منها کما تکتسبها هی منه قال بل تمیزها بعد المفارقة یکون اظهر

من تميز الابدان والاشتباه وبينهما ابعد عن اشتباه الابدان فان الابدان تشتبه كثيرا واما الارواح فقل ما تشتبه
قال ويوضح هذا انا لم نشاهد ابدان الانبياء والاولياء وهم متميزون في علمنا اظهر تميز وليس ذلك التميز راجعا الى مجرد
ابدانهم بل هي بما عرفناه من صفات ارواحهم فانت ترى اخوين شقيقين شبيهين في الخلقة غاية الاشتباه وبين روحيهما
غاية التباين وقل ان ترى بدنا قبيحا وشكلا شنيعا الا وجدته على نفس تشاكله وتناسبه وقل ان ترى آفة في بدن الا وفي
روح صاحبها آفة تناسبها ولهذا تأخذ اصحاب الفراسة احوال الناس من اشكال البدن وقل ان ترى شكلا حسنا و
صورة جميلة وتركيبا لطيفا الا وجدت الروح المتعلقة به مناسبة له واذا كانت الملائكة تتميز من غير ابدان تحملهم وكذلك
الجن فالارواح البشرية اولى والعذاب على الروح والجسد جميعا باتفاق اهل السنة وكذا القول في النعيم واخرج ابن منده عن
ابن عباس رضي الله عنه قال ما تزال الخصومة حتى تخاصم الروح الجسد فتقول الروح للجسد انت فعلت ويقول الجسد للروح
انت امرت انت سولت فيبعث الله ملكا يقضي بينهما ان مثلكما كمثل رجل مقعد بصير وآخر ضرير دخلا بستانا فقال المقعد
للضرير اني ارى ههنا ثمارا ولكن لا اصل اليها فقال له الضرير اركبني فركبه فتناولها فايهما المعتدي فيقولان كلاهما
فيقول لهما الملك فانكما قد حكمتما على انفسكما يعني ان الجسد للروح كالمطية وهو راكبها واخرج الدارقطني في الافراد
من حديث انس نحوه انتهى وگذشت که روح را چهار خانه ست وحکم هر خانه جداست فراجعه وحاصل معنی بیت مذکور
آنست که روح بعد جدا شدن از تن در نعمت وناز ست یا در عذاب ناساز او یات مجبوسا الی الخلاص من
ملائکة الفتنة فافهموا ستین + یا تا رہائی از دست فرشتگان فتنه محبوس ست تبعه از شیخ عبد الجلیل
قصری بواسطه جزولی نقل این روایت کرده وگفته وعنه قد اورده الجزولی مرتضیا في حیز القبول
یعنی جزولی این روایت را ازوی آورده وآنرا پسند کرده واین روایت افاده نموده که ارواح را بعد موت سه حالت
یکی نعیم دوم عذاب الیم سوم حبس از عقاب ابن القیم فرموده مسئلة مقر الارواح بعد الموت مسئلة عظیمة لا تلقی الا من السمع
وقد قیل ان ارواح المؤمنین کلهم في الجنة الشهداء وغیرهم اذا لم تحبسهم کبیرة نظاهر حدیث کعب ام هانی وام مبشر وابی سعید
وضمرة ونحوها ولقوله تعالی فاما ان کان من المقربین فروح وریحان وجنة نعیم فالارواح عقب خروجها
من البدن الی ثلثة مقربین اخبر انها فی جنة نعیم واصحاب یمین وحکم لها بالسلام وهو یتضمن سلامتها من العذاب ومکذبة
ضالة واخبر ان لها نزلا من حمیم وتصلیة جحیم وقال یا ایتها النفس المطمئنة ارجعی الی ربك راضیة
مرضیة فادخلی في عبادي وادخلی جنتي قال جماعة من الصحابة والتابعین انه یقال لها ذلك عند
خروجها من الدنیا علی لسان الملك بشارة ویؤیده قوله تعالی في مؤمن آل یسین قیل ادخل الجنة قال
یا لیت قومی یعلمون وکلام در مقر ارواح پیش ازین گذشت وابن القیم گفته ان الارواح متفاوتة في مستقرها
في البرزخ اعظم تفاوت ولا تعارض بین الادلة فمنها ارواح في اعلی علیین وهم الانبیاء وهم متفاوتون في منازلهم

کما رآهم النبی صلعم فی لیلة الاسراء ومنها ارواح فی حواصل طیر خضر تسرح فی الجنة حیث شاءت وهی ارواح بعض الشهداء
لا جمیعهم فان منهم من یحبس عن دخول الجنة لدین او غیره ومنهم من یکون علی باب الجنة ومنهم من یکون محبوسا فی قبره ومنهم من یکون
محبوسا فی الارض لم تصل روحها الی الملاء الاعلی فانها کانت روحا سفلیة ارضیة فان النفس الارضیة لا تجامع الانفس
السماویة کما انها لا تجامعها فی الدنیا فالروح بعد المفارقة تلحق باشکالها والمرء مع من احب ومنها ارواح تکون فی تنور
الزناة وارواح فی نهر الدم الی غیر ذلک فلیس للارواح سعیدها وشقیها مستقر واحد وکلها علی اختلاف محالها وتباین
مقارها لها اتصال باجسادها فی قبورها لیحصل له من النعیم والعذاب ما کتب له انتهی وانچه ابن القیم از تفاوت مقار ارواح
ذکر کرده اقوال اهل علم وآثار صحابه واخبار مرفوعه شاهد وعاضد اوست وضبط آن همه درینجا خواهان درازی ست هذیل
بن شرحبیل گفته ارواح آل فرعون در اجواف طیر سود ست صبح وشام بر نار می آیند این ست عرض آنها وارواح شهداء
در اجواف طیر خضر ست واولاد مسلمین که بحنث نرسیده عصافیر اند در جنت ونحوه عن الضحاک بدون ذکر الاولاد ونحوه عن
ابن مسعود ودرین باب روایات بسیارست که در در منثور آنها را آورده ودر جمع التشتیت بابی در عذاب کافر در قبر از قرطبی
نقل کرده وقصه ابوجهل وعذاب ابن ملجم ذکر نموده وحدیث ابی امامه در رؤیای آنحضرت صلعم که نزد ابن خزیمه وابن
حبان وحاکم وبیهقی وطبرانی ست ودران انواع عذاب رجال ونساء کاذبین وزناة مذکورست ایراد نموده وگفته و
فی الامهات حدیث طویل رائی صلعم عوالم من المعذبین فاتحا فصل انه یعلم من مجموع ما ورد ان الارواح بعد الموت منعمة
او معذبة ابن القیم رح گفته عذاب قبر دو گونه ست یکی دائم وآن عذاب کفار وبعض عصاة ست دوم منقطع وآن عذاب
عصاة خفیف الجرائم ست مرتفع می شود از ایشان واین رفع گاهی بدعا یا صدقه ونحو آن باشد ودر بدائع گفته از خط
قاضی ابویعلی در تعالیق نقل کرده ام که لا بد من انقطاع عذاب القبر لانه من عذاب الدنیا والدنیا وما فیها منقطع فلا بد ان یلحقهم
الفناء والبلاء ولا یعرف مقدار مدة ذلک ودر شرح الصدور بعد این نقل گفته ومؤید اوست قول مجاهد للکفار هجعة یجدون
فیها طعم النوم حین تقوم القیامة فاذا صیح باهل القبور یقول الکافر یا ویلنا من بعثنا من مرقدنا فیقول المؤمن الی
جنبه هذا ما وعد الرحمن وصدق المرسلون انتهی سید علامه گفته واذا عرفت هذا فقول الناظم ان من الارواح
ما یکون محبوسا عن فتنة لم اجده بل ظاهر ما اسلفنا من الاحادیث من اول الکتاب انه لا احد من فتنة القبر ولا یحبس عنها الا
اعلم بمراده انها فتنة اخری وهذه المسئلة الشریفة + اودعتها کراسة لطیفة + مراد مسئله تقسیم ارواح
بسوی منعم ومعذب ومحبوس ست چنانکه ظاهر سیاق اوست وشرف بمعنی علو ست وکراسه واحد کراریس ست قال الجوهری
والجوهر نحاس گفته معنی الکراسة الکتیبة المضمومة بعضها الی البعض والورق الملصق بعضه ببعض من قولهم رسم مکرس اذا
الصقت الریح التراب به وماوردی در تفسیر خود گفته اصل کراسه علم ست ومنه قیل للصحیفة الکراسة انتهی مراد بکراسه
درینجا جزو کتاب ست ضمنتها اقوال تفیسة + لمن له اهلیة انیسة + یقال ضمنت الشیء تضمینا فتضمن

وكل شيءٍ جعلته في وعاءٍ فقد ضمنته اياه وفهمت ما تضمنه كتابك اي ما اشتمل عليه وكان في ضمنه اي في طيه ومعراه فغيه
مرغب فيها ست وانيس بمعنى مونس ست وكذا كل ما يونس به + اذ شهرت يعني ملاء البلاد + ولو يكن يعرفها
من احد + يعني امر اين رساله متضح وظاهر گرديد در جمع التشتيت نوشته هذه الرسالة لم اقف عليها ولا عرفتها انتهى
وانما بادر بالانكار + من ليس اهل الحفظ للآثار + بادر بمعنى اسرع ومنه البدر لمبادرته الشمس بالطلوع في ليلته
يعني چون اين رساله از من مشهور شد واصدي آغاز نمي شناخت كسيكه محدث نبود وشتابي بانكار كرد وگفت كه مضمون اين
رساله صحيح نيست وهمين ست حال ناواقفان هر زمانه كه هرچه را نمي دانند ودست ايشان تا ذروه علمش نرسيده نزد
وقوف بران تعجيل بر دوانكار ميكنند وكذبوا بما لم يحيطوا بعلمه وقضيه را موجب انكار عدم بلوغ باوج تحقيق مي شود وكيف
كه سكونت حضيض تقليد راه بسياري از سالكان دين زده ست واز بركات شرع مبين ورحمات احاديث وآيات
كتاب مستبين وسنت سيد المرسلين صلعم محروم ساخته الا من رحمه الله تعالى وقليل ما هم فليتدبر + ومن بعد ليس
من اهل المعارف + فذاك ذو حماقة بلا ادراك + گويا مراد بمعترك درينجا حفظ واطلاع ست وبا هل وائمه علم
يعني اول صاحب حماقت وسفاهت ست كه باوجود علم مبادرت بانكار كرده وثاني كه ضعيف الاطلاع وقليل العلم ست
ناتوان بين ست يقال رك الشيء يرك بالكسر ركة وركاكة اي رق وضعف فهو ركيك ومنه قولهم اقطعه من حيث رك
حاصل آنكه انكار جاهل حماقت وانكار عالم ركاكت ست واين بلائي ست كه كمتر كسي از اهل علم وائمه دين ازان نجات
يافته خصوصاً از دست معاصرين كه غالباً معاندين وحسود اند على قاري وامثال او را نيز از دست اين جهله فريادها ست
وهمچنين متقدمين را ليكن حق تعالى حق را باقي وباطل را فاني ميگرداند + فصنت ما الفته عن بذله + فانه هو
لو فقدوا من اهله + وانما يصلح للافاده + ذو ادب ترجى له السياده + در جمع التشتيت گفت
كانه وقع انكار من جماعة من اهل عصره لما اشتملت عليه الكراسة التي ذكرها وذلك لقصورهم عن معرفة المعرفة والفهم منه
فصان بعد ذلك مؤلفه عمن لم يكونوا من اهله انتهى مراد بسيادت درينجا رياست وتقديم بر غير خود ست اهل علم گفته اند
بر تلميذ اقتدا بر شيخ در احوال واسرارش واجب ست واگر استاذ با شاگرد مباسطه كند شاگرد را بايد كه با وجود مزاح مناسبه
بلكه در توقير وتعظيم همیشش بیفزاید وبا وی معامله با جلال وتهيبت فرمايد بر مولفات شيخ خود وديگر اهل علم كه در رتبه
از وي بالاتر باشند دينا يا دنيا ولب باعتراض بلا فهم وادراك نكشايد واگر شبه بخاطر بگذرد با دب تمام حل آن اشكال
نمايد وبر وجهي بپرسد كه موجب ملال خاطرش نگردد واين معني سبب شقاوت دارين اين كس شود واز بركت علم وادب
بهره ور ماند چه حق معلم واستاذ زياده از حقوق والدين ست چه ابوين سبب حيات فانيه اند ومعلم سبب حيات ابديه
سرمديه تا آنكه گفته اند كه عقوق استاذ را توبه نيست يعني اسارت در خدمتش بسيار بد ست ونعم ما قيل شعر ان المعلم
والطبيب كلاهما + لا ينصحان اذا هما لم يكرما + فاصبر لدائك ان جفوت طبيبه + وانظر

بجهلشان جعوت معلما + خاتمة قال الناظم اللالكائي روى في السنة + عن بعض اهل
الكشف اهل الرؤية + بان ثمه ملكين ينزلان + يلقنا الحجة حين يسألان + نام لالکائی ابو القاسم
هبة الله بن حسن بن منصور رازی طبری ست فقیه شافعی محدث بغداد بود کتابی در سنت وکتابی در رجال صحیحین وکتابی
در سیر تالیف کرد لیکن موت تعجیل کرد و در گذشت وکشف در لغت بمعنی اظهار ست ومراد ناظم درینجا معنی اصطلاحیست
مناوی گفته الكشف اصطلاحا الاطلاع على ما وراء الحجاب من المعاني الغيبية والامور الخفية الحقيقية وجودا وشهودا انتهى
واگرچه کشف حجت شرعی نیست لیکن اگر موافق دلیل سمع باشد استیناس بدان مضائقه ندارد ودر شرح الصدور گفته
اخرج اللالكائي في السنة بسنده عن محمد بن نصر الصائغ قال كان ابي مولعا بالصلوة على الجنائز من عرف ومن لم يعرف
فقال يا بني حضرت يوما جنازة فلما دفنوها نزل الى القبر نفسان ثم خرج واحد وبقي الآخر وحثى الناس التراب فقلت
يا قوم يدفن حي مع ميت فقالوا ما ثم احد فقلت لعله شبه لي ثم رجعت فقلت ما رأيت الا اثنين خرج واحد وبقي الاخر
لا ابرح حتى يكشف الله لي ما رأيت فجئت الى القبر فقرأت عشر مرات يس وتبارك وبكيت وقلت يا رب اكشف عما رأيت
فاني اخاف على عقلي وديني فانشق القبر فخرج منه شخص فولى مبادرا فقلت بمعبودك الا وقفت حتى اسألك فما التفت
الي فقلت الثانية والثالثة فالتفت الي فقال انت نصر الصائغ فقلت نعم قال ما تعرفني قلت لا قال نحن ملكان من ملائكة
الرحمة وكلنا باهل السنة اذا وضعوا في قبورهم نزلنا حتى نلقنهم الحجة وغاب عني انتهى سید علامه محمد بن اسمعیل امیر رح گفته
اعلم ان الناظم قد جعل الكشف عمدة هذا الحكم ونحسب ان شاء الله صدقه الا ان الكشف لا يستدل به ولا بالالهام في الاحكام
قال العلامة الامام ابو العباس بن تيمية شيخ الاسلام في كتابه منهاج الاعتدال ما حاصله ان الكشف والالهام لا يلتفت
اليهما في الاديان والاحكام قال لو كان الالهام طريقا لكان رسول الله صلعم احق من قضى به وقد قال صلعم قد كان في الامم
محدثون فان يكن في امتي احد فعمر وعلى هذا فلم يكن عمر يحكم بالالهام او بمجرد ما يقع على قلبه حتى يعرض ذلك على الكتاب والسنة
فان وافقه قبله والا رده انتهى والهام در لغت بمعنی انداختن چیزی در دل ست کما یقال الهمه الله الصبر ودر عرف
ایقاع شیء در دل بر وجهی که صدر بدان مطمئن گردد و او تعالی بعض اصفیای خود را بآن خاص میفرماید لیکن اگر از غیر
معصوم ظاهر شود حجت نیست بنا بر عدم ثقت بخواطر او زیرا که مامون نیست از دسیسه شیطان وگفته اند که فقط در نفس
ملهم حجت ست وقیل مطلقا حجت ست باوله غیر مجدی قال القاضي زكريا في شرح اللب وهو من ائمة الشافعية ودر
تفسیر کبیر که مؤلفش از حنفیه ست گفته که الهام از اسباب علم نیست قاله سعد الدين في شرحه ونیست فرق میان کشف
والهام مگر دعوی وعن شقيق ان من يعاني + تعينه قراءة القرآن + شقیق بلخی زاهد متقی مشهور ست مراد آنکه
هر که قرآن را بچشم خود در مصحف میخواند او را قراءت قرآن تلقین حجت میکند مد تجمع التشتیت گفته ولم اجده رواية شقيق
بلفظها انتهى وفيه جاءت عدة آثار + وبعضها اخرجها البزار + یعنی ودر آنچه شقیق ذکر کرده چند آثار

هم آمده ست وبعض آن آثار را بزار اخراج کرده وآنرا جمع اثر ست ورفع آن بسبیل بدیت از عدة ست کذا فی
الجمع لیکن در نسخهٔ دیگر بجای عدة لفظ هذه آمده واین اظهر ست واکثر اطلاق اثر بر چیزی آید که مرفوع نیست کما حققنا ذلک
فی منهج الوصول الی مصطلح احادیث الرسول وحدیث معاذ رضی الله عنه در اثبات سوال گذشت ومن جملته فاذا وضع فی
قبره وسوی علیه التراب وتفرق عنه اصحابه اتاه منکر ونکیر فیجلسانه فی قبره فیجئ القرآن حتی یکون بینه وبینهما فیقولان الیک
عنه حتی نسأله فیقول لا ورب الکعبة انه لصاحبی وخلیلی فان کنتما امرتما بشئ فامضیا لما امرتما ودعانی مکانی فانی لا افارقه حتی
ادخله الجنة وروی الطبرانی مرفوعا یوتی الرجل فی قبره فاذا اتی من قبل راسه دفعته قراءة القرآن واذا اتی من قبل یدیه دفعته
الصدقة واذا اتی من قبل رجلیه دفعه مشیه الی المساجد الحدیث وروی ابو نعیم عن بشر بن المهاجر عن عبد الله بن بریدة عن ابیه
قال کنت جالسا عند رسول الله صلعم فسمعته یقول ان القرآن یلقی صاحبه یوم القیامة حتی ینشق عنه قبره کالرجل الشاب
فیقول له هل تعرفنی فیقول ما اعرفک فیقول انا صاحبک القرآن الذی اظمأتک فی الهواجر واسهرت لیلک وان کل تاجر
من وراء تجارته وانک من وراء کل تجارة وروی ابو قبیل عن عبد الله بن عمرو موقوفا ان القرآن والصیام یشفعان یوم القیامة
لصاحبهما گوییم چون قراءت قرآن روز حشر شفاعت کند تفسیر قرآن بالاولی انشاء الله تعالی شفیع خواهد بود وکدام وسیله
نجات اقوی تر ازین باشد که یکی بنده خدمت کلام مولای خود کند وبا تصار مقاصد خدا ورسول صلی الله تعالی علیه
وعلی آله وسلم پردازد؟ یوم القیامة یاتی الناس قاطبة + بصحائف الاعمال للاوزان + واذا سئلت
بما اتیت فقولی + قد جئت بالتفسیر للقرآن + اللهم شفع فی القرآن ونجنی من عذاب القبر والنیران وادخلنی
برحمتک وعفوک جنة السلام ودار الرضوان قال الناظم رحمه الله تعالی هذا تمام ما اردت نظمه + والحمد لله
الذی اتمه + نظمته للمؤمنین تبصره + ارجو به التثبیت عند الفترة + یعنی تثبیت وثمرهٔ ولکین پیش
ازین گذشته ومجازات از جنس عمل باشد ٥ از مکافات عمل غافل مشو + گندم از گندم بروید جو ز جو فی ثنایاه
وضمنها سر + ابیاتها کالانجم الدریة + سری بمعنی نفیس ست ودری منسوب بسوی در هرا آنست که این
ابیات در اضاءت الفاظ ومبانی واشراق مضامین ومعانی همچو کواکب دری ست وبعض شراح سریه را در ینجا بمعنی
پاره از جیش گرفته اند والاول اولی والحمد لله علی ما الهمه + ثم علی نبیه اسلم + ای وصلی لما تقدم
فی اول الکتاب فختم بما ابتدء به قال فی الجمع حذف الصلوة ولم یذکر الآل والاصحاب کانه اکتفی بما سلف فی اول الابیات
فانها کلام واحد وشئ متحد والتجنیس جزاه عن الاسلام واهله ویزیده من احسانه وفضله انتهی واقول ارجو من المولی
حسن الاولی والخاتمة والنجاة من فتنة القبر وعذاب اللحد والنار الحاطمة وقد اخرج السلفی عن سهیل بن عمار قال رایت
یزید بن هارون فی المنام بعد موته فقلت ما فعل الله بک قال اتانی فی قبری ملکان فظان غلیظان فقالا ما دینک
ومن نبیک ومن ربک فاخذت لحیتی البیضاء وقلت لمثلی یقال هذا وقد علمت الناس جوابکما ثمانین سنة فذهبا وقالا

اکتبت عن جریر بن عثمان قلت نعم قال انه کان یبغض عثمان فابغضه الله ثم قال انم نومة العروس فلا روعة علیک
بعد الیوم ولعل ان تکون حجتی کحجة یزید بن ہارون رحمنا الله تعالی وایاه وان لم ابلغ مبلغه عند السبر والعمر والتمییز وما ذلک
علی الله بعزیز واسأل الله ان یصلی ویسلم علی سیدنا ومولانا وجدنا واولانا محمد المصطفی احمد المجتبی وان یجمعنا علیه عند
العطش الاکبر ویحطنا معه فی نهر الکوثر وان یحشرنا تحت لوائه ویحفظنا من کرب المحشر فان من حشر فی ہذا المحل فقد فاضت
انوار السعادة علیه وتوجهت رکائب الغفران والرضوان الیه انه بالمؤمنین روف رحیم فعلیه وعلی آله الصلوة والتسلیم
اللهم افعل ذلک بی وبوالدیّ واخوتی واخواتی واولادی واہلی ومشایخی فی العلم واصحابی ومن احبنی فی الله ومن اعاننی
علی سلوک الصراط المستقیم وہذا آخر ما جری به القلم فی شرح الابیات للسیوطی رح والله تعالی اعلم وعلمه اتم وفضله اعم
قف سید علامه محمد بن اسمعیل بن الصلاح الامیر الیمانی رحمه الله تعالی در جمع التشتیت میفرماید ثم انی لما فرغت بحمد الله
من شرح ہذا النظام وایداع شرحه فوائد تروق لذوی الافهام احببت ان انظم ابیاتا لرسالة الجلال السیوطی رح المسماة
ببشری الکئیب بلقاء الحبیب وشرح ذلک بما ارجو بها من الاثابة اجزل نصیب وانما ضممته الیه لان ابیات التثبیت
وشرحها من قسم الترهیب وبشری الکئیب من قسم الترغیب ورایت الله تعالی یجمع فی کتابه بین ہذین الامرین کثیرا
فیاتی بالوعید ثم بالوعد وعکس ذلک فی عدة آیات فالله اسئل ان یجعله مرقوما فی صحائف الحسنات ویمحو به ما اسلفناه
من السیئات ویجعل الموت راحة لنا من الآفات ویجعل القبر لنا روضة من ریاض الجنات وہذا اول ما نظمناه وشرحناه
وجعلته کالذیل لابیات التثبیت وسمیته تانیس الغریب بالنظم وشرحه لبشری الکئیب انتهی بنا علی ہذا محمد سطور عفا الله عنه
باجناه واستعمله فیما یحبه ویرضاه بعد فراغ از شرح ابیات مذکوره تبعا لهذا السید الامام بایراد نظم شریفش هم میپردازد و
بشرح ابیاتش می سازد تا ترهیب ہمدوش ترغیب گردد وگل نصیحت بفیض ضم این ضمیمه رعنا شود وکیفیت کشتی فرد بشر
را درین عالم فانی ودر برزخ آنجهانی از رنج وراحت گزیده وگزیده نیست ؎ درین چمن که بهار وخزان ہم آغوش است
زمانه جام بدست وجنازه بردوش است پس جمع میان این ہر دو امر سبب اطمینان خاطر وثلج صدر سالکان صراط
ہدایت است وسمیته ضالة الناشد الکئیب فی شرح المنظوم المسمی بتانیس الغریب وبالله التوفیق قال السید رحمه الله تعالی

الحمد لله علی التوفیق + لشرح ہذا النظم بالتحقیق + شرحا بدیعا فاق حوی نفائسا + زففتها للاذکیا
عرائسا + ثم رایت بعد شرح النظم + انی اذیل نظمه بنظمی + لما حوی بشری الکئیب فاستمع +
عسی بلقیاک الحبیب تنتفع + بیان ما ورد من خیریة الموت للمومن وما یناسب ذلک
قد قال خیر الخلق ما معناه + تحفة من یومن فی لقیاه + الموت ما من راحة سواه + ریحانة
ضنینة تلقاه + وانما الدنیا له کالسجن + ان مات لم یبق له من حزن + وانه خیر له من الفتن +
وفی الحیوة لا یزال فی محن + والموت کفارة لکل مسلم + یا حبذا یا حبذا من مغنم + درین نظم شریف ع

موت نسبت بمومن چهار نام ذکر کرده و گفته که موت تحفهٔ مومن و راحت مومن و ریحانهٔ مومن و غنیمت مومن ست و
دنیا برای او سجن ست و موت خروج ازان سجن باشد و کفاره ست برای هر مسلم و مردن بهتر از فتنه ست و درین باب احادیث
مرفوعه وارد گشته عن عبدالله بن عمر رضی الله عنهما قال قال رسول الله صلعم تحفة المومن الموت اخرجه ابن المبارک فی الزهد
وابن ابی الدنیا فی ذکر الموت والطبرانی فی معجمه الکبیر والحاکم فی المستدرک وعن الحسین بن علی علیهما السلام ان رسول الله
صلعم قال الموت ریحانة المومن اخرجه الدیلمی فی مسند الفردوس وعن عائشة رضی الله عنها قالت قال رسول الله صلعم
الموت غنیمة المومن اخرجه الدیلمی ایضا وعن محمود بن لبید رضی الله عنه ان النبی صلعم قال یکره المومن الموت والموت
خیر له من الفتنة اخرجه احمد و سعید بن منصور بسند صحیح وعن عبدالله بن عمرو بن العاص ان النبی صلعم قال الدنیا سجن المومن
وسنته فاذا مات فارق السجن والسنة اخرجه ابن المبارک فی الزهد والطبرانی فی الکبیر یعنی دنیا زندان مومن و قحط اوست
پس چون بمرد گذاشت زندان و قحط را وعن انس قال قال النبی صلی الله علیه وآله وسلم الموت کفارة لکل مسلم اخرجه
ابونعیم سیوطی در جامع کبیر گفته انه صححه ابن العربی ورواه البیهقی ایضا و تحفه بمعنی بر و لطف و مال نو ست و غنیمت فائز
شدن بچیزی ست بلا مشقت و ریحان گیاهی خوشبو ست و کفاره خصلتی ساتر و ماحی خطیه را گویند قال القرطبی انما
جعل کفارة لما یلقاه المیت عنده من الآلام والاوجاع وقد قال صلعم ما من مسلم یصیبه اذی من شوکة فما فوقها الا کفر الله
بها من سیئاته فما ظنک بالموت الذی سکرة من سکراته اشد من ثلاث مائة ضربة بالسیف انتهی اقول وکذلک التسمیة
غنیمة لما ینال منه من الاجر والثواب کما سمی صلعم الصوم فی الشتاء الغنیمة الباردة فکما سماه تحفة فانه بر بالعبد المومن ولطف فانه
یخرجه مولاه من دار الاکدار الی اشرف جوار کما قال التهامی جاورت اعدائی وجاور ربه + شتان بین
جواره وجواری + ولهذا در حدیث تمیم داری آمده که او تعالی ملک الموت را میفرماید برو بسوی دوست من و بیار
او را که من تجربه کرده ام او را بسرا و ضرا و یافتم او را در جائیکه خواستم پس بیار نزد من او را تا راحت دهم او را از هموم
دنیا و غموم او و این حدیث در شرح ابیات گذشت وعن ابی قتادة قال مر علی النبی صلعم بجنازة فقال
مستریح او مستراح منه فقالوا یا رسول الله ما المستریح وما المستراح منه فقال العبد المومن یستریح من تعب الدنیا
واذاها الی رحمة الله والعبد الفاجر یستریح منه العباد والبلاد والشجر والدواب اخرجه الشیخان ولنعم ما قیل شعر تو چنان
زی که چو میری برهی + نه چنان گر تو بمیری برهند و حافظ شیراز گفته شعر چنان بزی که اگر خاک ره شوی کس را
غبار خاطر از رهگذار ما نرسد + و دیگری گفته شعر یاد داری که وقت زادن تو + همه خندان بدند و تو گریان + آنچنان
زی که وقت مردن تو + همه گریان بوند و تو خندان + و دنیا را زندان مومن نام فرمود و مرگ را خروج از زندان
مقرر کرده و سجن بمعنی حبس ست و صاحب او را سجان گویند و محبوس بودن مومن در دنیا بجهت آنست که تا در دنیا
ممنوع باشد از مرغوبات و شهوات نفس و [illegible] از ارتکاب مناهی و خلاصی ازین هر دو کار نصیب بفراق دنیا

وست بهم نمیرسد گویا در سجن مصائب دنیا و فتن این جهان سیر او مدافعت اعدا و مدارات اصدقا و مکابدهٔ تکلیف و بلا است منصور فقیه گفته شعر قد قلت اذ مدحوا الحیوة واسرفوا + فی الموت الف فضیلة لا تعرف + منها امان لقائه بلقائه + و فراق کل معاشر لا ینصف + و دیگری گفته شعر من کان یهوی ان یعیش فانّنی + حقا احب بان اموت فاعتقا + فی الموت الف فضیلة لو انها + عرفت لکان سبیله ان یعتقا لیکن مدار این فضیلت در موت بر حسن خاتمه است و لهذا از تمنای موت در احادیث صحیحه نهی آمده و سهیل تستری گفته تمنا نمیکند موت را مگر سه کس یکی جاهل از حال ما بعد موت دوم گریزنده از قضا و قدر یعنی مصائب دنیا سوم مشتاق لقای او تعالی و بعض عرفا گفته اند الموت جسر یوصل الحبیب الی الحبیب و علما گفته اند موت عدم محض و فنای صرف نیست بلکه انقطاع تعلق روح از بدن و مفارقت از تن و تبدل از حالی بحالی و انتقال از داری بداری است شعر یوما بحزوی و یوما بالعقیق و بالعذیب یوما و یوما بالخلیصاء + و ابن عمر گفته دنیا جنت کافر و سجن مومن ست و مثال مومن نزد خروج از آن مثل مردی ست که از زندان بیرون شد و این منقلب گردید دران متفسح شد و ابن لال از عایشه مرفوعا آورده الدنیا لا تصفو لمومن کیف وهی سجنه و بلاؤه و عن الربیع بن خثیم قال ما من غائب ینتظره المومن خیر له من الموت و ابن مسعود گفته لیس للمومن راحة دون لقاء الله و عن مالک بن مغول قال بلغنی ان اول سرور یدخل علی المومن الموت لما یری من کرامة الله و ثوابه و ابو الدرداء گفته ما من مومن الا و الموت خیر له و ما من کافر الا و الموت خیر له فمن لم یصدقنی فان الله یقول و ما عند الله خیر للابرار و لا یحسبن الذین کفروا انما نملی لهم خیر لانفسهم الآیه و مسروق گفته ما غبطت شیئا کمومن فی لحده قد امن من عذاب الله و استراح من الدنیا فائده دوم آنکه در زندان ساختن دنیا برای مومن و بهشت ساختن آن برای کافر سوال مشهور است و آن این ست که بسیاری از مومنین در دنیا در سعت و نعیم اند و بسیاری از کفار در ضیق و مصیبت و در جوابش دو سخن ست یکی همان که مومن باعتبار تکالیف شرع و تقیید بدان و جهاد نفس ست فعلا و ترکا و کافر مطلق العنان غیر متقید با وامر و نواهی ست گویا در جنت ست که تکالیف از وی مرفوع گشته دوم آنکه مومن باعتبار مآل خود از جنت و انهار و حور و قصور و خدم و خول و انوار و جز آن که زیر حصر بلکه زیر قید خطرهٔ قلب نه درآید دنیا گویا در زندان ست که نعمت فانی بدولت باقی نمیرسد و اگر مومن را هیچ نباشد مگر خلود و دوام ابد و استغنا از هر احد و دخول ملائکه بسلام از هر باب و دوران ولدان و غلمان همچو لولو منثور و گوهر شاهوار با کوس و اکواب بر سرر مرفوعه و زرابی مبثوثه و اکواب موضوعه و نمارق مصفوفه و لحوم مشتهاة طیر و فواکه متخیره و نعیم نامحصور و لذائذ نامعدود و رضوان اکبر از جانب او تعالی همین تنها برای او بهتر از دنیا و ما فیها ست و این دار باین اعتبار در حق او جحیم بیش نیست اگرچه در مال برابر قارون و در عزت مثل فرعون و در جبروت مثل نمرود باشد و قاهر اقران و مستاصل قرون بود و کافران برای او خضوع کنند و حیوان منقاد او شوند بلکه اگر از دولت و جاه دنیا

مثل سلیمان نبی الله علیه السلام بفرض محال بدست او آید نسبت بانچه در آخرت حاصل او گردد هیچ کسی ست که ظلمت
سجن و اسیر سجان است چه دار حیوان دار آخرت ست نه این خاکدان فنا نشان و کافر باعتبار انچه او را در آخرت نصیب
گردد از حریق و زفیر و شهیق و وعا بویل و ثبور و در قعر نار سجور و تجرع حمیم و غساق در دار البوار و تیقن خلود در درکات جحیم
و انواع عذاب الیم و تبدیل جلود بعد نضج جلود نا مسعود و نهش حیات و عقارب جهنم و صهر بطون و جلود بشارب آن
گویا درین عالم اگر در اضیق سجن از سجون دنیا واقع ضیق و اشنع بلیه باشد و ملتهب به نیران گردد نسبت بمآل حال او که از
تعاطی کفر و معاصی حاصل او شده و مستحق خلود در جحیم و عذاب مهین الیم گشته درینجا در اعظم جنات دنیا و اشرف مراتب علیات
فائده سوم آنکه تسمیه آنحضرت صلعم دنیا را سجن مومن مفید آنست که وی از حین موت خارج از ضیق بسوی سعت ست

و منزل او بعد فراق از دنیا اوسع و حالش ارفع ست منزله بعد الموت اوسع + و قبره خیر له وادفع +
عن انس قال قال رسول الله صلعم ما شبهت خروج بنی آدم من الدنیا الا مثل خروج الصبی من بطن امه من ذلک الغم
والظلمة الی روح الدنیا اخرجه الحکیم الترمذی فی نوادر الاصول وعن عبادة بن الصامت قال قال رسول الله صلعم
ما علی وجه الارض من نفس یموت ولها عند الله خیر یحب ان ترجع الیها ولها انعم الدنیا و ما فیها اخرجه النسائی و درین باب
روایات ست و احادیث توسیع در قبر بیشتر در شرح ابیات گذشت و در حدیث آمده ان القبر روضة من ریاض الجنة
او حفرة من حفر النیران و سیوطی در شرح الصدور بابی در احوال موتی در قبور عقد کرده و دران ذکر نماز و قرائت قرآن
و تزاور و نوم و لباس درباره اموات کرده وعن ابن عمر قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم لیس علی اهل لا اله الا الله
وحشة عند الموت ولا فی قبورهم ولا فی منشرهم اخرجه الطبرانی فی الاوسط والاصبهانی فی الترغیب وعن ابن عباس
ان رسول الله صلعم قال اخبرنی جبریل ان لا اله الا الله انس للمسلم عند موته و فی قبره و حین یخرج
من قبره اخرجه ابو القاسم الجیلی فی الدیباج لیکن مراد باهل کلمه توحید درینجا اصحاب اعمال صالحه فاحفظه
پس جهد باید کرد تا در ایشان معدود و محشور ورنه تو کی بدولت ایشان رسی که نتوانی که چنین دولت
آن هم بصد پریشانی + تسلیم الله تعالی علی من فی السیاق من المومنین و تسلیم الملائکة علیهم

و فی السیاق بالسلام یلتقی + من ربه و من اولئک الملا + مراد بملا ملائکه مرسل بسوی مقبوض الروح
و بیت اشارت ست بسوی قول ابن مسعود اذا اراد الله قبض روح المومن اوحی الله الی ملک الموت اقرءه منی السلام
فاذا جاء ملک الموت لقبض روحه قال ربک یقرئک السلام اخرجه ابن منده و براء بن عازب در قوله تعالی تحیتهم
فیها سلام فرموده یوم یلقون ملک الموت لیس من مومن یقبض روحه الا سلم علیه اخرجه ابن ابی شیبه و ابن ابی حاتم
والحاکم و صححه البیهقی و ابن عباس در قوله تعالی فسلام لک من اصحاب الیمین گفته یاتیه الملائکة بالسلام من قبل
الله تسلم علیه و تخبره انه من اصحاب الیمین و قتاده در آیه موصوف گفته سلام من عذاب الله و سلمت علیه ملائکة الله

ودرین باب آثار کثیره از صحابه و تابعین ست واین سلام از طرف خدا و ملائکه ست بر مومن میت وکفی به تعظیماً و
تکریماً یلقون بالبشری وبالاکفان + والروح والریحان والرضوان + عن سلمان قال قال رسول الله صلعم
اول ما یبشر به المومن عند الوفاة بروح وریحان وجنة واما اول ما یبشر به المومن فی قبره فیقال ابشر برضاء الله والجنة
قدمت خیر مقدم قد غفر الله لمن شیعک الی قبرک وصدق من شهد لک واستجاب لمن استغفر لک اخرجه ابو القاسم بن
منده وشیخین از عباده بن صامت روایت کرده اند که فرمود رسول خدا صلعم من احب لقاء الله احب الله لقاءه فقالت
عایشة انا لنکره الموت قال لیس ذلک ولکن المومن اذا حضره الموت بشر برضوان الله وکرامته فلیس شیء احب الیه مما امامه
فاحب لقاء الله واحب الله لقاءه الحدیث و ربیع بن خثیم در قوله تعالی ان کان من المقربین فروح وریحان گفته
هذا عند الموت وتخبأ له الجنة الی یوم البعث و ابو هریره گفته ان النبی صلعم قال المومن اذا احتضر اتته الملائکة بحریرة فیها مسک
وضبائر ریحان فتسل روحه کما تسل الشعرة من العجین ویقال ایتها النفس المطمئنة اخرجی راضیة مرضیا علیک الی روح الله
وکرامته فاذا اخرجت روحه وضعت فی ذلک المسک والریحان وطویت علی الحریرة وذهب بها الی علیین اخرجه البزار و
ابن مردویه ودرین باب آثار واقوال علماء وحکایات صلحاء بسیار ست که بعد موت کلام کرده اند واز لقاء رب والتقاء
روح وریحان خبر داده اند مثل ربعی و مورق عجلی ودر حدیث عایشه آمده که گفت انی سمعت رسول الله صلعم یقول یتکلم رجل
من امتی بعد الموت ابو نعیم گفته این حدیث مشهور ست وبیهقی در دلائل تصحیحش کرده وگفته صحیح لاشک فی صحته گویم پس این اخبار
معجزه باشد نحو علیه الارض تبکی والسما + اذ کان یاتی الخیر عنه فیهما + عن انس قال قال رسول الله
صلعم ما من عبد الا وله بابان باب یصعد منه عمله وباب ینزل منه رزقه فاذا مات فقداه وبکیا علیه ثم تلی هذه الآیة فما بکت علیهم
السماء والارض وذکر انهم لم یکونوا یعملون علی وجه الارض عملاً صالحاً فیبکی علیهم ولم یصعد لهم الی السماء من کلامهم ولا من
کلام صالح فتفقدهم فتبکی علیهم اخرجه الترمذی وابن ابی الدنیا فی ذکر الموت وابو یعلی وابن ابی حاتم والخطیب ونحوه عن ابن عباس
موقوفا وقال وان قوما مسیئون لم یکن لهم فی الارض آثار صالحة ولم یصعد الی الله منهم خیر فما بکت علیهم السماء والارض
وعنه قال تبکی الارض علی المومن اربعین صباحا ومجاهد در کریمه مذکوره گفته ما مات مومن الا بکت علیه السماء والارض
فقیل له تبکی علیه قال وما للارض لا تبکی علی عبد کان یعمرها بالرکوع والسجود وما للسماء لا تبکی علی عبد کان لتکبیره وتسبیحه
فیها دوی کدوی النحل معرفة المیت من یغسله ویحمله ویکفنه ویدخله قبره یعرف من یغسله ویحمل
ویلبس الاکفان او من ینزل + کلام درین مرام در شرح ابیات گذشته ست لیکن علی الاجمال ودرینجا
بغرض تفصیل ایرادش کرده عن ابی سعید الخدری ان النبی صلعم قال ان المیت یعرف من یغسله ویحمله ویکفنه ومن
یدلیه فی حفرته اخرجه احمد والطبرانی فی الاوسط وابن ابی الدنیا وابن منده و عمرو بن دینار گفته هیچ میتی نمی میرد
مگر آنکه جانش در دست فرشته می باشد می بیند بسوی تن خود که چگونه غسل و کفن میدهند و میکنند باو و میگویند

او را بسر پرستش نشاید مردم بر تو وسفیان گفته میت هر شی را می شناسد تا آنکه سوگند میدهد غاسل خود را که سبکی کن بمن و ایوب گفته میگویند کرامتست برای اهل او تعجیل او ست بسوی حفره و درین باب روایات بسیارست و ظاهرست

که این چنین از قبیل رای بحت نمیتوان گفت **ترحیب القبر بالمیت ولطف ضمه له الی قدیه موحب**

یضمه ضم الحبیب المحب مصراع اول اشارتست بحدیث ابی سعید ان رسول الله صلعم قال اذا دفن العبد المومن قال له القبر مرحبا واهلا اما ان کنت لاحب من یمشی علی ظهری الی فاذ ولیتک الیوم فتری صنعی فیتسع له مد بصره ویفتح له باب الی الجنة قال رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم انما القبر روضة من ریاض الجنة او حفرة من حفر النار اخرجه الترمذی وحسنه و عن ابن عمر قال قال رسول الله صلعم القبر حفرة من حفر النار او روضة من ریاض الجنة اخرجه البیهقی قرطبی گفته هذا عندنا محمول علی الحقیقة لا المجاز فان القبر علی المومن خضر وهو العشب من النبات وقد بینه ابن عمر فی حدیثه فانه الریحان و عن ابی ایوب الانصاری ان رسول الله صلعم قال ان نفس المومن اذا قبضت تلقاها اهل الرحمة من عباد الله کما یلقون البشیر من اهل الدنیا الحدیث اخرجه الطبرانی فی الاوسط و سعید بن جبیر گفته اذا مات المیت استقبله ولده کما یستقبل الغائب ثابت بنانی گفته مارا رسیده است که چون میت می میرد اهل و اقارب او که پیشتر ازوی مرده اند باستقبال او می آیند و وی بدیشان شادمان میگردد و ایشان بوی از قادم مسافر بسوی اهل خود گوییم و دال ست بران قول بعض صحابه که در سیاق موت گفته الیوم القی الاحبة محمدا وحزبه صلعم و این دال ست بر آنکه این امر در ایشان معروف بود حافظ ابونعیم گفته لما اشتد بالحسن بن علی بن ابی طالب وجعه دخل علیه رجل فرآه جزعا من الموت فقال یا ابا محمد ما هذا الجزع ما هو الا ان تفارق روحک جسدک فتقدم علی ابویک علی وفاطمة وجدیک محمد النبی صلعم وخدیجة وعمیک حمزة وجعفر وعلی اخوالک القاسم والطیب والطاهر وابراهیم و علی خالاتک رقیة وام کلثوم وزینب فسری عنه ای کشف و ذهب ما کان به من الجزع و اما مصراع ثانی پس اشارتست بحدیث عائشه صدیقه ست قالت یا رسول الله انک منذ حدثتنی بحدیث منکر ونکیر وضغطة القبر لیس ینفعنی شیء قال یا عائشة ان اصوات منکر ونکیر فی اسماع المومنین کالاثمد فی العین وان ضغطة القبر کالام الشفیقة یشکو الیها ابنها الصداع فتغمز راسه غمزا رفیقا ولکن یا عائشة ویل للشاکین فی الله کیف یضغطون فی قبورهم کضغطة الصخرة علی البیضة اخرجه البیهقی و ابن منده عن سعید بن المسیب ابومحمد تیمی گفته اصل ضمه قبر این ست که زمین مادر بنی آدم ست از وی پیدا شده اند و زمانها دراز از وی غائب مانده چون بسوی او بازگردانیده شدند زمین ایشان را ضم کرد چنانکه مادر پسر غائب خود را نزد قدوم او ور وی بروی با خویش منضم می سازد پس هرکه مطیع خدا ست ضم او برحمت و رفق میکند و هرکه عاصی خداست ضم او بعنف می نماید و این سخط وی برویست از برای رب خود وی هست و ذکر از ابن عباس انس روایت کرده که فرمود رسول خدا صلعم رحیم تر بودن خدای تعالی بر بنده خود وقتی باشد که بنده بقبر در آید و مردم و اهل او ازو متفرق شوند گوییم الحمد لله که در ان تنهائی حق تعالی قرین و رحیم خواهد بود ○ جهانی مختصر خواهم که آنجا ❊ همین جای من و جای تو باشد ❊

صلوة الاموات فی قبورهم و دعا صلوا به احیاناً + وفیه ایضاً قرأوا القرآن + اخبار کثیره ثابت اند
در آنکه موتی در قبور خود نماز میگذارد ندا از انس آمده ان النبی صلعم قال الانبیاء احیاء فی قبورهم یصلون اخرجه ابو یعلی والبیهقی
وعنه ان النبی صلعم لیلة اسری به مر بموسی علیه السلام وهو قائم یصلی فی قبره اخرجه مسلم ثم ذکر له طرقاً کثیرة و ثابت بنانی
گفته اللهم ان کنت اعطیت احداً الصلوة فی قبره فاعطنی الصلوة فی قبری اخرجه احمد وانا اقول بمثله والله ولی الاجابة ابو نعیم
از جبیر آورده که وی گفت سوگند بخدائیکه جز او کسی خدا نیست ثابت بنانی را در لحد در آوردم و با من حمید طویل بود چون
خاک را بروی در قبر برابر کردیم خشتی بیفتاد چون دیدم که وی در لحد استاده نماز میگذارد و در دعای خود میگفت اللهم ان کنت
اعطیت احداً من خلقک الصلوة فی قبره فاعطنیها انما کان لیرد دعاه یعنی این دعای او بمصعد قبول رسید بار خدایا اگرچه
من همچو ثابت بنانی ثابت بر عمل نیم لیکن یکی از عاصیان امت رسول نبی تو محمد صلعم هستم و چنانکه وی رحمة للعالمین است
تو ارحم الراحمین گناه مرا ببخش و در گور از عذاب برهان و اگر احدی را از خلق توفیق نماز یا قرات قرآن بخشیده مرا هم
بعد موت موافق باین هر دو کن از تو هیچ دور نیست چه که مستحق کرامت گناهگاران اند + و ابن عباس گفته ضرب بعض اصحاب
النبی صلعم خباءه علی قبر وهو لا یحسب انه قبر فاذا فیه انسان یقرء سورة الملک حتی ختمها فاتی النبی صلعم فاخبره فقال هی المنجیة
تنجیه من عذاب القبر اخرجه الترمذی و حسنه والحاکم والبیهقی ابو القاسم سعدی در کتاب الروح گفته این تصدیق ست از رسول
خدا صلعم بآنکه میت در قبر میخواند زیراکه عبد الله او را اخبار باینمعنی کرد و وی تصدیقش فرمود و امام جمال الدین بن مسکانی در کتاب
العمل المقبول فی زیارة الرسول نوشته هذا الحدیث واضح الدلالة علی ان المیت یقرء فی قبره سورة الملک وقد وقع فی هذه الامة
ذکر اکرام الله لبعض اولیائه بذلک واکرام بعضهم بالصلوة وکان یدعو الله فی حیاته بذلک فاذا کان من اکرام الله لبعض اولیائه
تمکینهم من الطاعة والعبادة فی القبر فالانبیاء علیهم السلام بالطریق الاولی انتهی گویم از ینجا معلوم شد که عبادت وطاعت
واقعه در قبور از موتی از جنس اکرام الهی و انعام عالم پناهی ست نه از وادی تکلیف و تعقیب بلکه برای تلذذ و یاد کرد خدا و
انس در وحشت ثری ست اللهم ارزقنا و حافظ زین الدین بن رجب در کتاب اهل القبور نوشته قد یکرم الله بعض اهل البرزخ
باعماله الصالحة فی البرزخ وان لم یحصل له بذلک ثواب لانقطاع عمله بالموت لکن انما یبقی عمله علیه لیتنعم بذکر الله وطاعته کما
تتنعم بذلک الملائکة واهل الجنة فی الجنة وان لم یکن علی ذلک ثواب لان نفس الذکر والطاعة اعظم النعیم عند اهلها فما تنعم المتنعمون
بمثل ذکر الله وطاعته انتهی و ابو الحسن بن برقی در کتاب الروضه از عبد الله بن محمد بن منصور آورده که گفت حدثنی ابراهیم
الحفار قال حفرت قبراً فبدت لبنة فشممت رائحة المسک حین انبعث اللبنة فاذا انا بشیخ جالس فی قبره یقرء القرآن و حافظ
ابو بکر خطیب بسند خود از عیسی بن محمد طوماری آورده که گفت ابو بکر بن مجاهد مقری را در خواب دیدم گویا میخواند گفتم
تو مرده و میخوانی گفت در پس هر نماز و نزد ختم قرآن خدا را دعا میکردم که مرا از کسانی گرداند که در قبر قرآن میخوانند انتهی
و ها انا ادعو ربی بمثل ذلک و هو الذی لا یخیب من دعاه و ابن عباس گفته مومن را در قبر مصحف میدهند تا در آن بخواند

اخرجه الخلال فی کتاب السنة وفیه ضعف سید علامه گفته ورُئی الحافظ ابو یعلی فی النوم بعد موته وهو فی مدینة جدرانها وحیطانها
کلها کتب فسئل عن ذلک فقال سألت الله ان یشغلنی بالعلم کما کنت اشتغل به فانا اشتغل بالعلم فی قبری انتهی گویم شوقی که
مرا بعلم دین ست خصوصاً با کتاب مبین و سنت سید المرسلین بر جناب باری عم نواله وجل جلاله مخفی نیست اگر این احقر عباد
و افقر مخلوق خود را هم باین شغل دران گوشه تنهائی بنوازد از کرم عمیم و رحمت شامل او چندان دور نیست و ما ذلک
علی الله بعزیز و از یزید رقاشی و حسن وغیرهما مروی ست که هر که مرد و او را چیزی از قرآن برای آموختن باقی مانده است
حق تعالی ملائکه را میفرستد تا بقیه قرآن بیاد او دهند تا آنکه از قبر بر خیزد و عن عطیة العوفی نحوه و نسائی و حاکم و بیهقی
در شعب الایمان از عایشه روایت کرده اند که فرمود رسول خدا صلعم دخلت الجنة فسمعت قاریا یقرء القرآن فقلت من هذا
قالوا حارثة بن النعمان فقال رسول الله صلعم کذلک البر کذلک البر وکان ابر الناس بامه و اخرج البیهقی عن ابی هریرة
نحوه مرفوعاً ایضاً و یافعی در روض الریاحین از بعض صالحین حکایت کرده که قبر مردی را از عباد کندیدم و خواستم که لحد
سازم خشتی از گور دیگر که متصل این حفره بود بیفتاد چه می بینم که مردی سفید جامه در گور نشسته تقعقع میکند و در کنار او
مصحفی از ذهب مکتوب بذهب ست و در ان قرائت میکند گفت مگر قیامت قائم شد گفتم نه گفت خشت را بجای او
عافاک الله پس خشت را در جای او نهادم انتهی گویم شاید مصحف برای غیر حافظ باشد والله اعلم تزاور الاموات
فی قبورهم و بعضهم فیها یزور بعضا تحسنوا الاکفان من تفقدها * عن جابر قال قال رسول الله صلعم
احسنوا اکفان موتاکم فانهم یتباهون و یتزاورون فی قبورهم اخرجه الحرث بن ابی اسامة فی مسنده والدیلمی فی الدرایة
والعقیلی و عن ابی هریرة مرفوعا نحوه و عند ابن عدی و اخرج مسلم فی صحیحه اذا ولی احدکم اخاه فلیحسن کفنه و نحوه مرفوعاً
عن انس و زاد فانهم یتزاورون فی اکفانهم اخرجه العقیلی والسخاوی فی التاریخ و مثله عن ابی قتادة مرفوعا عند النسائی
و ابن ماجه و محمد بن یحیی الهمدانی فی صحیحه و ابن ابی الدنیا و البیهقی فی شعب الایمان اهل علم گفته اند که مراد تحسین کفن بیاض
و نظافت و کثافت او ست نه گران بها بودن آن زیرا که در حدیث از مغالاة نهی آمده و از ابن سیرین آمده که وی
کفن حسن دوست میداشت و میگفت که موتی در اکفان خود زیارت یکدیگر میکنند و آن قول ابوبکر رضی الله عنه انما هو للمهلة
یعنی الصدید پس خود جناب وی بذکر سببش پرداخته و عایشه را فرموده اغسلی ثوبی هذین وکفنینی بهما فانما ابوک احد رجلین
اما مکسو حسن الکسوة او مسلوب سوء السلب پس کفن خود را بعنش حسن ساخت و اختیار کرد کما در ابتداء این کفن خواهند پوشانید
یا از وی این کفن را خواهند ربود و از عمر بن الخطاب آمده اقتصدوا فی کفنی فانه ان کان لی عند الله خیر ابدلنی ما هو خیر منه
وان کنت علی غیر ذلک سلبنی واسرع سلبی واقتصدوا فی حفرتی فانه ان کان لی عند الله خیر وسع لی فی قبری مد بصری وان
کنت علی غیر ذلک ضیقه حتی تختلف اضلاعی از حذیفه رضی الله عنه نزد موت خود فرمود ابتاعوا لی ثوبین ولا علیکم
ان تغالوا فان یصب صاحبکم خیرا یکسی خیرا منهما والا سلبها سلبا سریعا گویم کسوت در قبر بخشش بعض عباد الله ست و عقابست

برخیر و رحمت الٰهی ست نه بر آرایش ظاهری ولهذا گفته اند ع از برون چون گور کافر پر حلل + وزدرون قهر خدای
عز و جل + و درباره قصر کفن و عدم تحسین آن منامات صحیحه در روایات مرسله وغیره آمده حافظ ابن القیم رح در کتاب
الروح در مسئله تزاور ارواح گفته الارواح قسمان معذبة ومنعمة فاما المعذبة فهی فی شغل عن التزاور والتلاقی واما المنعمة المرسلة
غیر المحبوسة فتتلاقی وتتزاور وتتذاکر ما کان منها فی الدنیا فیکون کل روح منها مع رفیقها التی علی مثل عملها وروح
نبینا صلعم فی الرفیق الاعلی قال تعالی ومن یطع الله والرسول فاولئك مع الذین انعم الله علیهم الآیة
وهذه المعیة ثابتة فی الدنیا وفی البرزخ وفی دار الجزاء والمرء مع من احب فی هذه الدور الثلاث قال وقد تواترت
المرائی بذلك بعده شیئا کثیرا ازان ذکر کرده وگفته که سنت صریحه بدان آمده ست گویم ظاهر آیه وحدیث مذکور آنست
که آدمی با دوست خود ست اگرچه در عمل قاصر باشد وقتی که محبت برای خدا بود و هم اعتقاد آن کس باشد واین بشارت
عظیم ست برای ما غربا زیرا که هرچند در عمل قاصریم لیکن خدا آگاه و دل آرزومند گواه ست که محبت ما با صحابه و تابعین
و زمرهٔ محدثین از متقدمین و متاخرین واتحاد ما در عقاید و اتباع وانکار ما از اهل بدع و رای و فسق ثابت و دائم
وازینجا امیدواریم که حق تعالی در برزخ و در حشر ما را تحت لواء سید المرسلین صلعم و در جرگه متبعین برانگیزد و در فریق
ایشان در خیرات اتکا گرداند واین کار بر وی تعالی آسان تر از هر آسان ست ع شنیدم که در روز امید و بیم +
بدان را به نیکان ببخشد کریم + آری ع گرچه از نیکان نیم خود را به نیکان بسته ام + در بهار آفرینش رشته گلدسته ام +
ابن ابی الدنیا بسند خود آورده که چون بشر بن براء بن معرور بمرد مادرش بروی رنج بسیار کرد و گفت ای رسول خدا
همیشه هالکی از بنی سلمه هلاک میگردد آیا اموات یکدیگر را می شناسند تا سلام خود به بشر بفرستم فرمود آری والذی نفسی
بیده یا ام بشر انهم لیتعارفون کما تتعارف الطیر فی رؤس الشجر پس هیچ هالک از بنی سلمه نمی مرد مگر آنکه ام بشر نزد وی
آمده میگفت ای فلان علیك السلام و وی میگفت وعلیك السلام باز میگفت بشر را از من سلام بخوان و درین باب
روایات ست و در بعضی ازان آمده که خبر یکدیگر می پرسند اگر معلوم شد که فلانی بمرد تا ایشان نرسید میگویند انا لله وانا
الیه راجعون او را بسوی هاویه بردند حدیث بذلك ابو ایوب الانصاری مرفوعا و اما تلاقی ارواح احیاء و اموات پس
ابن القیم برای آن مسئله عقد کرده وگفته ان شواهد هذا وآثاره اکثر من ان یحصرها الا الله تعالی والحس الواقع من اعظم الشهود
بها فتلتقی ارواح الاحیاء والاموات کما تلتقی ارواح الاحیاء وبعده برین مسئله کلام کرده و مرای صادقه واسعه ذکر نموده
که این مختصر گنجایش آن ندارد سعید بن مسیب گفته عبد الله بن سلام و سلمان فارسی باهم ملاقی شدند یکی دیگری را گفت
اگر پیش از من بمیری ما را ملاقات کنی و از لقاء رب خبر دهی و اگر من پیش از تو بمیرم با تو ملاقی شوم و خبر دهم دیگری گفت
که مگر احیاء و اموات باهم ملاقی می شوند گفت آری ارواح ایشان در جنت ست میرود هرجا که میخواهد سعید گفت که
فلانی بمرد او را در خواب دیدم گفت توکل کن و مبشر شو که مثل توکل هیچ شی را ندیدم گویم حق تعالی مرده و علیه

فليتوكل المتوكلون ۵ گفت پیغمبر با آواز بلند و بر توکل تا ازین بیشتر بہ بند و عباس بن عبد المطلب گفت
میخواستم که عمر را بخواب ببینم پس ندیدم او را مگر نزد قرب حول چہ می بینم که عرق از پیشانی خود پاک میکند و میگوید ہذا
اوان فراغی ان کان عرشی لیہد لولا ان لقیت رؤفا رحیما و عبد اللہ پسر خود عمر بن عبد العزیز را بخواب دید و پرسید کدا
اعمال را افضل یافتی گفت ای پسر من استغفار را و مسلمہ بن عبد الملک عمر بن عبد العزیز را بعد موت او در خواب دید
و پرسید که ای امیر المؤمنین بعد موت بکدام حال گردیدی گفت ای مسلمہ اینندم فراغ یافتم واللہ ما استرحت الا الآن
گفتم کجا ہستی گفت با ایمہ ہدی در جنات عدن و این قسم منامات بسیار ست که یکی صاحب یا قریب یا غیر خود را در خواب
دیده و وی او را بچیزی خبر داده که جز صاحب رؤیا کسی آنرا نمیدانند و این واقعات ناحصور اند و مردم دران مشترک
ابن القیم گفته و قد اینا نحن و غیرنا من ذلک عجائب بعده گفته رؤیا سه نوع ست یکی از خدا دوم از شیطان سوم از
حدیث نفس و رؤیای صحیحه چند قسم ست یکی الہام که او تعالی القاء آن در دل بنده کند و این کلام ست که حق تعالی در منام
با بندهٔ خود کرده قاله عبادة بن الصامت دوم التقاء روح نائم بارواح موتی از اہل و اقارب و اصحاب و غیرہم سوم عروج
روح بسوی او تعالی و خطاب باری تعالی مر او را چہارم دخول روح در جنت و مشاہده آن و جز آن پس التقاء ارواح
احیاء و موتی نوعی از انواع رؤیای صحیحه ست که نزد مردم از جنس محسوسات باشد انتہی **معرفة الاموات من**
اتاہم و انسہم بہ و ردہم السلام علیہ و یعرفون من اتاہم زائرا و یانسون ان اتی المقابر او
وسلموا علی السلام فی ای یوم قالہ ابن القیم عن عائشة قالت قال رسول اللہ صلعم ما من رجل یزور
قبر اخیہ و یجلس عندہ الا استانس بہ ورد حتی یقوم اخرجہ ابن ابی الدنیا فی کتاب القبور و عن ابی ہریرة قال اذا مر
رجل بقبر یعرفہ فسلم علیہ الا رد علیہ السلام اخرجہ البیہقی فی الشعب و عن ابن عباس قال قال رسول اللہ صلعم ما من احد
یمر بقبر اخیہ المؤمن کان یعرفہ فی الدنیا فسلم علیہ الا عرفہ و رد علیہ السلام صححہ ابن عبد الحق و اخرجہ ابن عبد البر فی الاستذکار
و التمہید و فی الباب روایات و محمد بن واسع گفته ان الموتی یعلمون بزوارہم یوم الجمعة و یوما قبلہ و یوما بعدہ حافظ ابن القیم
گفته الاحادیث و الآثار تدل علی ان الزائر متی جاء علم بہ المزور و سمع سلامہ و انس بہ و رد علیہ و ہذا عام فی حق الشہداء
و غیرہم و انہ لا توقیت فی ذلک قال و ہو واضح من خبر الضحاک الدال علی الوقت انتہی و ہمین اشارت ست در نظم
ابن القیم گفته و قد شرع رسول اللہ صلعم لامتہ اذا سلموا علی اہل القبور ان یسلموا علیہم سلام من یخاطبون یقول السلام
علیکم دار قوم مؤمنین و ہذا خطاب لمن یسمع و یعقل و لولا ذلک لکان ہذا الخطاب بمنزلة خطاب الجماد و المعدوم قال و یکفی
فی ہذا تسمیة المسلم علیہم زائرا و لولا انہم یشعرون لما صح تسمیتہ زائرا فان المزور ان لم یعلم بزیارة من زارہ لم یصح
ان یقال زارہ ہذا ہو المعقول من الزیارة عند جمیع الامم و کذلک السلام علیہم ایضا فان السلام علی من لا یشعر و لا یعلم
بالمسلم محال و قد علم النبی صلعم امتہ اذا زاروا القبور ان یقولوا السلام علیکم اہل الدیار من المؤمنین و المسلمین و انا ان شاء اللہ بکم

بكم لاحقون يرحم الله المستقدمين منكم والمتاخرين نسأل الله لنا ولكم العافية فهذا السلام والخطاب والندا الموجود لمن يسمع
ويعقل ويخاطب ويرد وان لم يسمع المسلم الرد انتهى وعن ابى هريرة قال قال ابو رزين يا رسول الله ان طريقي على
الموتى فهل من كلام اتكلم به اذا مررت عليهم قال قل السلام عليكم يا اهل القبور من المسلمين انتم لنا سلف ونحن لكم تبع و
انا ان شاء الله بكم لاحقون قال ابو رزين يا رسول الله يسمعون قال يسمعون ولكن لا يستطيعون ان يجيبوا قال اى جوابا
يسمعه الحى والا فهم يردون وقد وهم جماعة فقالوا ان قوله فلا يستطيعون توصية ولا الى اهلهم يرجعون
دل على انهم لا يعرفون زائرا ولا يتلقون جوابا ... الآية وتفسيرها ... ما ينظرون الا صيحة واحدة
تاخذهم وهم يخصمون والآية فى صيحة يوم القيامة وان الاحياء لا يستطيعون توصية الكلام فى الروح وحقيقته

واعلم بان هذه الصفات اكثرها للروح لا للذات فاصرف عنان القول نحو الروح شرحا له
بالحق والصحيح كلام درين مسئله بشير در ذيل شرح ابيات سيوطى رح بقدر ضرورت مقام گذشته و ناظم درينجا چهار
مسئله متعلق بدان ذكر كرده و گفته فالروح جسم حادث نورانى حى خفيف مسرع السريان ينفذ فى
الاعضا نفوذ النار فى الفحم او كالماء فى الاشجار مسئلهٔ اولى جسم بودن روح و درين مسئله از نظار وائمه علم
اقوال ست كه ابن القيم ذكر آن كرده و هرچه درخور ابطال بود بردش پرداخته و بيان حق نموده و بران ايضاح استدلال
كرده پس هرچه منجملهٔ آن لائق اهمال ست از ذكرش اعراض كرده شد وانچه موافق دليل ست آن را آورده مى شود
قال رحمه الله تعالى هو جسم مخالف بالماهية لهذا الجسم المحسوس وهو جسم نورانى علوى خفيف حى متحرك ينفذ فى جوهر الاعضا
ويسرى فيها سريان الماء فى الورد وسريان الدهن فى الزيتون والنار فى الفحم فادامت هذه صالحة لقبول الآثار الفائضة
عليها من هذا الجسم بقى ذلك الجسم ساريا فى هذه الاعضاء وافادها هذه الآثار من الحس والحركة الارادية واذا فسدت هذه الاعضا
بسبب استيلاء الاخلاط الغليظة عليها وخرجت عن قبول تلك الآثار فارق الروح البدن وانفصل الى عالم الارواح
وهذا القول هو الصواب فى المسئلة وهو الذى لا يصح غيره وكل الاقوال سواه باطلة وعليه دل الكتاب والسنة واجماع الصحابة
وادلة العقل والفطرة انتهى بعده ادلهٔ اين مسئله ابر يك نسق سوق كرده و بقرآن و حديث استدلال نموده و يك صد
و شانزده دليل از ادلهٔ كتاب و سنت ايراد كرده و گفته الرابع عشر بعد المائة ان العقلا كلهم متفقون على ان الانسان
هو هذا الحى الناطق المتغذى الحساس المتحرك بالارادة وهذه الصفات نوعان صفات لبدنه وصفات لروحه ونفسه الناطقة
فلو كانت الروح جوهرا مجردا لا داخل العالم ولا خارجه ولا متصلا به ولا منفصلا عنه لكان الانسان كذلك او كان بعضه
فى العالم وبعضه لا خارج العالم ولا داخله وكل عاقل يعلم بالضرورة بطلان ذلك فان الانسان بجملته داخل العالم بدنه وروحه
وهذا فى البطلان ايضا هى قول من قال ان نفسه قديمة غير مخلوقة فجعلوا نصف الانسان مخلوقا ونصفه غير مخلوق وقال قيل هذا
والذى عليه الجمهور من العقلاء ان الانسان هو البدن والروح معا وقد يطلق اسمه على احدهما دون الآخر بقرينة فاما اكثر

لهم اربعة اقوال في مسمى الانسان هل هو الروح فقط او البدن فقط ام مجموعهما او كل واحد منهما انتهى والمسألة الثانية
كون الروح حادثة او قديمة وهي مسألة ضل فيها طوائف من بني آدم وهدى الله اتباع رسله على نبينا وعليهم الصلوة والسلام فيها للحق
المبين فاقول اجمعت الرسل على انها محدثة مخلوقة مصنوعة مربوبة مدبرة هذا معلوم بالاضطرار من دين الرسل كما يعلم
بالاضطرار من دينهم ان العالم حادث وان معاد الابدان واقع وان الله تعالى هو الخلاق وان كل ما سواه مخلوق له وقد
انقضى عصر الصحابة والتابعين وتابعيهم وهم القرون المفضلة على ذلك من غير اختلاف بينهم في حدوثها وانها مخلوقة
حتى نبغت نابغة ممن قصر فهمه في الكتاب والسنة فزعم انها قديمة غير مخلوقة واحتج بانها من امر الله وامر الله غير مخلوق وبانه تعالى
انما اضافها اليه كما اضاف علمه وقدرته وسمعه وتوقف آخرون قال شيخ الاسلام ابن تيمية روح الآدمي مخلوقة مبتدعة
باتفاق سلف الامة وائمتها واهل السنة وقد حكى اجماع العلماء على انها مخلوقة غير واحد من ائمة المسلمين مثل محمد بن
نصر المروزي الامام المشهور الذي هو من اعلم اهل زمانه بالاجماع والاختلاف وحكى ابو محمد بن قتيبة والف فيها ابو عبد الله
بن منده والذي يدل على انها مخلوقة له وجوه وقد ذكر ابن القيم ان الناس في المراد بالروح في الآية خمسة اقوال واختار
انه الروح الذي به حيوة الحيوان وان السوال عن قدمها او حدوثها ثم قال ابن القيم والنصوص الدالة على انه كان الله ولم يكن
شيء غيره كما ثبت في صحيح البخاري عن عمران بن حصين وفيه قوله صلى الله عليه وآله وسلم كان الله ولم يكن شيء غيره وكان عرشه
على الماء الحديث وهو دال على انه لم يكن مع الله ارواح ونفوس ليساوي وجوده وجوده تعالى عن ذلك علوا كبيرا بل
هو الاول وحده لا يشاركه غيره في اوليته بوجه من الوجوه ومنها النصوص الدالة على خلق الملائكة وهم ارواح مستغنية عن
اجساد تقوم بها وهم مخلوقون قبل خلق الانسان وروحه واذا كان الملك الذي يحدث الروح في جسم ابن آدم مخلوقا فكيف
تكون الروح الحادثة بنفخه قديمة سيد علامه محمد بن اسمعيل رح گفته قلت اما هذا الدليل فليس بناهض لانه يقول الخصم ارسال
الملك بنفخه لا يدل على حدوثها اذ قد يرسل بالشيء القديم يجعل في الحادث كما يقولونه في الكلام انه قديم وانه نزل به ملك
فيلقيه الى رسل الله ففي غيره من الادلة غنية وقد تنبه لهذا ابن القيم وعدل الى الجواب مختصرا بانها استدلالا انتهى واما آنكه دليل
حدوث روح جنبنده بودن اوست وجنبنده نمي باشد مگر مخلوق پس اين دعوي مفتقر بسوي استدلال است وتحقيق آنست كه
ثابت شده است كه نيست قديم مگر الله واوله بدان در علم كلام قائم اند وهر كه مدعي قديمي همراه خدا باشد بر وي برهان است
و براي مدعي قدم ارواح دليلي ناهض يافته نشد و در اضافتش بسوي خدا در قوله قل الروح من امر ربي حجت بر قدمش نيست
بلكه دليل بر مخلوق بودن اوست واما آنكه خلق روح قبل اجساد است يا بعد آن پس اين بحث ديگر است كه در ينجا جليل شده
واز محل نزاع نيست وابن القيم رح درين بحث اطالت متفاوت كرده واختيار كرده كه خلقت روح بعد خلق اجسام است
واطال في هذا ورد ما خالفه ليكن ناظم رح گفته والذي قوي لنا انها مخلوقة قبل الاجساد قبلية غير معلوم زمانها ولا ابتداؤه
وذلك ان ادلة القائل بتقدم خلقها واضحة وتكلف ابن القيم لردها فما نهض ما قاله ولولا محبة الاقتصار هنا لسقت كلام القيم

وحاكمت بين الطائفتين انتهى ومسئلهٔ سوم قول ناظم رح ست والنفس والروح هما شيان + وقيل شئ واحد
والثاني + اختاره العلامة ابن القيم + لما ادعاه من دليل قيم + حافظ ابن القيم گفته اختلف الناس
في الروح والنفس فمن قائل ان مسماهما واحد وهم الجمهور ومن قائل انهما متغايران ونحن نكشف سر المسئلة بحول الله وقوته
انتهى لبعده از لغت وجز آن بران كلام كرده وسوال يهود از روحی بود كه جز بوحی شناخته نمی شود وآن روح نزد بعد است
ومردم آنرا نمی دانند واما روح بنی آدم پس از غيب نيست وطوائف مردم از اہل ملل وغيرہم دران كلام كرده اند و
در تفسير روح از ابن عباس روايات آمده وآن همه مضطرب ست كما قاله ابن القيم رح وساقها في كتابه وبيّن وجه الاضطراب
وموتها وخروجها من البدن + هذا الذي يختاره ذو والفطن + فهذه الاربع في المسائل + متفرقة الانواع
والدلائل + واين مسئلهٔ چهارم ست كه آيا روح مي ميرد يا نه حافظ ابن القيم گفته اختلف الناس في هذه فقالت طائفة
تموت وتذوق الموت لانها نفس وكل نفس ذائقة الموت قالوا وقد دلت الادلة على انه لا يبقى الا الله وحده قال تعالى
كل من عليها فان ويبقى وجه ربك ذو الجلال والاكرام وقال كل شئ هالك الا وجهه قالوا واذا كانت الملائكة
تموت فالنفوس البشرية اولى بالموت قالوا وقد قال اهل النار امتنا اثنتين فالموتة الاولى هذه المشهودة وهي للبدن والاخرى
للروح انتهى قلت ومن هذا القبيل قول مير درد الدهلوي رح ع ساغر فانی وبزم وساقی فانی + با ہر كه شدی
درد ملاقی فانی + بردار دل از هستی بی بود جهان + الله بود باقی وباقی فانی + وترجمته انا بالعربية
وهي تفني السقاة ويفني الكاس والنادي + ومن تلاقيه من خل ومن عادي + لا تركنن الى الدنيا
ودهرها + يفني الجميع ويبقى ربنا الهادي + بعده ابن القيم گفته وقال آخرون لا تموت الارواح لانها خلقت للبقا
وانما تموت الابدان قالوا ويدل على هذا الاحاديث الدالة على نعيم الارواح وعذابها بعد المفارقة الى ان يرجعها الله الى اجسادها
ولو ماتت الارواح لانقطع عنها النعيم والعذاب وقال تعالى ولا تحسبن الذين قتلوا في سبيل الله امواتا بل احياء
عند ربهم يرزقون فرحين بما اتاهم الله من فضله فهذا مع القطع بان ارواحهم قد فارقت اجسادهم وقد ذاقت
الموت قال والصواب ان يقال موت النفوس هو مفارقتها لاجسادها وخروجها منها فان اريد بموتها هذا القدر فهي ذائقة
الموت وان اريد انها تعدم وتضمحل وتصير عدما محضا فهي لا تموت بهذا الاعتبار بل هي باقية بعد خلقها في نعيم او عذاب
كما صرحت به النصوص انها كذلك حتى يردها الله الى اجسادها وقد نظم هذا الخلاف احمد بن الحسين الكندي فقال تنازع الناس
حتى لا اتفاق لهم + الا على شجب والخلف في الشجب + فقيل تخلص نفس المرء سالمة + وقيل تشرك
جسم المرء في العطب + الشجب الهلاك يريد انهم اختلفوا في كل شئ الا في الهلاك اي الموت ثم قال اختلفوا فيه ايضا
فقالت طائفة تهلك النفوس مع الابدان فتشارك الجسم فيه وقيل بل تتخلص سالمة عن الهلاك كذا في الجمع گويم هلال بن سعد رح وعظ
خود گفت اي اہل خلود اي اہل بقا شما براي فنا آفريده نشده ايد بلكه براي بقا ودوام وچاره نيست از آن ليكن نقل

می کنید از داری بداری وقال بعض العرفاء ۵ ولو کنا اذا متنا ترکنا + لکان الموت راحة کل حی + ولکنا اذا
متنا بعثنا + ونسأل بعده عن کل شیء ۵ مرده هم فکر قیامت دارد + آرمیدن چقدر دشوار است بعده ابن القیم گفته
فان قیل فعند النفخ فی الصور هل تبقی الارواح حیة کما هی او تموت ثم تحیی قیل قد قال تعالی ونفخ فی الصور فصعق من
فی السموات والارض الا من شاء الله فقد استثنی سبحانه وتعالی بعض من فیهما من هذا الصعق
فقیل هم الشهداء وهو قول ابی هریرة وابن عباس وسعید بن جبیر وقیل هم جبریل ومیکائیل واسرافیل وملک الموت وهذا قول
مقاتل وغیره وقیل هم الحور العین وغیرهم ومن فی النار من اهل العذاب وخزنتها وهو قول اسحق بن سافلا من اصحابنا وقد
نص الامام احمد علی ان الحور العین والولدان لا یموتون عند النفخ فی الصور وقد نص تعالی علی ان اهل الجنة لا یذوقون فیها
الموت الا الموتة الاولی فلو ماتوا مرة ثانیة لکانوا قد ماتوا موتتین واما مستقرها بعد خروجها من البدن فقد مر بیانه والخلاف فیه
وله بعد فراقها اتصال به فیعرف زائره وغیره وتعلقات الروح بالبدن اربعة الاول تعلقها به فی بطن الام جنینا وذلک بعد
نفخها فیه والثانی تعلقها به بعد خروجه الی الارض الثالث تعلقها به حال النوم فان لها به تعلقا من وجه ومفارقة من وجه
الرابع تعلقها به فی البرزخ فانها وان فارقته وتجردت عنه فانها لم تفارقه فراقا کلیا بحیث لا یبقی لها الیه التفات البتة
وقد تقدم من الاحادیث والآثار والمنامات ما یدل علی ردها الیه وقت سلام المسلم وهذا الرد اعادة خاصة لا یوجب حیوة
البدن قبل یوم القیامة انتهی کلام ابن القیم رحمه الله تعالی وچون ناظم قدس سره از احوال ارواح فارغ شد ذکر کرد اجور
اعمال را که بعد موت لاحق موتی میگردد و فرمود ویلحق المیت بعد الموت + من اجر ما قدم قبل الفوت + عشر

خصال ادرج فی مسلم + وغیرها فی غیره فلتعلم + هذا علیه جلة الاعیان + ومثلها ایضا دعا
الاخوان + یعنی هرچه از جزای اعمال بعد انتقال در قبر بمیت می پیوندد و ثوابش پیوسته بروی جاری و ساری
می ماند ده چیز است سه از آن متفق علیه شیخین بخاری و مسلم اند از حدیث ابو هریره بلفظ اذا مات ابن آدم انقطع عمله الا
من ثلث صدقة جاریة او علم ینتفع به او ولد صالح یدعو له اخرجه البخاری فی الادب ومسلم وابوداود والترمذی وابن ماجه و
هفت چیز باقی در چند حدیث آمده اول مرابط امام احمد از ابی امامه از رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم روایت کرده اربعة
تجری علیهم اجورهم بعد الموت مرابط فی سبیل الله بعده ذکر همان سه چیز گذشته کرده دوم کسی ست که راه نیک برآورد مسلم
از جریر بن عبدالله مرفوعا روایت نموده من سن سنة حسنة کان له اجرها واجر من عمل بها بعده من غیر ان ینقص من اجورهم
شیئا سیم علامه فرموده ولحدیث ابی سعید مرفوعا من علم آیة من کتاب الله او بابا من علم انمی الله له اجره الی یوم القیامة
فتعلیم آیة من کتاب الله عز وجل فانه داخل فی حدیث ابی هریرة فی قوله او علم ینتفع به فان تعلیم کتاب الله رأس العلم
فعطفه هنا علیه من عطف العام علی الخاص انتهی گویم چون تعلیم یک آیه کریمه این ثمره شریفه می بخشد که اجر معلم تا روز حشر
برپاست پس هر که تعلیم تمام قرآن بکسی بکند اجر او را چه شمار توان کرد که چندان ست خصوصا از اجر کسی که تفسیر کتاب الله

نوشته باشد و خدمت حدیث رسول الله صلی الله علیه وسلم بجا آورده و آنرا شائع ساخته و مردم را بسوی عمل بدان دعوت نموده هیچ
کس که جز خالق علم و عالم خلق احدی حد و رسم آن و غایت و نهایتش نمی تواند دانست و فضل الله واسع و رحمته قریب
و بعضه و کثیره سوم و چهارم و پنجم و ششم آنست که در حدیث مرفوع ابو هریره نزد ابن ماجه و ابن خزیمه آمده مصحفی که آنرا میراث
گذاشته و مسجدی که آنرا بنا ساخته و نهری که آنرا جاری نموده و مسافرخانه که آنرا برای غربا بنا کرده باشد و در حدیث
مرفوع انس نزد ابو نعیم و بزار زیادت حفر بیر و غرس نخل یعنی کندن چاهی و نشانیدن درختی از خرما نیز آمده پس این هفتم
و هشتم باقیه گشته با سه چیز اول ده گردید و این بر تقدیری ست که اجرای نهر و حفر بیر یک چیز مقرر شود و الا فالمجموع احد
عشرة خصلة افاده العلامة السید رح وقال ایضا وفی ذهنی انه قد نظمها الحافظ ابن حجر ولم یحضرنی نظمه حال تالیف هذا
فنظمتها فقلت شعر یجری علی من قد حل فی لحده + اجر عشر جاءها المصطفی + الولد الصالح یدعو له وعلمه
النافع بین الوری + او صدقات قد جرت او قضی + مرابطا او مسجدا قد بنا + او مسکنا لابن سبیل
ومن مصحف ورثه للوری + وغرسه النخل واجراء نهر او بیر حفرت فی الثری + وسنة احسن
فی سنها فهذه عشرات لا سوی + انتهی و اهل علم تفسیر کرده اند صدقه جاریه را بوقف و تقیید نموده اند ولد صالح را
بآنکه داعی باشد برای والد چنانکه در حدیث ابی امامه نزد احمد و حدیث ابی هریره نزد مسلم آمده و در حدیث ابی هریره نزد ابن
ماجه و ابن خزیمه بغیر تقیید واقع شده پس مطلق محمول باشد بر مقید و تقیید علم بنافع در حدیث ابو هریره نزد مسلم آمده و در
غیر آن بلا تقیید مذکور واقع شده و در بعض احادیث تقیید به نشر آمده و لهذا ناظم لفظ بین الوری آورده که مفید نشر است
چه نشر علم بتدریس و تالیف و نحوهما باشد و مرابط کسی ست که در ثغر و سرحد اسلام مرده پس جمله اعیان بر این اند که این همه
اعمال مذکوره لاحق میت می شوند و مثل آن دعا از اخوان ست چنانچه ناظم رح گفته و حافظ ابن القیم رح در کتاب الروح
نوشته انها تنتفع ارواح الاموات من فعال الاحیاء بامرین مجمع علیهما بین اهل السنة من الفقهاء واهل الحدیث والتفسیر احدهما
ما تسبب الیه المیت فی حیوته والثانی دعاء المسلمین له واستغفارهم والصدقة والحج علی نزاع فی الذی یصل من ثوابه
هل ثواب الانفاق او ثواب العمل فعند الجمهور ثواب العمل نفسه وعند الحنفیة انما یصل ثواب الانفاق انتهی واختلفوا

فی الصوم والصلوة وغیرهما من القربات + والحق ان الکل مما یلحق + دلت له ادلة تحقق + قد

سقتها فی شرح هذا النظم + تقضی لمن حققها بالجزم + بان ما یهدی من الطاعات + لای میت

کان خیرا یاتی + حافظ ابن القیم رح گفته اختلف فی العبادات البدنیة کالصوم والصلوة وقراءة القرآن والذکر
فمذهب احمد وجمهور السلف وصولها وهو قول بعض اصحاب ابی حنیفة رح نص علی هذا احمد رح لما قیل له الرجل یعمل الشیء
من الخیر من صدقة او صلوة او غیره کان فیجعل نصفه لابیه او لامه قال ارجو وقال المیت یصل الیه کل شیء من صدقة
او غیرها وقال ایضا اقرأ آیة الکرسی ثلاث مرات وقل هو الله احد وقل اللهم اجعل فضله لاهل المقابر والمشهور من مذهب

ومالک ان ذلک لا یصل انتہی و سید علامہ در شرح ابن نظم نوشتہ اعلم ان الدلیل علی انتفاعہ بما فعل لہ الاحیاء والکتاب
والسنة والاجماع وقواعد الشرع اما الکتاب فقولہ تعالی والذین جاءوا من بعدہم یقولون ربنا اغفر لنا ولاخواننا
الذین سبقونا بالایمان فاثنی اللہ علیہم باستغفارہم للمؤمنین قبلہم فدل علی انتفاعہم باستغفار الاحیاء
وقد دل علی انتفاع المیت بالدعاء اجماع الامة علی الدعاء لہم فی صلوة الجنازة وقد قال صلعم اذا صلیتم علی المیت فاخلصوا لہ
الدعاء اخرجہ ابو داود فی السنن من حدیث ابی ہریرة رضی اللہ عنہ وقد ثبتت الاحادیث بانہ صلعم دعا فی صلوة الجنازة علی
من صلی علیہم وحفظ من دعائہ کما جاء فی صحیح مسلم من حدیث عوف بن مالک قال صلی رسول اللہ صلی اللہ تعالی علیہ وآلہ وسلم
علی جنازة فحفظت من دعائہ اللہم اغفر لہ وارحمہ وعافہ واعف عنہ الحدیث وہذا اعنی انتفاع المیت بدعاء الاحیاء لا نزاع
فیہ انما خالف فیہ قوم من اہل البدع فقالوا لا یصل الی المیت شیء من دعاء ولا غیرہ وہو قول باطل لا یفتقر الی ردہ فانہ
یردہ القرآن والسنة وما علم منہما فلا نطیل بادلة انتفاع الاموات بدعاء الاحیاء بل نشتغل بالاستدلال علی وصول ما عداہ
من القرب البدنیة وغیرہا قلت ہکذا قال ابن القیم رح ولا یخفی ان الدعاء لیس من باب اہداء ثواب القربة بل سوال والتماس
من اللہ ان یعطی المسؤول لہ ما طلبہ السائل شفاعة منہ وتوسل الی اللہ بدعائہ ان یہب المسؤول لہ ما طلبہ ولیس ہہنا ثواب عمل
یہبہ لہ ویہدیہ الیہ وثواب ہذا الدعاء والاستغفار والسوال والشفاعة باق للسائل فہذا لیس من ادلة اہداء الثواب واما
ثناء اللہ علی المؤمنین بدعائہم لاخوانہم الذین سبقوہم بالایمان فہو ثناء علیہم لاعترافہم بفضیلة السبق وصلتہم لہم بالدعاء
بعد الموت وسوالہم لہم المغفرة بعد ان سالوہا لانفسہم وثواب ہذا الدعاء باق للسائلین لانہم لم یجعلوا انہم وہبوہ لاخوانہم
السابقین فان وہبوہ فالدلیل آخر ہو ما سیاتی فنقول اما وصول الصدقة فقد ثبت فی الصحیح عن عائشة ان رجلا اتی النبی
صلعم فقال یا رسول اللہ ان امی افتلتت نفسہا ولم توص واظنہا لو تکلمت تصدقت افلہا اجر ان تصدقت عنہا قال نعم
وفی صحیح البخاری عن ابن عباس ان سعد بن عبادة توفیت امہ وہو غائب عنہا فاتی النبی صلعم فقال یا رسول اللہ ان امی
توفیت وانا غائب عنہا فہل ینفعہا ان تصدقت عنہا قال نعم قال فانی اشہدک ان حائطی المخراف صدقة عنہا وفی السنن
ومسند احمد عن سعد بن عبادة انہ قال لرسول اللہ صلعم ان ام سعد ماتت فای الصدقة افضل قال الماء فحفر بئرا وقال
ہذا لام سعد وعن عبد اللہ بن عمرو ان العاص بن وائل نذر ان ینحر فی الجاہلیة مائة بدنة وان ہشام بن العاص نحر حصتہ
خمسین وان عمرا سال النبی صلعم عن ذلک فقال اما ابوک فلو اقر بالتوحید فصمت او تصدقت عنہ نفعہ ذلک اخرجہ الامام
احمد واما وصول ثواب الصوم ففی الصحیحین عن عائشة رض ان رسول اللہ صلعم قال من مات وعلیہ صیام صام عنہ ولیہ
وفیہما عن ابن عباس قال جاء رجل الی النبی صلعم فقال ان امی ماتت وعلیہا صوم شہر افاصوم عنہا قال نعم فدین اللہ احق
ان یقضی وفی روایة جاءت امرأة فقالت ان امی ماتت وعلیہا صوم نذر افاصوم عنہا قال ارأیت لو کان علی امک
دین فقضیتہ اکان یؤدی عنہا قال فصومی عن امک وہذا اللفظ للبخاری وحدہ تعلیقا وعن بریدة رضی اللہ عنہ قال

بينا انا جالس عند رسول الله صلعم اذ اتته امرأة فقالت انى تصدقت على امى بجارية وانها ماتت قال وجب اجرك
وردها عليك الميراث فقالت يا رسول الله انه كان عليها صوم شهر افاصوم عنها قال صومى عنها قالت فانها لم تحج افاحج
عنها قال حجى عنها رواه مسلم وفى لفظ شهرين وعن ابن عباس ان امرأة ركبت البحر فنذرت ان الله نجاها ان تصوم
شهرا فنجاها الله فلم تصم حتى ماتت فجاءت بنتها او اختها الى رسول الله صلعم فامرها ان تصوم عنها رواه اهل السنن واحمد وكذلك
روى عنه وصول ثواب بدل الصوم وهو الاطعام ففى السنن عن ابن عمر قال قال رسول الله صلعم من مات وعليه صيام شهر
ان يطعم عنه لكل يوم مسكين رواه الترمذى وابن ماجة وقال الترمذى لا نعرفه مرفوعا الا من هذا الوجه والصحيح انه من قول ابن عمر
موقوفا وفى سنن ابى داود عن ابن عباس قال اذا مرض الرجل فى رمضان ولم يصم اطعم عنه ولم يكن عليه قضاء وان نذر
قضى عنه وليه واما وصول ثواب الحج ففى البخارى عن ابن عباس ان امرأة من جهينة جاءت الى النبى صلعم فقالت
ان امى نذرت ان تحج فلم تحج حتى ماتت افاحج عنها قال حجى عنها ارايت لو كان على امك دين كنت قاضية اقضوا الله فالله احق بالقضاء
وفى معناه عن ابن عباس مرفوعا اخرجه النسائى واخرج البيهقى فى شعب الايمان والاصبهانى عن ابن عمر مرفوعا ما وصل
ذو رحم رحمه بافضل من حجة يدخلها عليه فى قبره بعد موته وعن زيد بن ارقم مرفوعا من حج عن ابويه ولم يحجا اجزأ عنهما
وبشرت ارواحهما فى السماء وكتب عند الله برا اخرجه البيهقى فى فوائده وعن ابى هريرة مرفوعا من حج عن ميت
فللذى حج عنه مثل اجره وهذا عام فى كل حاج لكل ميت اخرجه الطبرانى فى معجمه الاوسط وقد وقع الاجماع على ان قضاء
الدين عن الميت من اى قاض قريب او اجنبى من غير تركته او منها يسقط عن ذمته ودل له حديث ابى قتادة حيث ضمن
دين ميت كان عليه ديناران فلما قضاهما قال له رسول الله صلعم الآن بردت جلدته واجمعوا ايضا على ان الحى اذا كان له
حق عند الميت فاسقطه عنه وابراه انه ينفعه كما يسقط عن ذمة الحى فاذا سقط عن ذمة الحى بالنص والاجماع مع امكان
ادائه منه لنفسه فاولى واحرى ان يسقط عن ذمة الميت وينفعه ذلك واذا انتفع بالابراء والاسقاط انتفع بما يهدى له من
ثواب الاعمال ولا فرق فان ثواب العمل حق للعامل فاذا اهداه ووهبه للميت انتقل اليه كما ان الذى على الميت من الحقوق
ونحوها هو محض حق للحى فاذا ابراه عنه وصل الابراء اليه وسقط من ذمته فكلاهما حق للحى فاى نص او قياس او قاعدة من
قواعد الشرع يوجب وصول احدهما ويمنع وصول الآخر بل هذه النصوص متظافرة على وصول ثواب الاعمال من الاحياء الى
الاموات وتوضيح ذلك ان الصوم مجرد ترك ونية محضة تتقوم بالقلب لا يطلع عليها الا الله سبحانه وكف للنفس عن المفطرات
وقد اوصل الله تعالى ثوابه الى الميت كما فى الحديث فكيف بالقراءة التى هى عمل مسموع مرئى ونية بل لا تفتقر الى النية فوصول
ثواب الصوم الى الميت تنبيه على وصول ثواب سائر الاعمال وتزيده وضوحا ان العبادة على ثلثة اقسام بدنية ومالية
ومركبة منهما فنبه الشارع صلى الله تعالى عليه وعلى آله وسلم بوصول الصوم على وصول سائر العبادات البدنية ونبه بوصول
الصدقة على وصول سائر العبادات المالية ونبه بوصول الحج المركب من المالية والبدنية الى وصول ما كان كذلك فالانواع

الثالثة ثابتة بالنص والاعتبار انتهى قول الناظم رح ملخصاً ولكن الراجح عندي الاقتصار على النص دون الاعتبار فاعتبروا
يا اولي الابصار بعده ناظم رح ادلهٔ مانعین ایراد نموده وآن دوازده دلیل ست وازهر دلیل جواب شافی وپاسخ کافی داده
ودر ردش اطالت نموده وگفته واذا انتهى بنا القول الى هنا علمت قوة القول بانه يصل الى الميت كل ما اهداه له الحي من
قربة من صلوة وصيام وتلاوة قرآن وحج وغير ذلك من كل ما يوجر عليه العبد ويجعله لاخيه من باب الاحسان والصلة والبر
واحوج خلق الله الى الصلة هو الميت رهين الثرى الذي قد تعذر عليه فعل كل طاعة ولا كلام ان الانسان يتصدق على غيره
يوجر لان الله لا يضيع عمل عامل بل قد ثبت ان العبد اذا دعا لاخيه بظهر الغيب قال له الملك آمين ولك مثل ذلك فاثبت
اذا احسن اليه وهو في غيبة لا يرجى اياب الى الداعي والمهدي منها ثم ان ما اهداه لاخيه حسنة والحسنة بعشر امثالها فمن اهدى
اليه مثلا ثواب صوم يوم او ثواب قراءة جزء من القرآن اعطاه الله اجر صوم عشرة ايام واجر تلاوة عشرة اجزاء ومن هنا
يظهر ان جعل طاعته لغيره افضل من ادخارها لنفسه ولذا اقر صلعم من قال له اجعل لك صلوتي كلها وقال له اذا تكفى همك
وهذا شيء قد فعله هذا الصحابي لاشرف خلق الله صلى الله عليه وسلم ومن اين لك انه لم يفعل السلف ذلك فانه لا يشترط في
هذه الهبة اشهاد الناس عليها ولا اخبارهم بها وحسبنا نه ما فعل هذا احد منهم فانه لا يقدح فيهم لانه مندوب لا واجب ولانه
قد ثبت لنا دليل جواز فعله سواء سبقنا اليه احد ولا واما الاهداء الى رسول الله صلعم فقال ابن القيم رح ان من الفقهاء المتاخرين
من استحسنه ومنهم من لم يستحسنه ورآه بدعة فان الصحابة لم يكونوا يفعلونه ولان النبي صلى الله عليه وآله وسلم له اجر عمل كل عامل من غير
ان ينقص من اجر العاملين شيئا لانه صلى الله عليه وآله وسلم هو الذي دل امته على كل خير وارشدهم ودعاهم اليه فله مثل اجورهم من غير ان ينقص من اجورهم
شيء انتهى ومثله لابن قاضي شهبة في جواب سؤال واقول اما انه لم يفعله احد من الصحابة فغير صحيح فقد فعله الصحابي الذي قال له
صلعم انه يجعل له صلوته كلها وظاهره حيا وميتا ثم ان ابن القيم رح قد جعل من ادلة وصول الاهداء الدعاء والاستغفار وصلوة
الجنائز وهذا كله قد فعله السلف له صلعم وامرهم به وان يدعوا له بايتاء الوسيلة والفضيلة وامرهم الله تعالى بالصلوة عليه
صلى الله عليه وآله وسلم الى يوم الدين والصلوة دعاء له فاي مانع عن اهداء ثواب سائر الاعمال اليه صلى الله عليه وسلم واما قوله
ان له مثل اجر من عمل من امته طاعة فنعم هو كذلك فليزد له العامل اهداء اجره ليكون له صلعم الاجران صلى الله عليه وسلم
ما اختلف الملوان وما طلع النيران وما بقي الابرار في غرف الجنان والفجار في لافح النيران وهذا عندنا شيء مقطوع به فقد
وصلنا جماعة من قراباتنا ومشايخنا رحمهم الله تعالى بصلات من دعاء او تلاوة او صدقة ورايناهم في المنام شاكرين لما
صنعناه وظهر لنا نفعهم بما اسديناه انتهى مختصرا در رجا بعده سید علامه رح ذکر بعض حکایات متعلقهٔ این باب کرده ولیکن
نزد محرر سطور اقتصار بر آن اولی واحوط است بعده گفته اخرج الطبراني في الاوسط عن انس قال سمعت رسول الله صلعم
يقول ما من اهل بيت يموت منهم ميت فيتصدقون عنه بعد موته الا اهداها له جبرئيل عليه السلام على طبق من نور ثم يقف
على شفير القبر فيقول يا صاحب القبر العميق هذه هدية اهداها اليك اهلك فاقبلها فتدخل عليه فيفرح بها ويستبشر ويحزن

خیر انه الذین لا یهدی لهم شئی انتهی و آنچه از عایشه صدیقه رضی الله عنها آمده که وی غلامی از طرف برادر خود عبد الرحمن
آزاد کرد با امید آنکه نفع آن بعد موت بوی برسد اخرجه ابن سعد و محرر سطور از طرف والدین و برادر کلان خود و همشیره
خواهر خود و حج بیت الله و زیارت مسجد و مزار مبارک رسول الله صلعم کنانید و از طرف مادر چاهی بر شاه راه هوشنگ آباد
و از طرف پدر مسجدی در باغ واقع بهوپال و از طرف برادر مهمان سرائی بقرب چاه مذکور صدقه جاریه ساخت و برای
بقیه نیز فکر چنین صدقه پیشنهاد خاطر کسیر ست از حق تعالی امیدوارم که اجور این اعمال بایشان رساند و ما و ایشانرا
برحمت عامه خود از فتن برزخ و اهوال حشر و آفات موقف نجات بخشیده بشرف جوار صلحاء عباد از انبیاء و اولیاء
و اصحاب حدیث بنوازد و ما ذلک علیه عم فضله و نواله بعزیز و عن الحجاج بن دینار قال قال رسول الله صلعم ان
من البر بعد البر ان تصلی علیهما مع صلاتک و ان تصوم عنهما مع صیامک و ان تصدق عنهما مع صدقتک اخرجه ابن ابی
شیبة و عن علی مرفوعا من مر علی المقابر و قرء قل هو الله احد احدی عشرة مرة ثم وهب اجره للاموات اعطی من الاجر
بعدد الاموات اخرجه ابو محمد السمرقندی فی فضائل سورة الاخلاص و عن ابی هریرة قال قال رسول الله صلعم من دخل
المقابر ثم قرء فاتحة الکتاب و قل هو الله احد و الهاکم التکاثر ثم قال اللهم انی جعلت ثواب ما قرأت من کلامک لاهل المقابر
من المؤمنین و المؤمنات الا کانوا شفعاء له الی الله اخرجه القاسم بن سعد بن علی الزنجانی فی فوائده و عن انس ان
رسول الله صلعم قال من دخل المقابر فقرأ سورة یٰس خفف عنهم و کان له بعدد من فیها حسنات اخرجه عبد العزیز صاحب
الخلال بسنده قرطبی گفته قوله صلعم اقرؤا علی موتاکم یٰس یحتمل ان تکون هذه القراءة عند المیت حال موته و یحتمل ان تکون
عند قبره سیوطی گفته بالاول قال الجمهور گویم و رجحه ابن القیم بوجوه من الترجیحات و عبد الواحد مقدسی گفته نزد قبور بخوانند
و محب طبری گفته که در هر دو حال بخوانند و اول اولی ست و غزالی در احیاء العلوم و عبد الحق در کتاب العاقبة از احمد
حنبل روایت کرده اند که چون در مقابر داخل شوید سوره فاتحه و معوذتین و قل هو الله احد بخوانید و ثواب آنرا برای
اهل مقابر گردانید که این ثواب بانها میرسد سید علامه فرموده قلت فهذه و امثالها من احادیث مرفوعات و منامات
صالحة دالة علی انتفاع الاموات بما یهدی لهم من الاحیاء و المنامات و ان کانت بمجردها لا تکون دلیلا لکن کما قال العلامة
ابن القیم رح انها علی کثرتها بحیث لا یحصیها الا الله تعالی قد تواطأت علی هذا المعنی و قد قال رسول الله صلعم ارٰی رؤیاکم قد
تواطأت علی هذا المعنی انها فی العشر الاواخر یعنی لیلة القدر فاذا تواطأت رؤیا المؤمنین کانت کتواطئ روایاتهم و
کتواطئ آرائهم علی استحسان شئی او استقباحه و ما رآه المؤمنون حسنا فهو عند الله حسن و ما رأوه قبیحا فهو عند الله قبیح انتهی
کلام ابن القیم رح گویم بی شبهه رؤیت مومنین جمیع امصار و اقطار از قرون خالیه و شهود خالیه امارت حسن و قبح شی ست
اگرچه حجت قطعیه و نص شرعیه نباشد لیکن استقراء و ادراک آن خیلی دشوار ست و رؤیت جماعة دون جماعة یا اهل
اقلیم دون اقلیم خارج از محل نزاع ست و احوط در امثال این مسائل اقتصار بر وارد ست نه تمسک بقیاس و اقتباس

واین احتیاط قاطع نزاع اختلاف ورافع شقاق با اهل اسلام و موجب جمع میان روایات ست فقط و بالله التوفیق
قال الناظم السید العلامة رحمه الله تعالی وهاهنا قد انتهی المراد + من جمع ما یهدی به العباد + الی سبیل الخیر والرشاد + والاجر للعامل فی المعاد + مصلیا من بعد حمد الواحد + علی النبی واله الاماجد + یدوم مهما دامت الادواح + وان فنت من دوحها الاشباح + حضرت سید علیه الرحمة بعد این نظم میفرماید
هذا الحمد الله آخر ما اردنا الکلام علیه من شرح ابیات السیوطی وما الحقنا من نظم ولوالیه والحمد لله اولا و آخرا فی کل حین من الاحیان ولحظة من لحظات الزمان حمدا یفوق حمد کل انسان بل یفوق حمدا حمده به الثقلان الانس والجان یدوم بدوام الله عدد ما خلق الله ونسأله ان یثبتنا بالقول الثابت فی الحیوة الدنیا وفی الآخرة وان یرحمنا اذا انزلنا اللحود وفارقنا المهود ورحلنا عن الاوطان والحقنا بالسابقین من الاخوان ربنا آتنا فی الدنیا حسنة وفی الآخرة حسنة وقنا عذاب النار وعلی الله توکلنا فی ساعات اللیل والنهار ولا حول ولا قوة الا بالله وصلی الله علی محمد وآله وصحبه وسلم فرغنا من تالیفه یوم الخمیس لعله غرة شهر رجب من شهور سنة ست وستین ومائة والف انتهی کلامه وانا اقول بمثل ما قال السید رحمه الله تعالی وارجو قبوله من الله ذی الجلال والاکرام وقد اتممت شرح هذا النظام فی اواخر شهر شعبان من سنة اثنتین وتسعین ومائتین والف الهجریة علی صاحبها الصلوة والتحیة والحقت به خاتمة تشتمل علی بعض الوصایا ومالی تفید جدا لمن هو من اهل التقوی والمغفرة وارجو العمل بها من اخلافی عند حلول اجلی وحدی وتزولی فی لحدی والوزر علی من لم یعمل بها بعد صدور وصیته بها وانا بریء من کل من یعمل بما لم یرد به کتاب او سنة صحیحة وبالله التوفیق وهو المستعان

خاتمة الشرح فی ذکر الوصیة وما یناسب ذلک عن ابن عمران رسول الله صلعم قال ما حق امرء مسلم له شیء یوصی فیه یبیت لیلتین وفی روایة ثلث لیال الا ووصیته مکتوبة عنده رواه الشیخان وغیرهما وعن جابر قال قال رسول الله صلعم من مات علی وصیة مات علی سبیل وسنة ومات علی تقی وشهادة ومات مغفورا له رواه ابن ماجه وعن انس مرفوعا المحروم من حرم وصیته رواه ابو یعلی باسناد حسن واهل علم گفته اند که وصیت واجب ست بر هر کرا بروی حقی از حقوق خدای تعالی یا حقوق مردم باشد و بر هر که حق کسی نیست مستحب ست ومحل وصیت در مال مطلقا حصه سوم ست در واجبه استیفایش بصورت احتیاج بسوی آن باید کرد ودر مستحبه تنقیص باید نمود وطریق وصیت آنست که ذکرش بزبان پیش دو عدل بکند یا نوشته بر دو عدل بخواند وآن هر دو گواه شوند واین اولی ست واما حقوق ناس پس مثل دیون وودائع وامانات ومضمونات ست همچو مبیع ومغصوب ومسروق وهمچو حقوق بدنیه مثل ضرب وجرح واستخدام بغیر حق وهمچو حقوق قلبیه مثل شتم واستهزاء ونحوها پس وصیت کند بقضاء دیون ورد ودائع وامانات ومضمونات وارضاء خصوم ورد مظاهر آخیر واما حقوق الله پس همچو صلوة وصیام وحج وزکوة ست تا توانند بادیه آن پردازد وقضاء عمری بدلیلی ثابت نشده وصوم ولی از طرف میت بسنت صحیحه ثابت گردیده ودادن زر نقد برای ادا الصلوة فایته بجمیع

فقهاست مستند بدلیلی ضعیف هم نیست تا بقوی چه رسد آری عاجز از صوم یک صاع یا نصف صاع در کفاره میتواند داد
و اگر حج بروی فرض ست و نکرد وصیت کند بمقدار مصارف ضروری یک حج تا از طرف وی ادا کرده شود و اما
وصایای مستحبه از تبرعات محضه پس غنی از بیان ست لیکن اینقدر باید دانست که تصدق در حال صحت و حیات افضل
و اکثر در ثواب از تصدق در مرض و نزد ممات ست ٥ برگ عیشی بگور خویش فرست ٭ کس نیارد ز پس تو پیش فرست
عن ابی هریرة قال جاء رجل الی النبی صلعم وقال ای الصدقة اعظم اجرا قال ان تصدق وانت شحیح صحیح تخشی الفقر وتامل
الغنی ولا تمهل حتی اذا بلغت الحلقوم قلت لفلان کذا ولفلان کذا رواه الشیخان و عن ابی سعید الخدری ان رسول الله
صلعم قال لان یتصدق المرء فی حیوته وصحته بدرهم خیر له من ان یتصدق عند موته بمائة رواه ابو داود وابن حبان فی صحیحه
و عن ابی الدرداء قال سمعت رسول الله صلعم یقول مثل الذی یعتق عند موته کمثل الذی یهدی اذا شبع رواه ابو داود
والترمذی وقال حدیث حسن صحیح و وصیت بدفع چیزی بسوی قاری نزد قبر باطل ست اگرچه اهل زمان دران بکثرت
گرفتار اند صاحب طریقهٔ محمدیه درین باب رساله نوشته ست مسمی بانقاذ الهالکین و دران ازالهٔ این شبه فرموده و احقاق
حق نموده و همچنین وصیت باتخاذ طعام بعد موت تا سه روز یا زیاده باطل ست وهو الاصح وبه قال ابو بکر البلخی مؤلف
طریقهٔ محمدیه گفته فظهر من هذا ان المعتاد فی زماننا لیس بجائز بلا خلاف واما فعل الورثة من اموالهم فمکروه وبدعة مستقبحة
من عمل الجاهلیة وکذا الاجابة لدعوتهم و عن انس رضی الله عنه مرفوعا لا عقر فی الاسلام وهو الذی کان یعقر عند القبر
بقرة او شاة انتهی و روی احمد وابن ماجه باسناد صحیح عن جریر بن عبد الله قال کنا نعد الاجتماع الی اهل المیت وصنعهم الطعام
من النیاحة و سنت در قبر لحد ست و شق هم جائز و این باختلاف احوال عباد و تراب بلاد باشد و توسیع و تعمیق دران
تا صدر مرد درست ست و زیاده بران افضل و طول قبر بقدر طول انسان و عرض آن بقدر نصف قامتش کافی ست
و باید که قبر مسنم و مرتفع باشد از ارض بقدر یک شبر قرطبی گفته و یمنع من الارتفاع الکثیر الذی کانت الجاهلیة تفعله
و عن علی انه قال لابی الهیاج الاسدی الا ابعثک علی ما بعثنی علیه رسول الله صلعم ان لا تدع تمثالا الا طمسته ولا قبرا
مشرفا الا سویته اخرجه مسلم و مسائل احتضار و کفن و دفن در کتب فقه حدیث مبسوط اند مثل نیل الاوطار و مسک الختام
و جز آن و در اکثر احکام این ابواب اهل علم قدیما و حدیثا رسائل مستقله تالیف کرده اند پس اشتغال بذکرش درینجا ضرورت
نیست مؤلف طریقهٔ محمدیه در بعض مؤلفات خود گفته یجوز قراءة القرآن فی المقابر مطلقا علی ما هو المختار للفتوی من قول محمد
لکن انما یجوز اذا قرء احسبة لله واما القراءة للدنیا فحرام لا یحصل منها ثواب اصلا لفقدان النیة والاخلاص المشروطین فی
استحقاق الثواب و وصف العبادة بل یاثم القاری والمعطی انتهی و این قرارت پارهٔ از قرآن در مقابر نزد زیارت
اموات ست نه بعد دفن بر قبر و متصل آن چنانکه حافظان اجیر و امراء تجویز میکنند که آن حرام ست و اکل اجرتش ممنوع و چون
دانسته شد آنچه گذشت پس بحکم سنت مطهره وصیت امری ضروری از ضروریات شرعیه ست لهذا محرر سطور با خلاف

واحباب خود وصیت میکند چنانکه بباید وپیش از ایصا می نویسد که عمر این بنده شرمنده در حین تحریر این مقاله وتقریر
بچهل وچهار سال رسیده ویقین که عبارت از مرگ ست بر سر رسیده می آید زیراکه هر آینده نزدیک ست وهر گذشته دور وما ابعد
ما فات وما اقرب ما هو آت قوت جوانی وولوله شباب زائل وپیری وسفیدی موی تن حاصل گردیده معلوم نیست که از انفاس
مستعار در علم باری تعالی چند نفس باقی ست ومرگ کدام جای از عرب وعجم مقدر وبهر حال روزی این خاکدان فانی را گذاشتنی ست
واز این کالبد خاکی گذشتنی وکار وبار با حق سبحانه وتعالی افتادنی در این عمر گذشته هر چه از معاصی وذنوب صغیره وکبیره بوقوع
آمده باشد ومعلوم الهی ست از همه توبه نصوح بر زبان داریم وبدل نادم وخائف وبجان ترسان ولرزانیم وتا می توانیم خود را
از اکتساب محارم واقتراف جرائم دور تر میگردانیم وتوفیق بدست خالق ست وحق تعالی وعده عفو بر توبه فرموده ورسول
خدا صلعم تائب را همچو بی گناه قرار داده پس ازینجا امید هم قوی ورجائم راسخ ست که آن همه کرده ناکرده گردد ودرست
این ست ع یکسر مو دولت سفید نشد * گرچه موئی به تن سیاه نماند * ای حسن توبه آنگهی کردی * که ترا طاقت گناه نماند
والحمد لله تعالی که با آنست خود هیچ گاه آلوده ذره از شرک وتلوث نوعی از بدعت نشده ام وبفسقی از فسوق بته دل وقعر
خاطر رضا نداده واگر بمقتضای فساد زمانه گاهی در چنین مجلس اضطرار لا اختیارا مبتلا شده باشم بمجبوری واکراه طبع صبر
نموده از ان باخلاص تائبم وتا ممکن شد از ان گریخته ام ونعمتهای خداوندی جلت عظمته وعم نواله در حق این هیچ میرز
کس هیچ بیش از انست که اگر هر موئی تنم زبانی منفرد وجنانی مستقل گردد شکرانگی از احسان او در عمر دراز ادا نتوانم کرد
در تنم آنچنان نگاه داشت که کسی با وجود پدر همچنان زیست با ناز ونعمت نکند واز حضیض جهل وضلالت محض بدستگیری
وتوفیق خود باوج علم وهدایت رسانید واز مذلت فقر وفاقه بعزت غنا ودولت ترقی بخشید لا احصی ثناء علیک انت
کما اثنیت علی نفسک از مذهب تقلید جهال بر آورده بشاهراه اتباع کتاب وسنت نمود ومقهور احدی ومجبور کسی نساخت
واز اوصاف ابناء زمان که مفاخرت بانساب وطعن در احساب کنند وتحاسد وتباغض نمایند ونتیجه علوم اکتساب فخر
وجاه ومکابره ومجادله دانند ودر فکر شکست یکدیگر می مانند وبا اهل حق طرف می شوند وسبب ایذای خلق الله میگردند
وتارک دانشمندی را در سر تحصیل مراتب دنیوی ودولت ناپائدار وصحبت فساق اشرار واغرار ناهنجار در می بازند
وریا وسمعه واکل باطل بزی علماء ومشائخ ومحافظ پیشه دارند ودر پی نام وننگ تمام بخشید واین اوهام را در نظر او
حقیر وناشایسته وانمود ومعاش او را از بدو شعور وآغاز هوش در کسب ید منحصر فرمود واز وجوه مکاسب محرمه باز داشت
وجز خود محتاج دیگری ومنت پذیر احدی از خلق چه اقارب وچه اجانب نساخت وبه تیسیر کتب ائمه دین وصحف شرع مبین
ودرستی سلسله روایت سنن مطهره واقامت نسبت با زمره محدثین کرام وعلماء اعلام اعانت کافی ومدد وافی فرمود
وبی جهد وفکر من مال حلال زیاده بر مقدار حاجت وکفایت اهل وعیال ارزانی داشت وتوفیق تغییر منکر بقدر میسور بخشید
وفرزندان سعادتمند روزی کرد وچشم بینا وگوش شنوا ودل دانا وخاطر آگاه عنایت فرمود وبانواع نعم صوری

و معنوی و لطائف و فضائل ظاهری و باطنی که من دانم و آفریدگار من مخصوص ساخت و از تبعات دولت و آفات
خفا که نجات ازان با بنا جنس باکثر حاصل می شود محفوظ داشت و در علم و دولت بر بسیاری از اکابر دین و دنیا عزت
مرحمت فرمود و از امراض عقلیه و اوهام نقلیه و اسقام بدنیه که جهانی دران گرفتار است عافیت روزی کرد و از اخلاق
رذیله که کتب سنت صحیحه و تصوف قدیمه بران مشتمل است متخلی و با خلاق حمیده بقدر تقدیر میسور متحلی ساخت عرض که عدد
نعمای منعم حقیقی و حد حمد و شکر محسن مطلق طاقت زبان و کار دل ناتوان نیست ؎ از دست و زبان که بر آید *
کز عهده شکرش بدر آید * اگر اشجار تمام عالم اقلام و ابحار جمیع دنیا مداد گردد کلمات محامد ربانیه و عبارات محاسن الهیه
نفاد نه پذیرد و لوان ما فی الارض من شجرة اقلام والبحر یمده من بعده سبعة ابحر ما نفدت کلمات الله ؎ مجلس تمام گشت
بپایان رسید عمر * ما همچنان در اول وصف تو مانده ایم * چه من و چه قدرت من که جرأت بر ادای حمد و شکر الطاف نامتناهی
رحمان و مراتب عفو و غفران او کنیم در چه همت من که خود را در حامدین و شاکرین بشمریم هرگز پرتوی ازین آفتاب یا حرفی
ازین کتاب نشان نتوان داد و ان تعدوا نعمة الله لا تحصوها از نعمتهای بزرگ یکی این است که از اصلاب مسلمین و ارحام مسلمات
آفرید و از نسل سید المرسلین و شفیع المذنبین و خاتم النبیین علیه و علیهم الصلوة والسلام و علی آلهم اجمعین گردانید و بسوی صراط
مستقیم اسلام هدایت فرمود و بران استقامت بخشید و لتوفیق اشاعت علوم حقه کتاب و سنت بتالیف و نشر وا داد و از همه
بیگانه ساخته با خود آشنا ساخت ؎ در بیگانگی از خلق با حق آشنا کردست * بطبع من بکس کم ساختن بسیاری سازد *
با احدی غشی در دل و از یکی شکوه بر زبان نیست نه فکر آزار کسی ست و نه اندیشه گرمی بازار خود نه شوق دیدن احدی
از ابنای جنس ست و نه شیوه اعراض از کسی نه هوس مناظره با احدی ست و نه طریقه مجادله با کسی نه از قبول عالم غرضی
و نه از رد خلائق تعبی نه فکر عروج خود ست و نه صدمه نزول خویش در همه حال و هر حین خوشدلیم و بحمد و شکرا و تعالی
تر زبان ؎ زمین شدیم چه شد آسمان شدیم چه شد * بچشم خلق سبک یا گران شدیم چه شد * بهیچ رنگ درین گلستان
قراری نیست * تو گر بهار شدی ما خزان شدیم چه شد * حق تعالی عم احسانه یکی از احاسن اوقات برای موت مانند
تمامی شهر رمضان یا عرفه یا دادن صدقه چنانکه در حدیث ابن مسعود نزد ابو نعیم آمده یا نزد عمل صالح مثل حج و عمره و صوم و
جهاد یا روز جمعه یا شبش یا نماز و مانند آن در اشرف اماکن نصیب نموده خاتمه حیات بی ثبات بر اقرار کلمه طیبه
و عقیده توحید و مجانبت بدع و اشراک فرماید که این نعمت بس بزرگ ست و این دولت بسی بزرگ و در برزخ و مواقف حشر
و مساکن رضوان همسایگی برگزیدگان خود برحمت عامه خویش روزی گرداند که غایت آرزوی این نمودی بود و این ست
بس بس و چنانکه درین دار ناپایدار بعض دستگیری خویش کفیل همه حوائج او شده و حاجتمند هم جنسی نکرده همچنان در آن
عرصه پرهول آثار رحمت خود را در حق این نگونسار گران بار جلوه اظهار بخشیده از محن آن تمام نجات تام دهد
و بالجمله این وصایا و ولوع ست لوصی آنست که اختصاص بموصی عفا الله عنه دارد و در عاقبتش از جانب فرزندان

واعزه موجب خوشنودی روح این بنده و رضای حق سبحانه ست ان شاء الله تعالی و نوع ثانی آنست که رعایتش سبب صلاح
و فلاح موصی الهم ست و نفعهم الله تعالی پس نوع اول آنست که در تجهیز و تکفین و غسل و دفن رعایت سنت صحیحه و اتباع
احادیث صریحه کنند و نماز جنازه بجماعت کثیر و امام صالح عالم و مامومین موحدین خلص بجا آرند و بعد تکبیر اولی سورهٔ فاتحه
خوانند و قبر را خام دارند و زیاده از یک شبر بلند نسازند و بران کتبه ننویسند و گنبد بنا ننمایند و منصه و حصار اساس ننهند
که این همه حرام و منهی عنه و ممنوع ست و در سنت مطهره وعیدهای سخت و درشت بران وارد گشته و رسوم دنیوی مثل سوم
و دهم و چهلم و ششماهی و سالیانه و جز آن خود در رسوم خاندان ما نیست و همه بدعت ضلالت ست رسول خدا صلی الله علیه
وسلم زیاده از سه روز ماتم کردن جائز نداشته اند بلکه حرام ساخته و زنان را از گریه و زاری منع بلیغ باید کرد و اگرچه
زنان ما را عادت گریستن جز از چشم و صبر کردن بر مصائب نیست در حالت حیات خود این چیزها را پسند نکردیم و احدی
را از اهل خانه مرتکب شدن آن ندادیم تا بما بعد ممات چه رسد آری بدعا و استغفار و صدقه از مال حلال اگر توفیق خیر
رفیق باشد امداد باید کرد که نفع این چیزها بموتی ثابت ست لیکن بر وجهی باید کرد که سنت صحیحه بدان ناطق ست نه بر
عادت اهل زمان و مبتدعان ست و دعای اولاد صالح برای آبا و امهات خیلی نفع دارد ما برای والدین خود در نمازها
دعای خیر میکنیم و مغفرت ایشان و جمیع مومنین و مومنات از خدای خواهیم و از وی سبحانه امید باجابت داریم همچنان
از اولاد خود برای خود آرزو داریم و توفیق بخشیدن بدست آفریدگار ست والحمد لله که از دیون و ودائع و امانات و
مضمونات احدی هیچ شی بر ذمه ما نیست که ایصا بقضاء آن رود و مسائل متعلق این نوع در کتاب نیل الاوطار و روضه
ندیه و مسک الختام و غیرها در ذیل کتاب الجنائز بوجه بسط تام مرقوم ست مطابق آن نزد احتضار کاربند شوند و هرگز
سر موئی از طریقه سنت مخالفت نکنند و در رعایت آن دلگیر شویم و جنازه را بر سر برگران بها نبرند و بران شال یا دوشاله
نیندازند و در تجهیز تعجیل نمایند و لاشه را در بستر و خانه نگذارند و حفاظ را برای قرآن خواندن بر قبر نگمارند که حرام ست
و قاری و مقری هر دو آثم و اجرت قراءت حرام قد انخواسته اگر اتفاق انتقال درین بلدهٔ بهوپال که حالا نزیل آنیم شود
حفر قبر در باغچه و اتفعه بسر عقد بر کافی ست و رنه امید آنست که سفر آخرت در یکی از دو حرم محترم مکه مکرمه و مدینه منوره
دست بهم دهد و جوار صلحا میسر گردد و حصول این امل از قاضی الحاجات لبی آسان ست چندان دشوار نیست ان شاء الله
تعالی انجام کار همچنین خواهد شد اللهم ارزقنا شهادة في سبيلك واجعل موتنا ببلد رسولك این عاجز را
آرزو تمام ست که چنان صورت بندد که جان در راه جان آفرین رود و جرعهٔ جام شهادت علیا نوشیده آید ع
گر نثار قدم یار گرامی نکنم ٭ گوهر جان بچه کاری دگرم باز آید ٭ نوع دیگر که سفید پس ماندگان میتواند شد آنست که دنیا
اعتبار را نشاید بسیاری از انسان در عهد و اکثری در طفلی و جمعی در جوانی میمیرند و بعضی که به پیری و شیخوخت میرسند
تمام عمر ایشان در اندک فرصت هیچ یا و هبا از دست میرود و نمیدانند که کجا رفت ع برلو عمر چراغی ست

که در بزم وجود چو نسیم هرزه بیهم زدنی خاموش ست بلکه از آغاز نشو و نما تا هنگام بلوغ که اکثر آن پانزده سال ست
بغفلت میگذرد و بنا بر عدم حصول تمیز قدر عمر گرامی کمتر میدانند و بعد انقضای اربعین وقت تحلیل قوی و تبدیل آب و
هواست پس عمری که آنرا عمر توان گفت بشرطیکه اجل فرصت دهد و تندرستی و فراغ دستی هم نصیب شود همین بیست
و پنج سال ست و اگر اوقات خواب که پاره مرگ ست بر آید مقدار مذکور هم بنقصان می گراید و معامله آخرت که انقطاع
پذیر نیست بر سر دوش می ماند و حساب و کتاب آخرت در پیش ست و نجات از آن خیلی دشوار پس بغایت ابلهی باشد
که باین لذت قلیل و فرصت حقیر که آن هم بی مقاسات شدائد و مکابدت نا ملائم میسر نمیگردد لذات باقیه و نعم سرمدیه
دائمه را برباد دهد و دامن دولت پایدار عقبی را از دست همت بگذارد و بآلام ابدی و عذاب سرمدی راضی و گرفتار شود
و فانی را بر باقی اختیار نماید و نعوذ بالله من جمیع ما کرهه الله و جوانی که نشو و نمای او بر طاعت و علم و عبادت باشد روز حشر
زیر عرش سایه یابد و توبه از گناه در جوانی بهتر از پیری ست درین باب احادیث وارد شده ست ۵ توبه از باده در ایام
جوانی کردم چو اول مستی من بود که هشیار شدم ۵ جهد باید کرد تا یکی از آن هفت گروه باشد که روز حشر زیر عرش سایه گیرند
و از خدای تعالی سائل فردوس برین و طالب عفو و عافیت دارین باید بود که هیچ نعمت به تندرستی و رستگاری و فراخ
دستی نمیرسد و من زحزح عن النار وادخل الجنة فقد فاز وما الحیوة الدنیا الا متاع الغرور. فرض
وقت آنست که هرجا که مصلحت دینی و مصلحت دنیاوی باهم متعارض گردد تا توان مصلحت دینی را بر همه چیز مزیت نهد و
مقدم دارد و کسیکه مصلحت دینی و منفعت یقینی را بر غیر او مقدم میدارد. دنیا هم بقدر تقدیر لوی حاصل میگردد و هر که مصلحت
دنیا را بر فضیلت اخری ایثار میکند دین از دستش چون تیر از کمان بدر میرود و دنیا هم بیش از قسمت و پیش از وقت او را
طرح نمیگردد ۵ دنیا مطلب تا همه دینت باشد ۵ دنیا طلبی نه آن آئینت باشد ۵ بر روی زمین نشین زیر زمین جا ربی
تا زیر زمین روی زمینت باشد ۵ طالب دنیا سبب گریختن دنیاست و گریختن از آن سبب حصول اوست هر که در پی
سایه خود بدود سایه از وی بگریزد و هر که خود بگریزد سایه دنبال او را نگذارد آنحضرت صلی الله علیه وسلم فرمود من جعل الهموم
هما واحدا هم آخرته کفی الله هم دنیاه حق تعالی با من بنده شرمنده همین معامله کرد و تفتیش درین زمانه همچنان ست که هر که مصلحت
دنیا را مقدم میدارد دنیا هم او را دست بهم نمیدهد و مصداق خسر الدنیا والآخرة می شود و اگر دنیا حاصل می شود در فرصت
قلیل زوال می پذیرد و قیام ندارد و نتیجه آن خسران ابدی لاحق حال میگردد و هزارها کسان را درین زمانه دیدیم که کیفما اتفق بدولت
رسیدند با فنا آنها اثری بر روی کار نماند ۵ غافل مشو ز عشوه دنیا که این عجوزه مکاره می نشیند و محتاله میرود و مجمله
تقدیم مصالح دینی بر دنیاوی یکی آنست که در مناکحت دینداری را منظور نظر دارند و بر رفاه معیشت و حصول زمام حکومت
نظر نگمارند بلکه صحیح النسب سدید الحسب انفع العین سازند در روز قیامت جز دین و تقوی سوال از دولت و حشم نروند
و نه پرسند که رشته دار کدام دولتمند امیر بار نیست فلا انساب بینهم یومئذ ولا یتساءلون حفظ نسب ... و انساب

سیادت یکی از ضروریات دینی و تقدیم نسبت طینی با سید المرسلین علیه و علیهم الصلوة والسلام در مناکحت مذکور مضائقه نزد
ضرورت نیست اما در مناکحت اناث حفظ سیادت ضرورست که فخر ماست هم در دین و هم در دنیا و کیف که گروه اهل بیت
مخصوص بچیزها است که در غیر ایشان یافته نمی شود و نافع در دارین ست لیکن همراه تقوی و اتباع سنت نه بدون آن
و اکمل کاملین نوع بنی آدم و اشرف ملائکه و تمام عالم جناب سید المرسلین محمد مصطفی احمد مجتبی شفیع المذنبین اند صلی الله تعالی
وسلم و بارک علیه و علی آله و صحبه اجمعین هر کس هر قدر مشابهت که با آن جناب بهم رساند و در باطن و ظاهر و صفات فطری و
اخلاق کسبی و علم و اعتقاد و عمل در عادات و عبادات و معاملات خلق و خالق مانا شود و قدم بر قدم مبارکش رود آنکس را
همان قدر نصیب از مزایای آخرت حاصل گردد و در دنیا بمقدار اتباعش کامل شمرده شود و هر که درین مشابهت قاصرست
بمقدار قصور مذکور ناقص ست و لهذا در زمرهٔ اهل علم بجهت کمال اتباع سنت مطهره و کتاب عزیز که زمرهٔ محدثین کرام اهل آثار
اعلام اختیار کرده اند گوی سبقت بر همگنان برده اند و در جماعهٔ اولیاء اصحاب سلسلهٔ نقشبندیه بمزیت اتباع مخصوص اند
و همین کمال مشابهت بجهت کمال متابعت دلیل ساطع بر افضلیت ایشان ست و اگر همت ما قاصران از کمال متابعت
نبوی صلعم بکوتاهی گرائیده شرف کمال اشتغال بسنن و نوافل در امور دینیه و دنیویه دستیاب نگشته فقط بر ادای واجبات
و ترک محرمات و مکروهات و مشتبهات در عادات و عبادات و معاملات قناعت کرده و اعتقاد توحید و اتباع موافقت نموده آئیم
این هم غنیمتی ست کبری در صحیحین مرفوعاً آمده من اتقی الشبهات استبرء لدینه وعرضه ومن وقع فی الشبهات وقع فی الحرام
و حق تعالی ارشاد کرده که نیستند اولیاء خدا یعنی دوستان او مگر متقیان و تقوی عبارت از تادیهٔ واجبات و ترک محرمات
و احتراز از مشتبهات ست نه از کثرت نوافل و عبادات و اتیان مستحبات و تطوعات و اقبح محرمات رذائل نفس ست
از نفاق و عجب و کبر و حقد و حسد و ریا و سمعه و طول امل و حرص بر دنیا و طمع مال و حکومت و ابتلاء بفسوق و جمع و منع تا
و مانند آن و بعد ازان محرمات که بافعال جوارح تعلق دارند موضع آن کتب فقه ست و اگر همت ازین مرتبه هم کوتاهی کند
و از شومی نفس و شر شیطان مرتکب محرمات شود پس در آنچه اتلاف حقوق العباد باشد و ترک صریح صلهٔ رحم بود ازان خود و همانا
بعزم همت اجتناب واجب داند و در فعل منکرات شریک احدی از اقارب و اجانب و احباب و امراء و حکام نگردد و حق تعالی
اکرم الاکرمین و ارحم الراحمین ست و رسول خدا صلعم رحمة للعالمین و شفیع المذنبین اینجا امید عفو و ترک انتقام از حقوق الله
قوی ست و اما حقوق العباد پس خود در بخشش نمی آید آیات و احادیث درین باب بسیارست ضبط آن همه دشوار
رسول خدا صلعم فرموده المسلم من سلم المسلمون من لسانه ویده و ارشاد کرده ان تحب للناس ما تحب لنفسک وتکره لهم
ما تکره لنفسک و این دو حدیث درین موضع کافی ست دیگر از نصائح آنست که با اتباع خود از زن و فرزند و نوکر و غلام
و کنیز و رعیت حتی الاستطاعة معاشرت بمسامحت کنند تا همگنان راضی و دوست باشند و از تقصیرات خفیفهٔ ایشان
درگذرند و متبوعان خود را از حسن ادب و لطف فرمانبرداری و خیرخواهی و خدمت گذاری و نصیحت ظاهر و باطن خوشنود

ومهربان سازند مگر آنکه امر بمعصیت کنند و شریک فسوق خود سازند که درین صورت طاعت ایشان نیست لا طاعة لمخلوق
فی معصیة الخالق و با اقران و اقربا و غربا و احبا و اخوان و اخوات و همسایگان باخلاص و محبت و غمخواری و تواضع و انکسار
عمر بسر نمایند دنیا جای سهل ست بهر نهج میگذرد و برای معاملاتش با هم تقاطع خوب نیست هیچ خانه برباد نشده مگر وقتی که با هم
منازعت و مخاصمت رو داد و آن کسانیکه اندیشهٔ دشمنی باشد آنها را باحسان و نکوئی شرمنده و سرنگون باید کرد ه
هیچ دانی که شیرمردی چیست * شیرمرد زمانه دانی کیست * آنکه با دوستان تواند ساخت * آنکه با دشمنان تواند زیست
حق تعالی ارشاد کرده میفرماید ادفع بالتی هی احسن فاذا الذی بینک وبینه عداوة کانه ولی حمیم وما
یلقها الا الذین صبروا وما یلقها الا ذو حظ عظیم واما ینزغنک من الشیطان نزغ فاستعذ
بالله انه هو السمیع العلیم این آیهٔ شریفه جامع فوائد دنیا و آخرت ست و عامل بدان مسلمان کامل ع اگر مردی احسن
الی من اساء * و این حکم درحق کسی ست که با وی برای دنیا ناخوشی و دلتنگی و دشمنی باشد اما کسی که خالصاً لله تعالی با وی
دشمنی و بغض بود مثل روافض و خوارج و مانند آن از اهل بدعت و عادیان سنت پس با آنها موافقت ضرور نیست الا مدارات
بمصلحت دنیا اگرچه پدر یا پسر باشد حق تعالی فرموده یا ایها الذین امنوا لا تتخذوا عدوی وعدوکم اولیاء
الی قوله لن تنفعکم ارحامکم ولا اولادکم یوم القیامة یفصل بینکم و آیات درین باب بسیار ست در
خاندان ما همیشه ابنای اهل بیت و مشایخ طریقه و علمای دین گذشته و شده آمده اند که در هر عصر ممتاز بوده اند در علم و عمل الا دو
کس از اجداد قریب که گرفتار دولت و غنا گردیدند و مبتلای محبت دنیا افتادند تجاوز الله عنهم ه من بودم و کنجی و حریفی
و کتابی * غم را که نشان داد بلا را که خبر کرد لیکن آخر عنایت الهی دستگیری کرده همان شیوهٔ قدیمه را اعاده فرموده پدر بزرگوار
سرخیل علما و اتقیا و تاج مکلل اهل بیت باصفا برآمد و ایشان رغبتی بر دنیا نی منقبت علم و عمل بر همه چیز فرمود آری این
عاجز از بلوغ رتبهٔ پدری قاصر ماند لیکن بقصد و همت خود بلکه بقدری او گریختن از آن سبب حصول ازوی شده بود مقصود
بجای خود سخت شرمنده و انگشت بدندان ست چه کند ه آنچه نصیب ست نه کم میرسد * گر نستانی بستم میرسد * لیکن
فرزندان سعادتمند را باید که ازچنین ابتلا خود را حتی الامکان دور دارند و هرگز با امثال این تجربیات تن ندهند که
خالی از فساد دنیا و معاد نیست ع گر بما نرسیدیم تو باری برسی * و دریابند که علم بهتر از دولت ست بلکه علم
بهتر از غنا بر وجه کمال ست که آن فانی ست و این باقی ه علم ازو ماند و بس بقارون زر و سیم * شد یکی فوق سما
دگری تحت سمک * علم عبارت از دانستن حسن و قبح عقائد و اخلاق و احوال و اعمال و افعال و اقوال ست و کتب متعدد
متکفل بیان اوست و این علم بدون دریافتن ازدیاد القرآن کریم و حدیث رسول رؤف رحیم علیه وعلی آله الصلوة والتسلیم
و تفسیر و شرح سنت و اصول ابنها و دریافتن طریقهٔ سلف امت و ائمه او و اهل قرون فاضله ثلثه رحمهم الله تعالی
و علم لغت و صرف و نحو صورت نمی بندد و بیشتر روایات فتاوی و غیر واحد از مسائل و فروع کتب فقه و جدلی

وغیر مستند بدلیل ست و دریافت حال صحت و سقمش بدون این علوم میسر نگردد پس درین علوم سعی بلیغ باید کرد و دامن
برای تحصیلش چست باید بر زد چه اگر توفیق کریم رفیق باشد اقتصار برین علوم و کتبش برای نجات دنیا و آخرت کافی و وافی ست
و از امراض قلبی و قالبی شافی و خواندن حکمت اوائل و دفاتر فلاسفه لاشی محض ست کمال دران مثل کمال مطربان در علم
موسیقی ست این موسیقی هم فنی از فنون حکمت ریاضی ست آری قدری قلیل از منطق که خادم علوم ست اگر در کتب بلحاظ دفع فتن
و شبهات مخترعهٔ اهل شر بخوانند مضائقه ندارد اما انهماک دران موجب حرمان از برکت علوم حدیث و قرآن ست و بحمد الله تعالی
کتب تفاسیر و احادیث و معدات این علوم در کتابخانه بدرجهٔ کمال موجود ست با وجودش فرزندان را حاجت بکتب دیگر
نیست فهرست این کتب در سلسلة العسجد نوشته ایم و قدر این کتب که نعمت عظمی ست و بصرف زر کثیر و مال خطیر بیش از حیثیت
آنها از بلاد حجاز و عرب و امصار عجم بمحن شاقه و افکار طویله حاصل کرده ایم باید شناخت چه مثل این مواد در هر بلاد دست بهم
نمیدهد و چنان نباید کرد که حافظ شیراز فرموده ؏ دل بسی خون بکف آورد ولی دیده بریخت * الله الله که تلف کرد
که اندوخته بود * و این همه ذخائر عقبی را با اموال نقود و امتعه و جز آن هرچه شرعا و عرفا در ملک خاص ماست برای اخلاف
میگذاریم باید که مطابق فرائض الله مندرجهٔ سنت صحیحه و کتاب الله هر دو برادر با خواهر و غیرها تقسیم نمایند و بر قسمت یکدیگر
بلا نزاع راضی باشند و اهل حقوق را از اقارب قریبه حصص آن بدهند و معاش خود را بکسب ید مقصور دارند و خدمت قضا
و افتا و آنچه بدان می ماند هرگز اختیار نکنند اگرچه مجبور شوند و معاش را بمقدار کفاف غنیمت شمرده هوس زیاد ننمایند که در
حدیث شریف آمده ما قل و کفی خیر مما کثر و الهی و اصل غنا توانگری نفس ست و در مصارف هرچند غنی باشند جادهٔ اقتصاد
سپردن و بر قسمت خود قانع بودن نعمت کبری و موجب تیسیر عسری و تبشیر یسری ست و تا توانند مطابق وصایای قرآنیه
و حدیثیه و نصائح اساتذه و مشائخ مثل وصایای شیخ عبد الخالق غجدوانی و شاه ولی الله محدث دهلوی و شیخ ثناء الله پانی پتی
رحمهم الله عز و جل کاربند شوند این وصایا در کتابخانه موجود ست و مشتمل بر انواع حکم و مصالح دنیا و آخرت ست و اینجا تحریر آنها
بنا بر طول مقال اتفاق نیفتاد و با علماء وقت در مسائل و علوم شرعیه طرف شدن و رد و قدح در کلام یکدیگر کردن
و منافرت از معاصران نمودن و خود را در علم و تحقیق افضل از دیگری شمردن و از قول و فعل خود بهم شدن و بدفع آن
بتقریر و تحریر پرداختن چیزی نیست بلکه سبب محرومی از برکات اسلام و موجب نقصان از بلوغ درجهٔ ایمان کامل ست
اشتغال بدرس و تدریس کتب احادیث و تفسیر و صرف وقت در اثبات سنت و قمع بدعت بعد حصول علم یقینی بدان بجای
خود کافی ست و انتصار مذاهب پدران و استادان و مشایخان باختیار طریقهٔ جدل خوب نیست حق ثابت بود ابدی
باطل نگردد و باطل چرا بر باید برد و اوقات خود را در مناظره و تعاقب مخالفان ضائع باید ساخت اگر از فروض اعتقادی
و عملی فرصت وقت بدست بهم دهد با حسن نیت صرف انفاس گرامی که گوهری بها و جوهر شاهوار ست در مطالعهٔ کتب دینیه
از تفسیر و حدیث و اصول فقه و اصول کتاب و سنت می باید و همچنان در نشر علوم حقهٔ صادقه بتدریس طالبه علم که خوش عقیده

وهم مذهب باشند و تهذیب نفوس خود بر وفق منطوق قرآن و حدیث دولت عظمی و فضیلت کبری ست تا کرا توفیق
بخشند و کرا از چنین نعمت بی بدل حرمان نصیب کنند و تکلف در ملبس و مسکن و مأکل و مشرب و منکح و انهماک و تحسین این چیزها
شیوهٔ دنیاداران غافل از آخرت ست اهل اسلام و عارفان نعم عقبی را از ان عار و انکار می باید ٭ خوشا جهان
تهیدستی و غریبانش ٭ زوال نیست در اقبال بی نصیبانش ٭ فقری که با ایمان صحیح کامل ست وجه بهتر از سلطنت تمام
روی زمین ست و توحید رب العالمین سر جمله طاعات ست و مردن بر قول لا اله الا الله محمد رسول الله با اثبات قلب و اتقان
ایقان عجب دولت بی زوال ست اللهم ارزقنا و اخلافنا و دوری از صحبت فساق و کناره کشی از محبت اهل منکر و نفاق
دلیل سعادت اخروی ست صحبت ابرار در عمر دراز اثر میکند و همنشینی اشرار و فجار زود تر در میگیرد ٭ زاهد از حلقهٔ رندان
بسلامت بگذر ٭ تا خرابت نکند صحبت بدنامی چند ٭ ترک نماز عمداً کفر ست و تارکش کشتنی و گردن زدنی ست و تارک صوم
بلا عذر فاسق غیر عادل ست و تارک حج باوجود استطاعت که عبارت از زاد و راحله ست همچو یهودی یا نصرانی می میرد و در فتنه
گوشه گرفتن سنت سلف صلحا ست و جهاد بر تقدیر وجود شرائط ثابته از کتب سنت فرض کفایه و ماضی ست تا روز قیامت
با امام مسلمین که استحقاق امامت داشته باشد و در عموم بلوی شریک یکی از فریقین شدن دست از دین و دنیا شستن ست
غدر هندوستان که در سنه ۱۲۷۴ هجری واقع شده جهاد نبود لیکن مقتول مظلومش مفتون نیست و شاید که اجری یابد و مجاهد عامه
و راه آن مجتهد مخطی بود و در دریافت احکام فتن کتاب حجج الکرامه فی آثار القیامه مرشد شفیق ست با وجودش حاجت استفسار مسئله
از عالمی نیست و در ادراک فقه سنت و تفسیر کتاب الله و اصول اینها مؤلفات ما درین دیار کافی ست و اکثر مؤلفات ضروریه
ائمهٔ حدیث مثل شیخ الاسلام ابن تیمیه حرانی و حافظ ابن القیم جوزی و سید محمد بن ابراهیم وزیر و حافظ ابن حجر عسقلانی و شیخ
جلال سیوطی و سید محمد بن اسمعیل امیر و قاضی محمد بن علی شوکانی و امثال ایشان در کتابخانه محفوظ ست و بقیهٔ مصنفات
این حضرات با برکات را تلاش و جستجو باقی ست و سرمایهٔ کتابخانه روز افزون گویا تمام دولت ما و آبای ما همین کتب علوم سنت
پس بس خواهیم و دانیم که در چشم ما خیلی قلیل و در دیدهٔ اهل دنیا بسیار ست و پیش ما کمتر از خذف و نزد اهل دنیا بهتر از
جواهر و در نظر ما حقیر و مهان و در بصر ابنای گیتی عزیز و جلیل در حقیقت خوابی و سرابی و ظلی و نمایش آبی بیش نیست اهل دین
بدان نظر نبینند و بعشوه اش از جا نروند ٭ آمد اندیشهٔ دنیا طلبگاری دل ٭ گفتم آن شیفتهٔ بی سر و پا حاضر نیست ٭
همت آنست که تا تواند با خلق خدا احسان کند و خود تا امکان و طاقت منت پذیر احدی نشود و الید العلیا خیر من الید السفلی
٭ بی نیازی همتی دارد کریمان واقف اند ٭ ما هم از دست رد خود چیزها بخشیده ایم ٭ اخذ زکوة بر سادات حرام ست
از کسی نستانند اگرچه با فاقه و فقر قرین باشند و با احدی از سادات نه هر که باشد و هر کجا که باشد و بهر حالت سقیمه که باشد
تقصیر در عبادات بهتر از تکثیر در معاصی ست چه دفع مضار مقدم بر جلب منافع ست لذت گناه باقی نمی ماند و بالش
باقی ست و مشقت طاعت میگذرد و اجر و ثوابش ثابت ست هر که این نکته را دریافت حال و مآلش نیکو شد صواب

وخلوص اصل اصول جملهٔ طاعات ست ورنه کالای بدبریش خاوند باشد صواب آن عمل ست که مطابق کتاب و سنت
باشد و خالص آن فعل ست که برای خدا بدون لوث نجاست شرک و آمیزش چرک ریا و سمعه بود چون این هر دو اصل
قائم و دائم شد امید نجات دارین قوی پشت گردید و سررشتهٔ مغفرت و عفو بدست آمد و خود را مولوی یا ملّا یا حاجی
یا حافظ یا قاری یا صوفی گویانیدن یا بالقاب شرعیه و کنی فاضله مثل شیخ الاسلام و مجد الدین و ابو البرکات و ابو الحسنات
وانچه بدان ماند ملقب و مکنی ساختن و بران خوشدل و بدان راضی بودن چیزی نیست دانشمندی آنست که عالم عامل باشد
و متقن علوم کتاب و سنت بدرجهٔ تحقیق بود و در دریافت مسئله یا حکمی محتاج دیگری نشود و معهذا متسم باین اسما نبود و قاضی
و مفتی بودن بلای بزرگ ست اصحاب این مناصب امی تلبیهم که در سر دنیا دین باخته اند و در کش اهل دنیا گردیده و مصلحت
عاجل را بر مصلحت آجل مقدم داشته پروائی بشرع و ایمان خود نکرده اند حفظنا الله واخلافنا عن ذلک ؎ رازِ درون
پرده ز رندان مست پرس * کین حال نیست زاهد عالی مقام را * غرضکه اگر از دست برآید و توفیق الهی مساعدت فرماید
مسلمان خالص شود فلان و بهمان شدن و ابن فلان و چنین و چنان بودن عائق از فضائل آخرت ست ؎ این جذبیم
چه خوش آمد که سحرگه میگفت * بر در میکدهٔ با دف و نی ترسائی * گر مسلمانی همین ست که حافظ دارد * وای گر در پس امروز
بود فردائی * دنیا سراسر زور ست و جز زور و فریب ست نمی آید اکثر اهل عالم چه جاهل و چه عالم دران گرفتار اند و هر روز در هر زمانه رنگ
و بوی این گل بدبو تازه تر بر روی کار می آید و آنرا غایت عقل و نهایت هوشیاری میدانند و بدان مفاخرت می نمایند
و هر که هم رنگ ایشان و همدم و هم وضع ایشان نیست او را ابله و سفیه انگارند و نمیدانند که غافل ازین فکر و فکر عاقل ست
و گرفتار این دام دد و احمق جاهل فردا که روز عیار ذات الصدور و اظهار هر مضمر و مستور ست معلوم شود که در چه کار بوده اند
و انفاس گرامی را در سر کدام خسیسه در باخته عاقبت محمود را تباه ساخته اند ؎ بوقت صبح شود همچو روز معلومت *
که با که باخته عشق در شب دیجور * و با جمله حوادث روزگار و تقلبات ادوار و تطورات اهل دنیا و آفات و تبعات این
سپنجی سرا بیش ازان ست که بذکرش توان پرداخت و تدابیر دفع و رفع آن باید آموخت لا یحصیها الا الله سبحانه مگر مسلمان
پاک اعتقاد و مومن کامل را باید که اگر تمام عالم کافر گردد و همه گیتی پر فساد شود و جملهٔ بنی آدم راه ناصواب پویند وی تنها بر صراط
مستقیم اسلام و جادهٔ قویم ایمان بی یار و مددگار قیام کند و مراقب خدای تعالی در هر فرح و ترح و صلاح و فساد و آمد و شد
و موت و حیات و غنا و فقر ماند و ذیل سنت مطهره و کتاب عزیز را قولاً و عملاً و اعتقاداً از دست ندهد بلکه دین اسلام را سخت
بدندان گیرد و بانزعاج احدی از خویش و بیگانه و نادان و فرزانه از جا نرود ؎ بیا ای عشق رسوائی جهانم کن که یک
چندی * ملامت های بیدردان شنیدن آرزو دارم * و این حالت استقامت را فوق کرامت و ولایت دانند و این
ماجرا را غنیمت کبری و اکسیر اعظم و کبریت احمر و عنقای سعادت و کیمیای پوست شمارد ؎ مذاهب شتّی للمحبین
فی الهوی * ولی مذهب فرد اعیش به وحدی * این قدر که گفته و نوشته آمد باعث بران نصیحت دین شد

که بر ذمهٔ هر بندهٔ مسلمان برای خدا و کتاب و رسولش صلی الله علیه و علی آله وسلم و عامهٔ مومنین و خاصهٔ ایشان محتم ست
ورنه درین آخر زمان حرف پند گفتن آهن سرد کوفتن و باد مشت پیمودن ست انک لا تهدی من احببت ولکن الله یهدی من یشاء والسعید من
سعد فی بطن امه والشقی من شقی فی بطن امه ۵ این قدر بیش تو گفتیم غم دل ترسیدم که دل آزرده شوی ورنه سخن بسیارست فرزندان
کامگار را باید که در حق این عاجز زبون مطابق وصایای نوع اول بجا آرند ورنه در حشر دامنگیر شویم و در حق خود موافق نوع
دوم کاربند گردند ورنه نادم خواهند شد و نقصان وارین خود خواهند کرد ۵ نصیحت گوش کن جانان که از جان دوستر
دارند جوانان سعادتمند پند پیر دانا را هذا و اختم هذه الخاتمة بذکر ما ورد فی سعة رحمة الله و سبقها و غلبتها علی غضب
سبحانه وتعالی و ذلک کالذیل علیها والامارة لحسن العاقبة اعاذنا الله تعالی عن النار الحاطمة قال الله سبحانه وتعالی ان الله
لا یغفر ان یشرک به ویغفر ما دون ذلک لمن یشاء و من یعمل سوء او یظلم نفسه ثم یستغفر الله یجد
الله غفورا رحیما کتب علی نفسه الرحمة قال عذابی اصیب به من اشاء ورحمتی وسعت کل شیء
فساکتبها للذین یتقون ویؤتون الزکوة والذین هم بایاتنا یومنون و ان ربک لذو مغفرة للناس علی
ظلمهم و ان ربک لشدید العقاب نبئ عبادی انی انا الغفور الرحیم و ان عذابی هو العذاب
الالیم قل یا عبادی الذین اسرفوا علی انفسهم لا تقنطوا من رحمة الله ان الله یغفر الذنوب
جمیعا انه هو الغفور الرحیم الذین یحملون العرش ومن حوله یسبحون بحمد ربهم ویومنون به ویستغفرون
للذین امنوا ربنا وسعت کل شیء رحمة وعلما فاغفر للذین تابوا واتبعوا سبیلک وقهم عذاب الجحیم
ربنا وادخلهم جنات عدن التی وعدتهم ومن صلح من اباءهم وازواجهم وذریاتهم انک انت العزیز
الحکیم وقهم السیئات ومن تق السیئات یومئذ فقد رحمته وذلک الفوز العظیم والملائکة
یسبحون بحمد ربهم ویستغفرون لمن فی الارض الا ان الله هو الغفور الرحیم الاخبار عن انس
رضی الله عنه قال سمعت رسول الله صلعم یقول قال الله عز وجل یا ابن آدم انک ما دعوتنی ورجوتنی غفرت لک علی ما کان
منک ولا ابالی یا ابن آدم لو بلغت ذنوبک عنان السماء ثم استغفرتنی غفرت لک علی ما کان منک ولا ابالی یا ابن آدم
لو اتیتنی بقراب الارض خطایا ثم لقیتنی لا تشرک بی شیئا لاتیتک بقرابها مغفرة اخرجه الترمذی وحسنه وعنه
رضی الله عنه ان النبی صلعم دخل علی شاب وهو فی الموت فقال کیف تجدک قال ارجو الله یا رسول الله وانی اخاف
ذنوبی فقال رسول الله صلعم لا یجتمعان فی قلب عبد فی مثل هذا الموطن الا اعطاه الله تعالی ما یرجو وآمنه مما یخاف
اخرجه الترمذی وعن ابی هریرة عن النبی صلی الله علیه وسلم حسن الظن من حسن العبادة رواه الترمذی وعنه عن
رسول الله صلعم انه قال قال الله عز وجل انا عند ظن عبدی بی وانا معه حیث یذکرنی والله لله افرح بتوبة عبده من احدکم
یجد ضالته بالفلاة ومن تقرب الی شبرا تقربت الیه ذراعا ومن تقرب الی ذراعا تقربت الیه باعا واذا اقبل الی یمشی

اقبلت اليه هرولة رواه الشيخان وعن ابی هريرة ان النبی صلعم قال لو اخطاتم حتی تبلغ السماء ثم تبتم لتاب الله عليكم اخرجه ابن ماجة باسناد جيد وعن ابی هريرة
انه سمع رسول الله صلعم يقول ان عبدا اصاب ذنبا فقال يا رب انی اذنبت ذنبا فاغفر لی فقال له ربه علم عبدی ان له ربا يغفر الذنب ويأخذ به فغفر له ثم اصاب
ذنبا آخر وربما قال اذنبت ذنبا آخر فقال يا رب انی اذنبت ذنبا آخر فاغفره لی فقال له ربه علم عبدی ان له ربا يغفر الذنب ويأخذ به فغفر له
ثم مكث ما شاء الله ثم اصاب ذنبا آخر وربما قال ثم اذنب ذنبا آخر فقال يا رب انی اذنبت ذنبا فاغفر لی فقال له ربه علم
عبدی ان له ربا يغفر الذنوب ويأخذ به فقال ربه غفرت لعبدی فليعمل ما شاء رواه الشيخان ~~س~~ بر درگه دوست گناهی
بخشند ⁂ صد ساله گنه بيک آهی بخشند ⁂ عفو گنهم بناتوانی کردند ⁂ زينجاست که کوه را بکاهی بخشند ⁂ وعن عبد الله بن عمر
عن النبی صلعم قال ان الله يقبل توبة العبد ما لم يغرغر رواه الترمذی وقال حديث حسن وعن ابن مسعود عن النبی صلعم قال التائب
من الذنب كمن لا ذنب له رواه ابن ماجة والطبرانی وعن عبد الله بن مغفل قال دخلت انا وابی علی ابن مسعود فقال له
ابی اسمعت النبی صلعم يقول الندم توبة قال نعم رواه الحاكم وقال صحيح الاسناد وعن ابی هريرة عن النبی صلعم قال والذی
نفسی بيده لو لم تذنبوا لذهب الله بكم ولجاء بقوم يذنبون فيستغفرون الله فيغفر لهم رواه مسلم ~~س~~ دارم گنهی ز قطره
باران بيش ⁂ وز شرم گنه فگنده ام سر در پيش ⁂ ناگاه ندا شد که مترس ای درويش ⁂ ما در خور خود کنيم تو در خور خويش ⁂
وعن ابی هريرة ان النبی صلعم قال لما خلق الله الخلق كتب فی كتابه فهو عنده فوق العرش ان رحمتی تغلب غضبی وفی
رواية سبقت رحمتی غضبی رواه مسلم وعن ابی هريرة قال سمعت رسول الله صلعم يقول جعل الله الرحمة مائة جزء
فامسك عنده تسعة وتسعين وانزل فی الارض جزءا واحدا فمن ذلك الجزء يتراحم الخلائق حتی ترفع الدابة حافرها عن
ولدها خشية ان تصيبه وفی رواية عنه ان لله مائة رحمة انزل منها رحمة واحدة بين الجن والانس والبهائم والهوام فبها
يتعاطفون وبها يتراحمون وبها يعطف الوحش علی ولدها واخر الله تعالی تسعا وتسعين رحمة يرحم بها عباده يوم القيامة
رواه مسلم وعن سلمان قال قال رسول الله صلعم ان الله خلق يوم خلق السموات والارض مائة رحمة كل رحمة منها طباق
ما بين السماء الی الارض فجعل منها فی الارض رحمة فبها تعطف الوالدة علی ولدها والوحش والطير بعضها علی بعض فاذا كان
يوم القيامة اكملها بهذه الرحمة رواه مسلم وعن ابی هريرة ان رسول الله صلعم قال لو يعلم المؤمن ما عند الله من العقوبة
ما طمع بجنته احد ولو يعلم الكافر ما عند الله من الرحمة ما قنط من جنته احد رواه مسلم وعن عمر بن الخطاب انه قدم علی
رسول الله صلعم سبی فاذا امرأة من السبی تبتغی اذا وجدت صبيا فی السبی اخذته فالصقته ببطنها وارضعته فقال لنا رسول
الله صلعم اترون هذه المرأة طارحة ولدها فی النار قلنا لا والله وهی تقدر علی ان لا تطرحه فقال النبی صلعم لله ارحم بعباده
من هذه بولدها رواه مسلم الی غير ذلك من الاحاديث الواردة فی هذا الباب وهی كثيرة طيبة جدا ورزقنا الله تعالی الخاتمة
الحسنی واذاقنا حلاوة رضوانه الاسنی وادخلنا برحمته وفضله دار النعيم ووقانا من عذاب البرزخ ونار الجحيم
وصلی الله تعالی وسلم وبارك علی خير خلقه سيدنا محمد النبی الامی وعلی آله وصحبه بكل مؤمن تقی وسلم تقی ونقی

وصفي بذا المسئول ممن اطلع على هذا الكتاب من العلماء الاعلام والمشايخ الكرام ان يلحظوه بعين العناية ويسبلوا عليه ذيل الرعاية ويصلحوا ما بدى فيه من الخلل ويصححوا ما كان فيه من العلل فقد ابى الله ان يصح الا كتابه العظيم وان يسلم من النقص الا خطابه الكريم ولنعم ما قيل ؎ اخا العلم لا تعجل بعيب مصنف + ولم تتحقق ذلة منه تعرف + فكم افسد الراوي كلاما بعقله + وكم حرف المنقول قوم وصحفوا وكم ناسخ اضحى لمعنى مغيرا + وجاء بشئ لم يرده المصنف + ولما بلغ بنا الكلام الى هذا المقام عن لنا ان نختمه بهذه الابيات اقتداء ببعض الكرام وبالله التوفيق وبيده حسن الختام ؎

الهي لئن لم تعف فالويل كله	لعبد مسيئ ذي اضلال وباطل
تخلو علما ليس فيه بعامل	وكم قال من قول وليس بفاعل
فان تنتقم من ظالم شر ظالم	فعدل الى من عاد لخير عادل
وان تعف منك العفو فضل انت به	سحائب جود جاد بالخصب هاطل
على مجدب عطشان طغان مقفر	فقير الى غوث يغيث وابل

وآخر دعوانا ان الحمد لله رب العالمين

خاتمة الطبع نتيجه طبع شهسوار جولانگاه ابداع برهم زن هنگامه شرک وابتداع عمده ارباب معقول قدوه اصحاب منقول مولوی محمد عبد الرشید بن شاه محمد کشمیری نائب محکمه افتا لطف الله به واحسن الیه وبارک له وفیه وعلیه

اوراق السنه بلغا و فصاحت نشان و صحائف صدور فصحا شیوا بیان صرف و فا تحه مدتی انشا ارض و سما که فواتح و خواتم کتب ساکنان این خاکدان کهن بر دو حرف حمد و نعت نهاده و اقلام انامل علمای خوش بیان وارقام جوارح فضلای بلاغت نشان وقف مدائح ملی املاء معاش و معادی ست که رسائل و مسائل نو آموزان این دبستان پر محن بر دو باب حیات و ممات ترتیب داده و جداول صفائح مصاحف ایمان و آیات شفا امراض جنان اتحاف تصلیه و تسلیم بر رسول کریمی ست که نقوش توحید بر جبیده روزگار رقم فرموده و دست صحت املاء و انشاء عمر فانی و عذوبت عبارت حیات جاودانی اهدا تحیه و تکریم بر رؤف و رحیمی ست که ابواب شرح متن متین عالم اولی و اخری بر روی جهانیان کشوده او دریا فشانی بر دیده کور سواد ان غلو کیش و سواد نامه اعمال جاهلین تعصب اندیش ترحم و ثنا بر آل و اتباعی ست

که سر دفتر احرام اجابت اند و شکنجه اجزاء جماعهٔ ضلالت و سرکوبی طایفهٔ مبتدعه و کمر شکنی زمرهٔ متعصبه ترضیه
و دعا برای اصحاب و اشیاعی ست که شیرازه بند کارنامهٔ هدایت و کار دست تراش زمرهٔ غوایت اند صلی الله
علیه وعلی آله واصحابه ما سعی ساع بجمع الشتیت وتلی تال ابیات التثبیت اما بعد بمشام شمیم آشنایان وقائع عالم
جاودانی و سایه نشینان طوبای معانی و مبانی فضلای نوید قدم برای شیرین کامان کوثر کتاب و سنت و نشتر گزاران
شرائین شرک و بدعت مژدهٔ دولت جاوید باد که درین نزدیکی اوان و قرب زمان دامنی مملو از ریاحین عالم
غیب و سبدی پر از گلهای رنگین مملکت لاریب دست بهم داده نه خزف پاره‌های قیل و قال که رجال اندوختنی
و نه خار زار آرای رجال که به تبر قرآن و حدیث بریدنی بلکه درج لآلی متلالی مسائل ست که بمیزان سنت سنیه سنجیده شده
و دو وجهٔ گلهای رنگین دلائل ست که از گلبن نبوت وضیهٔ چیده بتمام ایزد نخستین تجلی طور است که بر دل موسی
صفتان تافته و باز پسین گل رعنائی ست که بگوشهٔ دستار مقبلان جا گرفته شگرف آئینه ایست که صورت
عالم مثال درو پدیدار و سترگ خزینه ایست که پر و هنده را لعل و گهر در جیب و کنار دل برای وصال این شاهد
زیبا قرین اضطرار ست و چشم تمنا براه نظاره اش سراپا انتظار و کیف که اکثر مصنفات علماء سرزمین هند
کالبدی بی روان و دفتر پریشان ست نقلی چند از این و آن بهم رسانیده رساله نامیده‌اند و مشت خاکی از رهگذر
تقلید بر رشته نقش فلک تقلید بستن بنظر راست پرستان دلیل تهیدستی و برهان بی مایگی ست همانا بدانست
این گروه باده در خمخانهٔ عنایت ازلی همان قدر بود که حریفان گذشته را تر دماغ ساخته حالیا بساط تحقیق
بر چیده اند و گویا از آن دریا دریا راوقی نمی در پیمانهٔ سنت و کتاب باقی نمانده اگر روزی بذر رود بلند تتبع
در وادی سلف محدثین فرا میرسیدند میدانستند که هنوز علم فراوان ست و کوشش را میدان و میادین تحقیق را
فرسان و عرصهٔ انصاف فراخ و نظر عدل را سر رشته دراز یا للعجب از تماشائیان این باغ که در بسته جلوهٔ
گل تحقیق از رخنهٔ دیوار تقلید می بینند و خراسندگان فضای این بهارستان گل مراد از گلستان اتباع کتاب
و سنت بر نمی چینند و کیف که سجاده نشینان فضل و کمال سر بگریبان دلق خمول فرو برده اند و جاده شناسان
فرق مراتب رجال بر انگشت سکوت دندان زده باری الحمد لله والمنة که هنوز دفتر آثار سلف و جلوهٔ پیرایست
و دست نیرنگی دوران کارنامهٔ پیشینیان آمادهٔ تماشائی جرس ناقهٔ لیلی عنایت ازلی همچنان در آواز ست
و مجلهٔ شاهد فیوض ابدی را در باز یعنی عزیزی که نهان خانهٔ ضمیرش از فراوانی امتعهٔ گرانمایهٔ سنت و کتاب مملو
و مشحون ست و سند آثار ملکات حمیده اش تا عالم قدس متصل و مقرون درین قرن ثالث عشر که سر رشتهٔ اشاعت
حق بگسستن رسیده و صبح حشر و نشر بدمیدن آرمیده و آتش پاس کیش و ملت بافسردگی گرائیده لوای احیاء
مراسم سنن و اماتت امور سیئه بر وجهی افراشته که هنگامهٔ نصرت دین محمدی که هر کس و ناکس بدان مشتاق بر جوش

نتوان نهاد گرم گردیده و بالاخوانی اهل بدع و بلند پروازی جماعهٔ شرک بکنج عدم خزیده گیست که درین میدان
بادیه گوی مسابقت بازد یا از روی حجت نیره دم تساوی زند زهی یگانهٔ دورکه وجود باجودش را وسیلهٔ
سد ثغور اسلام و جناب فیضش را ذریعهٔ آسایش کافهٔ انام گردانید و فهی سعادت این جوان بخت که به بث و نشر
سنت از بی نوع خود گوی سبقت ربوده و بنه وربازوی خلوص باطنی خیبر ناموری هر دو جهان کشوده دست و بازوی
جرگهٔ موحدین ست و قلب و دماغ جماعهٔ متبعین و روح و ریحان اخیار و ابرارست و سکرات الموت فجار و اشرار
سایهٔ طوبای راست کرداری ست و کوثر تشنه لبان رستگاری آرایش جمال کمال ست و افزایش کمال جمال
نور حدیقهٔ سنت و کتاب و نور حدقهٔ دودمان بوتراب **والاجاه امیر الملک سید محمد صدیق حسن**
خانصاحب بهادر ملقب بنواب ادام الله مجده و کبت عدوه هانا که بهارگاه تدوین دواوین دین اسلام
درین روزگار پسین جزوی کسی دیگر بار نیافته و تمسند احیاء علوم نافعه غیر از ذات بابرکاتش نخستین هیچ کسی
نه نشسته کمند همت والایش که بذروه اصلاح معاد بندست اصلاح معاش را نیز فرو نمیگذارد و صفحه ضمیر منیرش
که سطور نور کتاب هتیؤا اسباب عقبی ست نسخهٔ تدبیر مملکت و رعایا را نیز از حاشیهٔ صفحهٔ خاطر بیرون نمی اندازد درین
حین که این شرح متین و کتاب مبین در احوال برزخ نوشته حق آنست که با حیاء سنن موتی در تن اسلام جان
تازه دمیده و با بریزی سنت سنیه خفتگان بستر غفلت را بیدار ساخته و حقائق مسائل معاد را بوجهی مکشوف
نموده که گویا معقول را محسوس فرموده و کیف که اعظم مسائل ملت حقه محمدیه ترجیح اخری بر اولی و ایثار عقبی بر
دنیاست و این معنی بدون ادراک حقائق احوال قبور و مقبور صورت نه بندد و بی سعی آثار و اخبار صحیحه و راذها
قاصران چنانکه باید نه نشیند خنک آنکس که بزخارف این طلسم فانی بازی نخورده برای ما بعد الموت اسباب نجات
مهیا سازد و سعادتمند آنکه عاجل خود را تابع آجل خویش نموده بتدکار آن عالم پرداز دو بای حال چون این
کتاب عاقبت نما و خطاب آخرت انتما از کتم عدم بمنصهٔ وجود آمد و کسوت تالیف و جمع پوشید فرمان واجب الاذعان
بطبع آن شرف نفاذ یافت کارکنان انجام اندیش امتثالا للامر این شاهد زیبای عالم جاودانی را بمزید اهتمام
در مجله طبع جلوهٔ اظهار بخشیدند و در عهد سعادت مهد علیا حضرت نقطهٔ دائره فرمان روائی نکتهٔ کتاب دادگری
و عدل پیرائی نخبهٔ مخدرات آخر زمان حسنهٔ از حسنات جهان قامع بنیان شرک و بدعت رافعهٔ رایات کتاب
و سنت حامیه حمی ایمان ماحیهٔ آثار کفر و طغیان عمدهٔ خواتین خلاصهٔ خواتین علیة الهمم جناب **نواب شاهجهان بیگم**
ادام الله معالیها و طابت ایامها و لیالیها باهتمام مجمع اوصاف حمیده منبع اخلاق گزیده عنوان صحیفهٔ لطف و
احسان مولوی محمد عبد المجید خان مهتمم مطابع دار الاقبال بهوپال صانها الله عن الزوال و تصحیح و تنقیح
معدن علوم مخزن فهوم مرکز دائره فضل عظیم طغرای فرمان خلق کریم ذو المجد العالی مولوی سید ذو الفقار احمد

القوی بهوپالی و شرکت معیار فضائل سدیده منتج فواضل عدیده خلاصهٔ زمرهٔ کرام زبدهٔ علما را ناصح حاوی بزرگی و برتری مولوی محمد عبد الصمد پشاوری سلمها الله تعالی بکتابت متحلی بهر زینت متخلی از همه شین و رین منشی محمد احمد حسین صفی پوری سلمه القوی در حدود ۱۲۹۳ هجری با واخر ماه صفر در نخبة المطابع مخاطب بمطبع شاهجهانی حلیهٔ انطباع و پیرایهٔ اختتام پوشید و الحمد لله اولا و آخرا و ظاهرا و باطنا

قصیدهٔ تاریخ تالیف نتیجه طبع رسا و فکر آسمان پیمای نبض شناس قلم مزاجدان سخن ماهر نکات هر فن ظهوری ظهور نظیری نظیر حافظ خان محمد خان شهیر سلمه الصمد

ای مخاطب از دل ناشاد و حالش مینویس … قصهٔ درد دل و شرح ملالش مینویس
فرق نشناسند میخواران ز خسرو تا گدا … گر ز جم جامی به پیش آید سفالش مینویس
آن سوی افلاک هر فکر را میگیر باز … کنگره وا زوهم نیروی بالش مینویس
هیبتی دار و مر اضرغام اقبال سخن … گر درین وادی حریف آید شغالش مینویس
مقدم محبوب معنی را مخواه از دیگران … هان گر از ممدوح من باشد تعالش مینویس
دیده ور نواب صدیق الحسن خان نامجو … بی نظیر و بی مثال و بی همالش مینویس
بهر خاقان شوکتی افزای طغرایش فرست … بهر قیصر عزتی بخش و مثالش مینویس
آنکه آنرا منبع فن ابر وانش سی نگار … آنکه بحر جود و دریای نوالش مینویس
گر ستیز دلو ر دستان با غلام و کهش … زود با تمه نامه در پیش زالش مینویس
مرتضی را کیست از بستان اولادش بگو … مصطفی را کیست از گلزار آلش مینویس
حرف حاسد گر نگاری خاکپایش می نگار … نام دشمن گر نویسی پایمالش مینویس
هان که ننویسی و گر خواهی نوشتن ناگزیر … ثانی در عالم فرض محالش می نویس
آنکه زد بالاتری نار ند فکرش باد گیر … آنکه ز رعنا تری نبود خیالش مینویس
هر دو جانب صفحهٔ افلاک را سکن سیاه … مختصر شرحی ز بهر فضل و کمالش مینویس
فضل منشا عالم بمعجز طرازش بر طراز … نثر را تا نظم جاد و مقالش مینویس
غالب و آزرده هم بهم خیالش بوده اند … چون من دیوانه در صف نعالش مینویس
از شتابی توسن کلکش بمنت باز دار … صفحهٔ میدان محشر را مجالش مینویس
گر یهی باشد عمل بر غیر قولش زانکه گفت … گر او ضد سخن عین ضلالش مینویس

سبز تر باد درخت عمر او بهر شگون	گر دعا گوئی بر اوراق نهالش بنویس
زد رقم شرحی بر ابیات و ثمارش نام کرد	کین چنین شرحی ز اسباب جمالش بنویس
لاجرم بی جد بآئین آوردای شهیر	
پر ز علم عالم برزخ بسالش بنویس	

سنه ۱۲۹۲ هجری

قطعهٔ تاریخ تالیف نتیجهٔ خاطر ماهر جامع فنون سخندانی نظیر الوری و خاقانی منشی احمد علی بهوپالی متخلص باحمد سلمه الواحد الاحد

امیر جهان داور دادگر	کثیر المناقب ستی الصفات
باوصاف او می کنم اکتفا	نسنجد درین وزن چون آنهم ذات
نه بینم باین حسن یک فرد را	چو بر هم زنم دفتر کائنات
درون سویدای من حب او	نهانست مانند آب حیات
همه گاه در کار حق مشتغل	بهر دم سوی نظم دین التفات
بزیر نگین هم عرب هم عجم	علم بر کشد اندرین مولفات
سخن از لبش همچو قند و شکر	قلم در کفش مثل شاخ نبات
درین شرح ابیات از کردگار	موفق بود بهر ما در نکات
سرت گردم ای جان من گوش کن	غنیمت شمر چهروزه حیات
ز خود بشکنی قید این آب و گل	برون آئی از قلعهٔ شش جهات
برای روانت خداوندگار	سر شاخ طوبی نویسد برات
جز اعمال نیکو نباشد ترا	بروز قیامت رعایت حمات
ز ایثار و انفاق و تقوی و بر	ز خیرات و احسان و صوم و صلوة
ز صدق و صفا و صلاح و سداد	ز حج و جهاد و اداے زکوة
کلیم ار بصر بگذری بر صراط	ترا دست گیرد چو این صالحات
ز هولی که در مطلع رو دهد	نلغزد دران وقت پای ثبات
سوال نکیرین را هم جواب	بقول بهاری که یابی نجات

دگر حاجزی نیست احمد ترا   چه بیرون خرامی ز خاکی قنات
چو از سال تالیف این نامه کس   سوالی کند از تو ای نیک ذات
علی الفور گوئی که هان یاد کن   بمیت رود انچه بعد از وفات

سنه ۱۲۹۴ھ

ع کتاب ثمار التنکیت شرح ابیات التثبیت از جامع هنر و فضل یحیی وحید مولوی سید ذو الفقار احمد سلمه الله الصمد

چون امیر والا گروالاهمم   نخبهٔ خاصان این دار السرور
دیده وردانش گزین تقوی نشان   کس نیابد همچو او اندر عصور
فیض جود و همت علیای او   بر دو از همچو پال اسباب فجور
سینه اش گنجینهٔ اسرار حق   خاطرش جویای العباد و شرور
هستیش سرمایهٔ اعلای دین   ذات او پیرایهٔ جسم غیور
شان سنت از وجودش مرتفع   ذات بدعت از نهیبش در دثور
مرده بدعت زنده شد سنت ازوی   یافت توحید خدا از وی ظهور
جمع او تالیف لم یسبق الیه   آمد از وی انچه ناید در دهور
[illegible] صدق   می رسانم وصف او نزد یک و دور
اعنی صدیق الحسن خان نامور   نشرهٔ دوران اعوام و شهور
بر کتاب نظم اسیوطی نوشت   نامهٔ کز وی بود شرح صدور
آنکه در تحقیق بی همتا بود   آنکه در تدقیق به از هر زبور
جامع آیات و اخبار نبی   پادشاه عالم قرب و حضور
آمده است این نامهٔ نادر رقم   حاوی احوال مقبور و قبور
انچه در برزخ رود بر مردگان   انچه بیند صالح و طالح بگور
انچه واصل گردد ش از صد قها   انچه باطل گردد از وزر و غرور
انچه بیند نزد نزع جان پاک   انچه پیش آید پس از دفن قبور
ماخذ ش قول پیمبر بوده است   چون نباشد مایهٔ فرح و سرور
مقصدش تنقیح ماجریات قبر   مطلبش تلخیص احوال نشور
می شوم گر خوا هش از راه عدل   پای تا سر حکمت و عرفان و نور
ذو الفقار از بهر سال طبع شد   طالب تاریخ اجلی از بدور
ناقفی از روی دل ارشاد کرد   طبع شد تبیان اصحاب القبور

سنه ۱۲۹۴ھ

الحمد لله درین نزدیکی که این نامهٔ هدایت جامه پیرایهٔ اختتام پوشید تاریخ تالیف وختم طبع دریکشید
خطوط اهل مکهٔ مکرمه بنام نامی واسم سامی صاحب ثمار التنکیت عامل الله عدوه بالتثلیت محرره سوم وچهارم
صفر سنه ۱۲۹۳ هجری باین مضمون فرحت مشحون گوی گریبان وصول گردید که کتب مولفهٔ سامی از تفاسیر واصول فقه
واصول تفسیر وعقاید وتواریخ وجز آن که بصحابت واردین این بلدهٔ طیبه بتقریب تادیهٔ فریضهٔ حج حصول یافته بود
خلیل باشا وحاکم عاشور وعلمای شرق وفضلای غرب وبیت المقدس واهل قذان وبحرین ومصر وبلغار وفارس
وغیرهم مثل احمد شرقی وعبد القیوم قذانی وشیخ ابراهیم بحرینی وصاحب ناظورة الحق بلغاری وجز ایشان از
ارباب علم وتقوی چون غنیمت بارده ونعمت غیر مترقبه بکمال قدرشناسی واحتیاج دست بدست ربوده وندو
از قبول وشهرت واعتبار حظ وافر یافت وبموقع عظیم از احتیاج اهل علم واقع شد ولله الحمد واصحاب علوم
کتاب ومتبعان سنت برای تکمیل بقیهٔ نسخ تفسیر ودیگر توالیف عربیه وفارسیه مطابق فهرست علیحده چشم در راه
وگوش برآواز اند وشیوع آن باکناف واطراف کالشمس فی رابعة النهار بروی کار آمد ونفع عظیم باهل الله
بخشید والله یختص برحمته من یشاء تا آنکه حاکم عاشور دو نسخهٔ حصول المامول من علم الاصول بزور گرفت
هرچند عوض آن گفتگوی مساهمت ثمن بمیان آمد مسر بقبول فرو د نیاورد وخواهی نخواهی بستاند وذلک فضل
الله یوتیه من یشاء علما وبیدار بلندهمت بملاحظهٔ این کتب برای مولف دست بدعوات مستجابه بوده اند وفضلاء
والاتبار عالی همت مشتاق دیدار مصنف اجزل الله اجره وجعله من الذین لهم الحسنی وزیاده ٭ ومکتوب شیخ علامه
محمد بن عبد الله بن حمید مفتی الحنابلة بمکة المکرمة حالا موخرهٔ سوم صفر سنه صدر این ست الحمد لله
رب العالمین والصلوة والسلام علی سیدنا محمد وآله وصحبه اجمعین ٭ اجمل ما یهدی من ارض مکة والحرم واکمل ما یسدی
من مهبط الوحی والکرم الی حضرة الجناب الاکرم والمقام الاعز الافخم ناصر السنة السنیة النبویه وقامع البدع
الرذلة الدنیه صاحب الهمة العلیه وساحب اذیال المجد والحمیه نواب امیر الملک والاجاه السید صدیق حسن خان بهادر
ادام الله مجده الزاهی الزاهر وعزه الباهی الباهر وکمال الباطن والظاهر وقد ورد مشرف قلم الکریم فحصل لی السرور
بما الله به علیم وساعدنا خادمکم فی شراء الذی وجد من مطلوبکم من الکتب واسماء الکتب وقیمتها طی هذا تشرفوا
علیها ان شاء الله تعالی واما الدعا لحضرتکم فهو شیٔ لازم اولا من جهة المحبة والمعرفة السابقة وثانیا من جهة
قیامکم بالسنة ونشرها ونصرها ایدکم الله بما یبیده الربانیه وامدکم بمدده الرحمانیه ونسأل الله التوفیق والقبول
بجاه سیدنا الرسول وادام الله عزکم ومجدکم ٭

محبکم المخلص الداعی محمد بن عبد الله بن حمید ۳ صفر سنه ۱۲۹۳ الهجرة القدسیه

صحت نامہ شمار التنکیت و ضالۃ الناشد الغریب

صفحہ	سطر	خطا	صواب	صفحہ	سطر	خطا	صواب
۴	۱۸	اول المسلمین	من المسلمین	۴۷	۲۳	و واد	و واد
۵	۵	الی قولہ	الی قولہ	〃	۲۵	الفرغ	الفزع
۵	۱۲	والسلام	والسلام الاتمان	۵۳	۸	انتفارہ	انتفاہ
۷	۱۶	تقاری	نقاری	۵۶	۱۲	بنا آلھنا	ربنا آلھنا
۸	۱۹	ومفیدۃ	ومفیدۃ	〃	۲۴	قال	عن جویبر قال
۱۳	۱۶	باسناد	وباسناد	۵۹	۱۸	یقبل	لقلیل
۱۵	۴	فانشھینا	فانتھینا	۶۰	۵	علی السلام	علی علیہ السلام
〃	۵	ستعینوا	استعینوا	۶۱	۹	وکلّ	وکل
۲۰	۸	اذا التقتم	اذا التقیتم	〃	۱۱	سورۃ	آخر سورۃ
〃	۹	یقلکم	یقللکم	〃	۱۷	روبناہ	روینا
[illegible]	۸	طوائف	طوائفی	〃	۲۲	اورھ ابوھریرۃ	ابوھریرۃ آورد
〃	۲۴	مجتھد	مجدد	۶۳	۱۱	حتی	حتی
〃	۱۱	برتھا	تنھا بر	〃	۱۳	الشن	السن
۲۷	۱۷	یا ابرار	با ابرار	۶۵	۱۳	امن فتنۃ	امن من فتنۃ
۲۸	۱۲	قرأت	قرئت	۶۸	۸	فیقال	یقال
۲۹	۲۱	موسنو	موسنوا	〃	۹	نکیر	النکیر
۳۰	۲	افنیۃ	اغنیۃ	〃	۱۶	بانیاسھا	بانیابھا
۳۲	۸	الاسری	الاسراء	〃	۱۷	سول	الی رسول
〃	۲۴	الملاء	الملأ	۶۹	۳	کاودیدہ	کاو بیدہ
۴۴	۲۴	علیہ	یمر علیہ	〃	۳	لم ترقع	لم ترتفع
۴۷	۱۹	حق	حقیق	۷۱	۷	تشبیہ	[illegible]

صفحه	سطر	خطا	صواب	صفحه	سطر	خطا
۷۱	۹	فیجی	فیجیٔ	۹۱	۱۲	—
=	۱۰	یشیٔ	بشیٔ	۹۲	۱۱	یقرو
=	۳	وذعانی	ودعانی فی	=	۲۰	اعظم نعم
=	۱۱	تجزنی	تجهزنی	۹۴	۷	المرأی
=	=	جبیبک	حبیبک	=	۱۸	تاالیشان
=	۱۵	فتنهض	فتنهض الملائکة	=	۲۰	والحسن
۷۳	۵	ینادي	ینادی	=	۲۰	الشهور
۷۴	۱	لاتلتفت	لایلتفت	۹۵	۱۹	منی علم
۷۵	۲۲	تبعیت	تثبیت	۹۷	۹	اللام
۷۶	=	ز ناظم	رانا ظم	۹۹	۷	والوالدان
۷۷	۱۳	انبیا	انیا	=	۹	تتحرف
۷۸	۳	الموطا	الموطا	=	۱۱	لم تفارقه
۷۹	۱۰	ہانیتک	ہاتیک	۱۰۱	۳	بالاستفهام
۸۰	۲۳	قال	کما قال	۱۰۴	۲۳	عمو وخالیه
۸۳	۸	حضنض	حضیض	۱۰۵	۳	مایهدی
۸۴	۱۵	الالهام	الهام	۱۱۰	۲۵	رشته
۸۵	۳	مصطلح	اصطلاح	۱۱۲	۱	لمخلوق
=	۱۵	الصوان	الرضوان	۱۱۳	۷	بیش
۸۸	۹	و+ بالعذیب	وبالتعذیب	=	۱۷	عجذوانی
=	۱۱	حیثم	حیثم	۱۱۵	۱۵	ودو
=	۱۴	خیرا	خیر	=	۲۴	حسین
=	۱۹	وحذم	وخدم	۱۱۷	۱۶	شدید
۹۰	۱۵	وله باب	وله بابان باب	۱۱۷	۴	تم

صواب
شادمان
يقر
اعظم النعم
المزايا
وتماليشان
والحس
الشهود
متى زار علم
الامام
والولدان
فيعرف
لم تفارقه
باستهتارهم
عهود عالية
ماطهى
رشته
لمخلوق
بيش
غجدوانى
وَدّ
للمحبين
لشديد
ثم